

آفات درخت دین

(بررسی آسیب شناسی ادیان)

مقدمه

دین یک برنامه و روش زندگی است که از سوی پروردگار جهانیان برای سعادت انسان در زندگی دنیوی و اخروی به پیامبران نازل شده است. جوهرهٔ ادیان توحیدی یکی است و دارای سه عنصر اصلی توحید، نبوت، و معاد می باشد که در ادیان مختلف توحیدی مشترک است ولی شکل احکام و تکالیف آن در این ادیان متنوع و تا حدی فرق می کند. هر چند باز در جوهر و حقیقت واحد است. مثلاً شکل نماز در اسلام و مسیحیت و یهود با هم فرق می کند ولی در حقیقت که همان ذکر و یاد خداست مشترک است. از نظر خدا در قرآن کریم حقیقت ادیان توحیدی همان اسلام و تسلیم در برابر اوامر خداوندی است.

دین مانند یک موجود زنده و انسان یک دورهٔ تولّد و شکوفایی و جوانی دارد و یک دورهٔ میانسالی و یک دورهٔ پختگی و باتجربه بودن را دارد. دین درست مثل یک انسان در دورهٔ تولّد و شکوفایی و جوانی دارای پاکی و خلوص ایام کودکی و نوجوانی و جوانی مخصوص آن دوره است چون هنوز آفات و بیماریهای روحی و گناهان به او هجوم نیاورده اند و اجتماع اطراف و دستهای آلوده هنوز فرصت آن را پیدا نکرده اند که پاکی و صفای آن را دستخوش آلودگی و گناه کنند ولی در دورهٔ میانسالی مانند یک انسان که درست و حسابی در اجتماع آلوده غوطه خورده کم کم آن پاکی و خلوص خود را از دست می دهد و نه تنها دیگر برای سعادت بشر کاربردی ندارد، بلکه باعث انحطاط و عقب افتادگی وی هم می شود. درست همانند انسانی که بر اثر آلودگی های اجتماع و ارتکاب گناهان مختلف کم کم هویت انسانی خود را که بر فطرت توحیدی سرشته شده را از دست می دهد و نه تنها نمی توان دیگر به او انسان گفت بلکه از هر حیوان درنده ای نیز خطرناکتر و پلیدتر می شود و

به تعبیر قرآن از حیوان نیز پست تر می شود. این دین درست مانند عسلی است که در آغاز مصفاست و لذیذترین و شفا بخش ترین خوراکی است ولی بعد از مدتی آن را آلوده به سم و زهر کرده اند و دیگر مصرف آن نه تنها شفا بخش نیست بلکه کشنده و خطرناک نیز برای بشر هست.

و یا چون درختی است که در آغاز میوه فراوان و سالم می دهد ولی کم کم به مرور زمان دچار آفت می شود و یا میوه نمی دهد و یا میوه کرم خورده و معیوب می دهد. حال چاره چیست آیا باید چنین درختی از زمین به کلی ریشه کن شود و از بین برود و یا آفت آن از بین برود. مسلم است که عاقلانه تر آن است که آفت چنین درخت رشیدی از بین برود نه آنکه خود درخت را بیهوده از بین برد.

دین درست همین حالت درخت را دارد و آفت آن نیز انحرافات و بدعت های دینی است که باید با روشهایی از بین برود. وگرنه چنین دینی که با انحرافات و بدعتها و خرافات خلوص خود را از دست داده هیچگاه بشر را به سعادت نخواهد رساند بلکه باعث بدبختی و عقب افتادگی بشر هم به زودی یا در دراز مدت خواهد شد. خداوند در قرآن کریم هم در این مورد به لزوم خلوص دین اشاره می کند و می فرماید: «آگاه باشید که برای خداست دین خالص» یعنی دینی که جدا از انحرافات و بدعتها و خرافات و شرکها باشد.

انواع آفات دینی

آفات دینی به طور کلی به سه دسته کلی انحرافات دینی، بدعتهای دینی، خرافات دینی تقسیم می شوند:

1- **انحرافات دینی:** مقصود از انحرافات دینی آن است که از برخی مفاهیم کلیدی دینی چون جهاد و یا اختیار در دین برداشتهای غلطی شود برداشتی که با مقاصد توحیدی سازگار نباشد. مثلاً مفهوم جهاد را به معنی جنگ افروزی و جنگ و جدال دائمی با جوامع و ادیان دیگر تعریف کنند و به این بهانه سران و حاکمیت های اسلامی مانند افراد خونریزی چون چنگیز و آتیلایا حق داشته باشند به اقصا نقاط جهان لشکر کشی کنند و مردم آنجا را قتل عام کنند و اموال آنها را به غارت ببرند. این یک انحراف آشکار از مفهوم جهاد است. دلیل آن این است

که خداوند در قرآن کریم به طور کلی با خونریزی و خشونت مخالف است و برای تاکید بر این امر در بیشتر مواقع لفظ بسم الله الرحمن الرحیم... به نام خداوند بخشنده مهربان را در اوایل سوره های قرآن آورده است و تنها در موارد خاصی به مسلمانان اجازه می دهد در صورتی که به شما حمله و ظلم شد شما هم حق دارید از خود دفاع کنید و در این دفاع هم تقوا را کاملاً در برابر دشمن رعایت کنید و در حقیقت مفهوم اصلی جهاد از نظر خدا هر نوع تلاش فکری، عملی انسان در جهت رشد و کمال روحی خود و خدمت علمی و عملی به بشریت است و در مواقع دفاع اضطراری کلمه قتال را به کار می برد نه جهاد. پس به کار بردن کلمه جهاد به معنی تجاوز نظامی و خونریزی یک انحراف از مفهوم اصلی جهاد است که از این نوع انحرافات در دین اسلام و ادیان دیگر کم هم نیست.

2- **بدعت های دینی:** مقصود از بدعت های دینی امور و سنت هایی هستند که اصلاً قبلاً در دین سابقه و وجود نداشتند و بعد توسط اقشار و گروه هایی بنا به منافع قشری و فرقه ای وارد دین شده اند. این سنت ها اصلاً ریشه قرآنی هم ندارند و از مشخصات اصلی آنها غیر عقلانی بودن آنها و منافات داشتن آنها با فطرت انسانی است مانند عزاداری افراطی برای مردگان و سر و صورت خود را با ناخن خراش دادن و قمه زدن و زنجیر زدن و به سر و سینه زدن برای شهیدان که نه تنها اساس دینی و قرآنی ندارد و عقلانی هم نیست بلکه ضد قرآنی و اسلامی نیز هست. فرق بدعت های دینی با انحرافات دینی آن است که در انحرافات دینی لا اقل مفاهیمی و ریشه ای نزدیک به آن مفهوم در قرآن و اسلام وجود دارد ولی از آن مفهوم که مثال زدیم برداشت بد می کنند و معنی آن را تحریف می کنند مانند انحراف در مفهوم جهاد ولی بدعت های دینی اصلاً اساس و ریشه ای در دین ندارند و یک چیز من درآوردی و نو و تازه هستند ولی نه در معنی مثبت آن بلکه به معنی منفی و غیر عقلانی آن.

از نمونه های انحرافات دینی در مسیحیت رهبانیت و زهد افراطی است که پیروان این روش حتی در طول عمر خود تن به ازدواج نمی دهند. و از نمونه های بدعت های دینی در مسیحیت می توان به صلیب پرستی

و تعظیم در برابر صلیب دانست که باز اساسی در حقیقت دین مسیح ندارد و نوعی شرک است .

3- خرافات دینی: مقصود از خرافات دینی اموری هستند در دین که ریشه

در نادانی مفرط و بی سوادى عوام و پیروان آن دین و فرهنگ پایین و جهالت ریشه دار آنهاست . به طوری که انسان با دیدن این کارها احساس می کند که مردم بر اثر عواملی عقل و مشاعر خود را از دست داده اند و دچار جنون شده- اند که چنین حرکات ناشایستی را اموری مقدّس و دینی می دانند. مانند آنکه بی جهت درختی و یا چاهی را مقدّس بدانند و بیایند و حاجات خود را از آنجا بخواهند با این توجیه که فلانی در خواب دید این چاه یا درخت مقدّس است. و یا کسی ادّعی خدایی کند و عده ای به او سجده کنند. که این صحنه اخیر در عصر حاضر واقعا دیده شده. فرق خرافات دینی با بدعتهای دینی آن است که برخی از بدعتهای دینی را اقشاری از خواص و فرصت طلبان و سوء استفاده کنندگان دینی که خود را متولی دین به مردم معرفی می کنند مخصوصا در دین به وجود می آورند تا به منافع قشری و فرقه ای و اقتصادی و سیاسی خود از این طریق برسند و از دگان دین ارتزاق کنند ، مانند عزاداری افراطی که بسیاری از این طریق سرمایه دار شده اند، در حالی که بسیاری از خرافات دینی را عوام و توده نادان مردم خود در دین به وجود می آورند و ریشه در جهالت مفرط دارد.

پس وجود انحرافات و آفات دینی در عصر حاضر و البته قرون گذشته امری بدیهی است و به طور قطع مخصوصا دین اسلام خلوص اولیّه خود را دیرگاهی است از دست داده. ممکن است برخی بگویند به چه دلیل شما ادّعا می کنید که دین خدا دچار آفت شده و خلوص خود را از دست داده؟

دلیل آن خیلی روشن و بدیهی است اگر البته دقّت شود. اگر به کارکرد دین توجّه کنیم در تعریف دین حقیقی و خالص گفتیم که دین یک برنامه و شیوه زندگی است که از سوی خدا برای زندگی بشر و سعادت دنیایی و اخروی او نازل شده. حال اگر این همان دین خالص توحیدی بود که در قرون اولیّه برای سعادت بشر در دنیا و آخرت فرستاده شده ، پس چرا در قرون اولیّه باعث پیشرفت و سعادت همه جانبه مسلمانان در دنیا

و البته در آخرت شد و آن تمدن اسلامی را با آن شکوه و عظمت به وجود آورد که جهان را فرا گرفت و مردم تمدنهای دیگر را خیره ساخت و بسیاری در دنیا از فواصل دور به آن گرویدند. ولی حال درست عکس این قضیه را شاهد هستیم و آن تمدن با شکوه رو به افول رفته مسلمانان از دیگر تمدنهای و ادیان عقب افتاده اند. از نظر تکنولوژی کاملاً عقب مانده شده اند و بدبختی های دیگر. دین اسلام که برای پیشرفت و سعادت مردم در قرون اولیه تنها نازل نشده بود و آخرین دین الهی برای سعادت بشر در همه زمانها بود. مسلمانان هم که کماکان به این دین مؤمن هستند. پس علت این انحطاط چه چیزی جز انحطاط دینی و آفات دینی می تواند باشد که باعث نا کارآمدی دین شده است. آیا این دین ناخالص و بیمار و گرفتار انواع آفات نیاز به باز نگری و اصلاح مجدد ندارد؟

دلیل دیگر وجود آفات دینی در دین اسلام تجربه ادیان و تمدنهای دیگر در این مورد است. اگر به تاریخ مسیحیت نگاهی گذرا کنیم خواهیم دید. که پیروان این دین نیز کمابیش فراز و نشیبهایی را در طول تاریخ در دین خود تجربه کرده اند. در ابتدا دین مسیحیت دین خالص توحیدی بود و با وجود موانع فراوان و سرکوب و کشتار پیروان آنها در مدت کمی توانست تمام اروپا و قسمت بزرگی از جهان آنروز را فرا بگیرد و دوران شکوفایی وی آغاز شود ولی مدتی بعد این دین نیز به سرنوشت ادیان توحیدی دیگر دچار شد و انواع آفت ها و انحرافات دینی به آن روی آوردند و چنان این دین را دچار بیماری و انحطاط کردند. که نه تنها باعث سعادت پیروان آن نشد بلکه در حدود هزار سال تمام اروپا را در تاریکی و جهل و عقب ماندگی و توحش نگه داشت تا اینکه در چند قرن اخیر و در دوران رنسانس و بیداری فکری و فرهنگی دو تن از مردان واقعی این دین به نام کالوین و مارتین لوتر بر علیه این بدعتها و انحرافات و آفات دینی قیام کردند و کلیسای کاتولیک را که به حق مسبب و نماد این آفات دینی بود به چالش کشاندند و با به وجود آوردن مذهب پروتستان تا حدی تلاش کردند. این دین را از قید و بندهای دست و پاگیر کلیسای کاتولیک و خرافات و آفاتی که این کلیسا مروج آن بود، خلاص کنند و این پالایش دینی به زودی نتیجه و ثمر خود را هم داد و

باعث پیشرفت همه جانبه فرهنگی ، اقتصادی ، سیاسی و تکنولوژی در اروپا شد . آنها به سرعت توانستند نهضت روشنگری را در اروپا به نتیجه برسانند و پس از آن هم انقلاب صنعتی و عصر مدرن و پست مدرن در اروپا شروع شد و بقیه قضایا که اکنون شاهد آن هستیم . اگر در این مورد بگوییم اگر نه همه، بلکه بیشتر این تحولات و پیشرفتهای در مرحله اول ریشه در اصلاح دینی و مذهبی در اروپا و تمدن مسیحی داشت ، سخنی به گزاف نگفته ایم.

حال ما چرا نباید از این تجربه بشری که در اختیار ما قرار گرفته در این عصر تکنولوژی ارتباطات به بهترین وجه استفاده کنیم . البته این کار، کاری چندان هم ساده نیست و موانع بسیاری برای آن وجود دارد و همت مضاعفی هم می- طلبد ولی کاری به طور قطع ناممکن نخواهد بود.

بر اثر این آفات دینی و انحرافات که ریشه ای بیش از هزار سال دارد جوامع اسلامی دچار چنان معضلاتی در عرصه های مختلف و مخصوصا عرصه های سیاسی و حکومتی شده اند که نجات از آن بسیار دشوار شده است. گروهها و احزابی در داخل و خارج به دو روش مختلف می خواهند این معضلات سیاسی را که همان استبداد و خودکامگی و سرکوب و نظامی گری است را در داخل از بین ببرند. یک گروه تمام معضلات و بدبختی ها را از دین اسلام می دانند و معتقدند که برای تحوّل در سطح کشور و از بین بردن استبداد و خودکامگی باید در مرحله اول دین را از بین برد و دین را عامل بدبختی مردم ایران و کشورهای دیگر مسلمان می دانند و به همین خاطر تمام کاسه کوزه ها را بر سر دین می شکنند و با تبلیغات شبانه روزی بر علیه اساس دین به خیال باطل خود می خواهند اول مردم را بی دین کنند و بعد حاکمیتی را که به نام دین بر مردم ظلم می کند را به این وسیله ضعیف و در نهایت سرنگون کنند. این گروهها در واقع آب در هاون می کوبند. چون اولاً دین یک امر فطری بشر است که در نهاد و جان انسانها ریشه دارد و با این کوششهای بی نتیجه از دل اکثریت مردم بیرون نمی رود ، به خصوص که سابقه هزاران ساله هم در دل مردم دارد. این گروه در

حقیقت تیشه به ریشه خود می زنند و بیشتر مردم را از خود متنفر می کنند و خود را بیشتر منزوی می کنند.

چراغی را که ایزد برافروزد

هر آنکس پُف کند ریشش

بسوزد

این گروهها بر خلاف ژسّ روشنفکری و ادّعای خود که گوش فلک را کر کرده ، به قدری بی سواد و کم اطلاع هستند که هنوز حتّی جامعه خود را نشناخته اند که در هر حال جامعه ای دینی است و همیشه دینی فکر می کند . حال با این اطلاعات و سواد کم خود رهبری چنین جامعه ای را هم می خواهند به عهده بگیرند. برخی حتّی چنان بی سوادند که مفاهیمی چون دموکراسی را آن هم در قلب اروپا و آمریکا به درستی درک نکرده اند و برخلاف اصول دموکراتیک که احترام به تمام اقوام و نژادهای بشری است ، به برخی از اقوام درون کشور آشکارا توهین می کنند و باعث آزدگی آنان می شوند. و یا یکی از جلوه های دموکراسی حق مداری و عدم تعصّب و انصاف و بی طرفی علمی است، در حالی که چنان در مورد تاریخ باستان کشور و قوم و نژاد خود با تعصّب و جانبداری و روحیه نژادپرستی سخن می گویند و اشتباهات تاریخی حکام خود را نمی پذیرند که هیتلر و حزب نژاد پرست نازی هم چنین روحیه افراطی نژادی نداشتند. وای به این ملّت و دیگر ملل جهان اگر که چنین جانورانی به قدرت برسند. در آن صورت باید منتظر دو سه جنگ جهانی دیگر هم باشیم.

گروه دوم که خواهان تحولاتی در کشور هستند ، گروههایی هستند که انصافا گروههای متعادتری هم هستند و قصد خیر نیز دارند و واقعا می خواهند به طرز عقلانی و بدور از خشونت و افراط و تفریط در کشور تحولات اساسی و مثبت صورت بگیرد و خود را اصلاحگر امور سیاسی و فرهنگی کشور می- دانند ولی افسوس که راه کار های لازم را نمی دانند و می خواهند بدون توجّه به آفتهای دینی و مذهبی و با وجود یک دین بیمار و آفت زده و بدون توجّه به اصلاحات گسترده دینی فقط اصلاحات سیاسی و فرهنگی و نهایت اقتصادی به وجود

بیاورند و در آن صورت مشکل را حل شده می دانند . در حالی که این امر نیز امکان ندارد.

خانه از پای بست ویران است

خواجه در بند نقش

ایوان است

این گروهها غافل هستند که پی ساختار فاسد سیاسی و فرهنگی و حکومتی کشور دین است آن هم دین بیمار و آفت زده در طی قرون و اعصار و تا این پی اصلاح نشود ساختارهای سیاسی و حکومتی و فرهنگی نیز قابل اصلاح نخواهد بود. شما چگونه می خواهید طرفداران حاکمیتی خودکامه را که اقشاری هستند که به باورهای غلط دینی و مشتی انحرافات و خرافات دینی ایمانی راسخ دارند با خود همراه کنید و حاکمیت خودکامه را مجبور به عقب نشینی و دادن امتیاز کنید . حاکمیتی که طرفداران ناآگاه و در عین حال مؤمن خود حاضر هستند با یک اشاره از بالا کفن بیوشند و چشم و گوش بسته مخالفان حاکمیت را که کافر و منافق می دانند بکشند و به ناموس آنها برای رضای خدا تجاوز کنند . طرفدارانی که هنوز الفبای دین خالص و واقعی را نمی دانند چون مغز آنها با خرافات دینی و انحرافات هزار ساله شستشو داده شده.

پس با این دلایل روشن باید گفت سر منشا هر تحول سیاسی و حکومتی در یک کشور هم در مرحله اول نیاز به اصلاحات ریشه ای دینی دارد که احتمالاً هم زمانبر خواهد بود .

ریشه های انحرافات دینی:

- 1- فهم قشری و غلط و غیر عمدی عامه از دین
- 2- تفهیم عمدی و غلط دین توسط قشر و گروهی مغرض و منحرف و متعصب

- 3- انحرافات دین که ریشه در فرهنگ و تمدن یک قوم دارد .

ابتدا به مورد اول می پردازیم . گاه انحرافات دینی که در دین به وجود می آیند ، ریشه در فهم قشری و غلط و غیر عامدانه مردم دارد، دین اسلام در عین روشنی و صراحت ، از جهاتی هم دین ژرف و عمیقی است و

به همین علّت نیز در قرآن بارها دعوت به تفکّر و تعقّل و فقه و عمیق شدن در فهم دین دعوت شده. قومی که این دین هم ابتدا بر آنها نازل شده که قبیله قریش می-باشد، قومی بوده که به گواهی تاریخی قومی بسیار باهوش و زیرک بودند. این زیرکی در دو عامل وراثت و عوامل بیرونی بوده است. به لحاظ وراثت و ژنتیک از این جهت بوده که این قوم اصولاً یک قوم دورگه و با نژاد مختلط بوده، یعنی منشا این قبیله از ازدواج اسماعیل فرزند ابراهیم (ع) با یکی از زنان از قبایل عرب شبه جزیره به وجود آمده، که نژادی متفاوت از نژاد ابراهیم پیامبر بودند. و به همین علّت، قریش معروف به عرب مستعربه بوده، یعنی عرب مختلط و نه اصیل، و بنابراین چون نژاد مختلط بوده، به ناچار از نظر علمی هم ثابت شده که نژاد مختلط یک نژاد باهوشتر و زیرکتر از نژادهای خالص است.

و علّت دوم زیرکی آنها عامل اکتسابی و محیطی بود. قریش به سبب شرایط خاصّ محیطی مکه که بر راه تجارت شمال و جنوب عربستان بودند. مردمی تجارت پیشه بودند. و تجربه نشان می دهد که مردم تجارت پیشه نیز مردمی روان شناس و زیرکتر از افراد عادی می باشند، به سبب مراودات بسیار با مردم و اقوام گوناگون در معامله و بازرگانی. از این جهت این عامل هم باعث شده بود که این قبیله نسبت به قبایل و اقوام دیگر بسیار زیرک تر و باهوش تر باشند و به سادگی گول نمی خوردند.

این زیرکی را می توان در احوال و سرگذشت شخصیت های بزرگ و برجسته آن دوره، می توان به وضوح مشاهده کرد، شخصیت هایی مانند خود پیامبر اسلام که الگوی عقل و زیرکی بود، و شخصیت هایی چون، حضرت علی، ابن عباس، عمر بن خطاب، عمرو عاص، معاویه و دیگران، که همگی از قریش بودند، که برخی این زیرکی سرشار را در جهت منفی و برخی در جهت مثبت استفاده می کردند.

وجود این زیرکی در این نژاد مختلط، زمینه مناسبی بود برای نشر آیین اسلام، که دینی بود که از برخی جهات، دینی بسیار عمیق است. البته یک عامل دیگر زیرکی، کسب علم و دانش توسط عموم مردم است، که درست به همین خاطر در قرآن کریم و روایات، این همه به کسب

علم و دانش و تعقل و تفکر دعوت شده ، چون همین کسب علم و دانش و تعقل و تفکر باعث می شود که از بسیاری از انحرافات و کج فهمی ها در دین جلوگیری شود. امام علی در حدیثی نغز در این مورد به یکی از یاران خود می فرماید: «تو نمی توانی هیچ قدمی در دین خود برداری و اقدام به هیچ کاری کنی مگر اینکه نیاز به کسب معرفت در آن کار هستی» و در جایی دیگر می فرماید: «بوسیله دانش خداوند پرستیده می شود»

ولی متأسفانه این توصیه مهم بزرگان دین و قرآن کریم در مورد کسب دانش در فهم دین توسط اکثر مردم اصلاً، رعایت نشده و همین عامل نیز باعث انحرافات و کج فهمی هایی در فهم دین شده است.

4- دومین عامل تفهیم عمدی و غلط دین توسط قشر و گروهی مغرض و منحرف و متعصب بوده است ، این عامل هم عامل مهمی در این مورد بوده است که ریشه در عامل اول هم دارد ، وقتی عامه مردم فهمی ساده و سطحی از احکام دین دارند و اهل تفکر و تعقل و دقت نظر نیستند، گروهی زیرک و در عین حال مغرض و معاند و فرصت طلب پیدا می شود ، که برای منافع کثیف اقتصادی و سیاسی و نفسانی خود ، از این سادگی و قشری بودن مردم سوء استفاده می کنند و احکام دین را نه بر اساس حقیقت و خواست خدا که بر اساس منافع خود خیلی بد و متفاوت به مردم معرفی می کنند ، که اکثر انحرافات دینی ، از این مورد می باشد، مثلاً مانند علمای یهود و نصاری، دست در متون مقدس می برند و اصل کلمات و نص صریح احکام و دستورات دین را به نفع خود و قشر خود تغییر می دهند. مثلاً برخلاف توحید ، به خداهای سه گانه قائل هستند، و یا چون یهود ربا را حلال می شمارند، به جای خدا گناهان مردم را می بخشند ، بهشت و جهنم را خرید و فروش می کنند و غیره. در دین اسلام این قشر فاسد و مغرض ، یعنی به اصطلاح روحانیون مذهبی ، گرچه خود نص کلام خدا را نمی توانند تغییر دهند، چون خداوند، حفظ آن را تضمین کرده، با این حال دستورات قرآنی را تحریف معنایی به نفع خود می- کنند ، مثلاً جهاد را به معنی غارت کردن اقوام و ملل همجوار با نیروی نظامی تعبیر می کنند، خمس را که فقط به غنائم جنگی اختصاص دارد، شامل پرداخت یک پنجم از در آمد

سالانهٔ مردم، به روحانیون تعریف می کنند که اصلاً اساسی در دین ندارد و یک نوع تحریف معنایی کلام خدا به نفع منافع خود است و سایر انحرافات دینی.

یک احتمال دیگر هم خصوصاً در مورد انحرافات دین اسلام وجود دارد و آن هم اینکه این گروههای مغرض که در دین اسلام سعی کردند که در دین اسلام انحراف به وجود آورند ، از اقوامی باشند که از دین اسلام لطمه خورده بودند ، آن هم فقط به خاطر تعصبات بی جا و لجاجت و خودسری خود . گروههای مغرضی چون یهودیان مدینه و یا بازماندگان حاکمیت نا عادلانه و طبقاتی ساسانی که آشکارا بین مردم خود تبعیضات ظالمانه قائل می شدند و همین ظلمها باعث نارضایتی و سقوط آنها شد. احتمال بسیار وجود دارد افراد مغرضی از این سلسلهٔ منحوس و ظالم و نیز سران یهود مدینه که آدمهای زیرک و باسواد و سیاستمدار هم در بین آنها کم نبودند ، کم کم بعد از شکست مفتضحانه از اسلام و طرد از اکثریت مردم خود ، با یک عقب نشینی تاکتیکی به ظاهر مسلمان شده باشند ، تا در ظاهر مسلمانی نقشه های کثیف خود را در جامعهٔ نو بنیاد مسلمان به اجرا در آورند. و در بین مسلمانان با فرقه سازی ایجاد اختلاف کنند و دین خدا را از درون مانند موریانه بخورند و پوک و بی محتوا کنند . این احتمال زیاد وجود دارد و حتی دلایلی هم در این مورد وجود دارد . اکثر راویان از شخصی به نام عبدالله ابن سبا یاد می کنند که ابتدا یهودی بوده و بعد مسلمان شده و با غلو در مقام حضرت علی و مطرح کردن تئوری توطئه در مورد خلافت و اینکه حق آن حضرت را خورده اند (که اصلاً اساسی ندارد) سعی و تلاش بسیاری کرد که در اوایل زمامداری خلفای راشدین ، در بین مسلمین ایجاد فرقه گرایی و اختلاف کند ، که خوشبختانه علی (ع) خود متوجه توطئه و خطر این فرد و پیروان او شد و به تعدادی از پیروان غلو کنندهٔ او که دربارهٔ مقام حضرت بزرگ نمایی می کردند و صفات خدایی نسبت می دادند ابتدا تذکر داد که چنین کاری نکنند و چون به کار زشت خود اصرار می ورزیدند، آنها را اعدام کرد و خود عبدالله سبا را هم به یمن تبعید کرد و به این صورت سعی کرد چشم فتنه را از همان اول کور کند . این در مورد یهودیان و اما در مورد بازماندگان مغرض

ساسانیان هم احتمال این امر وجود دارد ولی باید با تحقیقات موشکافانه تاریخی این امر ثابت شود.

تذکر این امر در اینجا لازم است که برخلاف تبلیغات متعصب بازماندگان متعصب ساسانیان در شبکه های رسانه ای جهانی ، جدال و جنگ اسلام به هیچ وجه با مردم ایران نبود بلکه با دولت ظالم ساسانی بود که خود مردم ایران به هیچ وجه آن را قبول نداشتند و بعد از ورود اسلام به ایران نیز خود مردم با فرهنگ و روشنفکر ایران به جای تعصبات کور ناسیونالیستی به یاری سپاه رهایی بخش اسلام بازماندگان متعصب آنها را در داخل سرکوب کردند . و ما در تاریخ به صراحت داریم که خود سرداران ایرانی مسلمان ، شورشیان متعصب بازمانده ساسانی را در داخل سرکوب کردند. که نام آنها در تاریخ آمده است و اینکه به اصطلاح عالم نمایان و متعصبان که در تایید بازماندگان متعصب ساسانیان، با انگیزه فقط تعصب کور ملی کتاب هایی با نام «دو قرن سکوت» می نویسند و حقایق تاریخی را در آن کتمان می کنند و به اعتقادات به حق اکثریت مردم ایران در آن زمان به دین اسلام توجه نمی کنند غافل هستند که این دو قرن سکوت مردم ایران در اوایل ورود اسلام به ایران نه از روی خواری و ذلت که از روی رضایت و ارادت به دین اسلام بوده که از قدیم هم گفته اند « سکوت نشانه رضایت است» هر چند در برخی موارد این ضرب المثل حقیقت ندارد ولی در مورد مردم ایران در آن مقطع تاریخی بسیار صدق می کند. به هر حال در شناخت حقیقت باید این تعصبات کور را موقتا به کناری گذاشت ، تا حقیقت را دریافت .

عامل دیگر انحرافات دین، عواملی است که ریشه در فرهنگ و تمدن یک قوم دارد .

مثلا در فرهنگ یونان باستان و روم قائل به خدایان متعدد، و رب النوع های گوناگون بودند، مثلا در یونان باستان ونوس مظهر خدای عشق بود، آپلو خدای آفتاب بود و غیره، بعد از مسیحی شدن تمام اروپا در مقطعی از تمدن رومی ، این عقاید خرافی و شرک آمیز به طور کلی از بین نرفت و در ضمیر ناخودآگاه مردم آن سامان به صورت مخفی به جا ماند و به صورت دیگری بروز پیدا کرد، اصل دین خالص مسیح بر

پایه یکتا پرستی بوده است ولی این طرز تفکر که در ضمیر ناخودآگاه مردم اروپا از روزگاران پیش در مورد خدایان متعدد یونانی و رومی به صورت پنهان بود ، در دین مسیح به صورت انحرافات، از قبیل خداهای سه گانه (یا همان متعدّد) ، اعتقاد به مسیح به عنوان پسر خدا و انحرافات و خرافات دیگر دینی دوباره بروز پیدا کرد. مثال دیگر را می توان در دین اسلام و مذهب تشیع ذکر کرد.

در دین خالص الهی و اسلام، برتری نژادی و نسبی اصلاً وجود ندارد و تمام انسانها در برابر خدا از هر نژاد برابر هستند و و ملاک برتری آنها در برابر خدا تقوا و اعمال آنهاست. و حاکمیت بر مردم هم به صورت شورایی و با انتخاب عامه مردم است، که در قرآن بارها به آن تصریح شده.

از طرفی دیگر در قوم ایرانی و فرهنگ ایرانی ، به سبب حاکمیت سلسله های متعدّد پادشاهی که غالباً به صورت موروثی و از پدر به فرزند بوده ، این مردم از روزگاران بسیار دور قائل به نوعی برتری خونی و نژادی ، خانواده پادشاهی نسبت به مردم عادی وجود دارد، و شاه باید لزوماً پسر شاه باشد، یا از خانواده شاه و مردم هیچ دخالتی در تعیین حاکم خود ندارند . این طرز تفکر و تلقی بعد از مسلمان شدن مردم ایران به این صورت در مذهب آنها نمود پیدا کرد، که اولاً، قائل به برتری نژادی خاندان پیامبر بودند و می باشند، و اینکه مثلاً دختر سید نباید، با عام و غیر سید ازدواج کند، در حالی که این یک نوع نژاد-دپرستی دینی است. اصلاً خود کلمه سید برای برخی در اصل دین خالی از اشکال نیست، سید به معنی برتری و آقا بودن یک قشر خاص نسبت به گروهی دیگر است که این هم مخالف اصل برابری در دین اسلام است و اساسی ندارد. البته می توان گفت فلانی اولاد و ذریه رسول است ولی سید خطاب کردن کسی نسبت به بقیه مردم دارای اشکال فراوان است.

دوم اینکه بر اساس همین قائل بودن برتری نژادی گروهی خاص که در ذهن ناخودآگاه اکثر ایرانیان از روزگاران پیش وجود داشت و دارد، در دین نیز قائل می شوند که حاکمیت و پیشوا بودن امر مسلمین ، یک امر موروثی و از پدر به پسر می رسد ، که این هم کاملاً خلاف نصّ

صریح قرآنی است و انحرافی آشکار در دین است که چنانکه خواهیم گفت تبعات زیانباری در امر سیاست و حاکمیت در جامعه دارد و باعث می شود که دین اسلام که برای مبارزه با دیکتاتوری و استبداد و خود رایی ، از طرف خداوند آمده و حاکمیت آن به صورت شورایی و بر مبنای رای مستقیم مردم است ، به صورت یک دین تحریف شده که دیکتاتوری و خودرایی را رواج می دهد ، در جامعه نمود پیدا کند.

تردیدی نیست که نزد اکثر محققان و حتی مردم عادی این اعتقاد وجود دارد که ادیان الهی و اصیل خالص و خالی از تحریف در تکامل اخلاقی و روحی و حتی مدنی بشر سهم بسزایی داشته اند، برای مثال دین مسیحیت با آن پیامهای مهر و محبت و عشق و دوستی و انسانها با خود، امپراتوری روم را تا حدّ زیادی متحوّل ساخت و بعد از مسیحی شدن امپراتوری روم ، حکام آن لااقل بعضی اعمال وحشیانه چون انداختن بردگان در قفس حیوانات وحشی و جنگ گلاادیاتورها را رها کردند و ازدواجهای غیر شرعی ، جای خود را به مراسم ازدواج در حضور کشیش به صورت شرعی در کلیسا را داد و یا دین اسلام در شبه جزیره عربستان باعث شد، که بسیاری از اعراب ، اعمالی وحشیانه چون زنده به گور کردن دختران و یا غارت و جنگ قبیله ای و دزدی ها را رها کردند و چنان به تکامل اخلاقی برسند که مثلاً یکی از پیروان آن دین حاضر شد ، از تشنگی جان بدهد و قبل نوشیدن آب توسط پیامبر آبی به لب نبرد.

ولی با این حال باید گفت ، گذشت زمان و عدم رشد علم و آگاهی لازم مردم و نیز حرکت های شیطانی باعث شد که در طول قرون و اعصار ، حتی از آغاز پیدایش این ادیان ، انحرافات و آفات بسیاری دامن این ادیان خالص الهی را بگیرد، بطوری که پس از گذشت چند قرن عملکرد ادیان الهی ، عملکردی کاملاً عکس شد و به جای آنکه در خدمت تعالی و رشد بشر و حفظ حقوق انسانی قرار بگیرد، باعث سقوط اخلاقی و انحطاط فکری و ضایع شدن حقوق انسانی نوع بشر شود، به قول یکی از بزرگان دین ، این دین همانند لباسی در بیاید که آن را وارونه و از آن رو پوشیده باشند و ضرر آن از نفعش بیشتر باشد. دین در دست بسیاری از جنایتکاران چون محمود غزنوی و تیمور لنگ

وسیله ای برای جنایت و خونریزی و بی عدالتی گردید، محمود غزنوی به نام دین و جهاد در راه دین به هندوستان حمله می کرد و هزاران انسان بی گناه را برای به دست آوردن ذخایر و ثروتهای آنها به نام دین و جهاد در راه خدا قتل عام می کرد. تیمور لنگ از سرهای جدا شده مردم بی- گناه اصفهان کلاه مناره درست می کرد و در پای آنها وضو می گرفت و نماز شکر به جا می آورد.

هیتلر برای قتل عام یهودیان ، رسالت الهی در خود احساس می کرد و هزاران زندانی سیاسی و عقیدتی برای ایجاد حکومت اسلامی در یک شب قتل عام شدند و کسی نیز صدای فریاد آنها را نشنید.

چرا گاليله اين دانشمند فرزانه ، بايد در قرون وسطی به خاطر آشکار کردن شاهکار علمی خود در کلیساهای شیطنانی محاکمه شود و عده ای دیگر از دانشمندان دیگر در این دوره در آتش بیداد کشیشان منحرف سوزانده شوند؟

علّت چیست ؟ چرا ادیانی که برای تکامل اخلاقی و فکری نوع بشر فرستاده شده اند، باید خود بزرگترین عامل نابود کننده اخلاقیات و عواطف و آرمانهای انسانی شوند؟

پس علّت چیست و راه چاره کجاست؟

آیا با اصل دین به مبارزه پرداخت؟ در حالی که می دانیم، پاک کردن صورت مسئله ، راه چاره نیست ، بلکه حل کردن مسئله راه چاره در این مورد است.

اتفاقاً همان حرکت های شیطنانی و پلیدی که در طول تاریخ این درخت پر بار دین را بیمار و دچار آفت ساخته اند، در نهایت همین قصد را داشته اند که بشر را مجبور به ریشه کن کردن دین کنند، بنابراین نباید گذاشت این حرکت های پلید و شیطنانی در این مورد، به مقصود خویش برسند. و شاهد مقصود را در آغوش گیرند.

هدف در این کتاب آن است که تا حدّی به بررسی این آفات دینی و به نوعی به آسیب شناسی ادیان توحیدی پرداخته شود تا اهل تحقیق به این کار ترغیب شوند، چون به نظر می رسد راه درازی در این مورد در پیش است و نیاز به همیاری محققان و پژوهشگران در این مورد به شدّت احساس می شود.

اینک به بررسی و توضیح این آفات و آسیبها و خرافات دینی می پردازیم:

1- شرک:

نخستین و مهمترین آفت ادیان توحیدی شرک است ، شرک را به انواعی تقسیم کرده اند:

1- شرک نظری 2- شرک افعالی 3- شرک جلی 4- شرک خفی(پنهان)

مقصود از شرک نظری آن است که در کنار خدا معبودهای دیگری چون بت ها و افراد قائل شویم ، چون برخی از مسیحیان که در کنار خدای یگانه ، قائل به خداهای سه گانه ، پدر(الله) ، پسر(مسیح) ، و روح القدس قائل بوده اند، که به ریشه ها و عوامل این نوع شرک اشاره کردیم.

و یا به اولیای دین صفات الهی بدهیم ، مثلا به درگاه امامان و شیوخ مذهبی دعا کنیم و حاجات خود را به جای خدا از آنها بخواهیم.

مقصود از شرک افعالی آن است که در عبادت خدا شریک قائل شویم ، یعنی به جای اطاعت محض از دستورات قرآنی و الهی به گفته روحانیون و کشیشان مفسد مذهبی گوش کنیم که تحت تاثیر هواهای نفسانی خود، اوامری را به نام دین و حقیقت ، درست بر خلاف دین صادر می کنند، چون از نظر خداوند هر کس بدون قید و شرط از دستوری اطاعت کند، که آن دستور بر خلاف رضای الهی و فرامین او باشد، در حال عبادت او می باشد و دچار شرک افعالی شده است. مثلا اگر کسی از به اصطلاح علمای مذهبی ، فتوی دهد که می توان ، حتی نماز را در بعضی شرایط برای حفظ یک نظام سیاسی ترک کرد کسی در این مورد از او اطاعت کند، دچار شرک شده است، چون خود خداوند، امر به اقامه نماز در هر شرایطی داده است.

اگر یک روحانی حاکم مذهبی دستور به اعدام شخصی و یا اشخاصی بدهد، صرفاً به این دلیل که آنها مخالف حکومت وی می باشند و مأمور اقدام به این کار کند، و حکم چنین حاکمی را اجرا کند، دچار شرک افعالی شده است، چون خداوند اجازه چنین کاری را به وی نداده و روحانی حاکم به خاطر حفظ قدرت و نظام خود بر خلاف رضای خدا چنین حکمی صادر کرده است.

بسیاری از جنایاتی که در طول تاریخ به نام دین صورت گرفته است و حتی اکنون هم جریان دارد، در حقیقت نوعی شرک عبادی یا افعالی است.

2- شرک جلی (آشکار) : مقصود از شرک جلی یا آشکار، شرکی است که کاملاً برای همه مردم حتی عوام کاملاً مشخص و آشکار است، چون پرستیدن بتها، در کنار خدای یگانه، قائل شدن به خداهای سه گانه، چون برخی مسیحیان و یا برخی زرتشتیان که به خدای خیر و اهورامزدا و خدای شر یا اهریمن اعتقاد دارند.

3- نکته ای که ذکر آن قابل توجه است، آن است که شرک جلی (آشکار) و شرک نظری تقریباً دارای نقاط اشتراک هستند، گاهی کسانی که دچار شرک نظری می شوند، خیال می کنند که واقعاً دچار شرک نشده اند و به نوعی جلی و آشکار بودن شرک خود را احساس نمی کنند و اصلاً آن را شرک نمی دانند، این است که از نظر پیروان دیگر ادیان چون اسلام، این افراد، دچار شرک جلی شده اند ولی خود مسیحیان خود را مؤحد گمان می کنند.

شرک خفی (پنهان) : مقصود از شرک پنهان آن است که اکثر پیروان ادیان دچار گونه ای شرک می شوند که تشخیص آنها برایشان بسیار دشوار و گاه غیر ممکن است و از این جهت دچار این گونه شرک می شوند که حدود شرک بودن عمل خویش را نمی توانند تشخیص دهند، یعنی چنان اینگونه شرک

مخفی و مرموز است که وقتی انسان دچار چنین شرکی می شود نمی داند که به چنین ورطه ای افتاده است.

برای مثال نمونه ای از این گونه شرک را ذکر می کنیم:

در مجلسی حضور داریم و همه برای دست انداختن و مسخره کردن شخصی ساده لوح می خندند و چشمک می زنند در این صورت اگر ما نیز در تایید آنها لبخند بزنیم و چشمک بزنیم ، دچار شرک خفی شده ایم و متوجه هم نیستیم ، چون بر خلاف دستور الهی که فرموده « دیگران را مسخره نکنید » ما این عمل را مرتکب شده ایم و یا وقتی به کسی لقبی از روی مسخره کردن می دهیم ، در حقیقت دچار شرک خفی شده ایم و خود متوجه نیستیم.

نمونه دیگر ، شخصی از ما کمک مالی می خواهد و ما بنا بر حرف و دخالت همسر و یا شخصی که می گوید : «او را رها کن ، مگر ما سر گنج نشسته ایم » ، از کمک به وی خود داری می کنیم ، در این مورد هم ما دچار شرک شده ایم ، چون بر خلاف اوامر الهی به حرف همسر و یا کسی دیگر در این مورد گوش داده ایم.

مورد بعد ، زیبایی یک زن و یا جوان رای یک قاضی را تحت تاثیر قرار می دهد و یا حتی باعث توجّه بیشتر قاضی به یکی از طرفین دعوا می شود، این قاضی در اینجا دچار شرک شده است.

می بینید که راه یافتن شرک خفی یا پنهان به اعمال انسان بسیار ظریف و آرام و مخفی است و همه افراد شاید توانایی تشخیص چنین شرکی را نداشته باشند، به همین علّت است که بعضی بزرگان دین ، راه یافتن چنین شرکی را به اعمال انسان ها به راه رفتن مورچه ای در شبی تاریک ، بر روی سنگی صاف تشبیه کرده اند. از این جهت می بینید که با توجه به شرک خفی تعداد افراد موّحد واقعی در طول تاریخ بشر بسیار کم بوده اند و شاید وقتی در متون مقدّس خطاب به بعضی از پیامبران چون حضرت ابراهیم (ع) خطاب می شود که او از مشرکین نبود،

ناظر به همین معنی باشد که او حتّی دچار شرک خفی و یا پنهان هم نمی شد، وگر نه تعداد افرادی که در طول تاریخ بت ظاهری را نمی پرستیدند، بی شمار بوده اند و اکنون هم اکثر مردم دنیا به این معنی بت پرست نیستند ولی با این حال دچار شرک خفی می شوند، یعنی ثروت پرست و یا قدرت طلب و یا زن باره هستند و دیگر بت های نوین .

البته شرک به تعبیر دیگری می تواند باعث عقب ماندگی جوامع از نظر مدنی و مادی و تکنولوژی هم بشود. برای مثال هر قدر در یک جامعه حاکمیت یک قانون الهی و درست قرار برقرار باشد و این قانون برای همه افراد بشر از روحانی، حاکم ، پیشه ور ، صنعت گر و غیره یکسان باشد و نوعی وحدت و یکسانی در اجرای قانون وجود داشته باشد، امکان سوء استفاده ی افراد فرصت طلب ، در چنین جامعه ای وجود ندارد. در چنین جامعه ای چون یک طبقه خاص یا فرد خاصی مصونیت قضایی ندارند، اگر دچار فساد اخلاقی و یا اقتصادی و غیره شوند، مطابق قانون واحد با آنها برخورد می شود و بالطبع در چنین جامعه ای فساد از جهات مختلف از بین می رود و همه استعدادها فرصت بروز و شکفته شدن پیدا می کنند و همین عوامل باعث پیشرفت جامعه می شود.

برای مثال در جوامع امروزی که پیشرفت کرده اند دارای حاکمیت قانون بوده اند و نوعی وحدت و یکسانی در اجرای قانون داشته اند، هر چند حاکمیت آنها هم حاکمیت به ظاهر مذهبی نبوده است.

پس در نتیجه ریشه بی قانونی و انحطاط جوامع هم ریشه در نوعی شرک دارد. اگر به مسیر پیشرفت و انحطاط تمدنهای بزرگ و جوامع هم توجه کنیم ، به خوبی به این مسئله پی خواهیم برد که عامل اصلی پیشرفت این جوامع حرکت این جوامع به سوی نوعی قانونمندی و وحدت در اجرای قوانین ، برای همه احاد جامعه بوده است و عامل اصلی انحطاط این

جوامع هم حرکت این جوامع به تدریج به سوی بی قانونی و عدم اجرای قانون واحد برای همه اقشار جامعه بوده است.

اصالت دادن افراد به جای قوانین الهی:

یکی دیگر از عوامل انحرافات دینی، عامل اصالت دادن افراد به جای قوانین الهی است، به این معنی که به جای اینکه پیروان ادیان به خود دستورات و قوانین الهی، در متون مقدس و فهم صحیح و عمل به آنها توجه کنند، به عملکرد شخصیتهای برجسته آن دین یا کسانی که خود را برجسته جلوه می دهند، توجه می کنند، غافل از آنکه همین افراد برجسته هم در هر صورت با هر کمال و فضایی که داشته باشند، انسانند و احتمال لغزش و اشتباه و گناه آنها در مسائل شرعی و اجتماعی وجود داشته است، وقتی در خود قرآن کریم و متون مقدس صراحتاً به اشتباهات و گناهان پیامبران بزرگ چون قتل نفس اشاره می کند و مخصوصاً لفظ گناه را برای آنها به کار می برد، جانشینان پیامبران، چون خلیفه و حاکم دیگر جای خود را دارد و احتمال لغزش و خطای فراوان در عملکرد آنها وجود دارد و وقتی این گونه افراد معصوم و مصون از خطا و اشتباه فرض شوند و فقط عملکرد این افراد ملاک و مورد توجه قرار گیرد، احتمال انحرافات دینی در طول زمان بسیار پیش می آید، در صورتی که اگر مردم فقط به قوانین و دستورات متون مقدس توجه کنند و هیچ انسانی را مقدس و مصون از اشتباه و گناه ندانند، احتمال خطا و انحرافات در دین بسیار کم می شود.

مثلاً می بینیم که روح تعالیم الهی با تجاوز و حمله به کشورهای دیگر مخالف است و در هر جا در قرآن کریم دستور جنگ می دهد، جنبه دفاعی دارد و در همه حال نیز تذکر می دهد مسلمانان در جنگ از حد نگذرند و همیشه آماده صلح و قطع خونریزی باشند. حال آنکه افرادی چون سلطان محمود با الگو قرار دادن برخی از سرداران صدر اسلام چون خالد بن ولید که لزوماً همه افراد با تقوایی نبودند، به بهانه جهاد به کشورهای اطراف و در

حقیقت برای غارت ثروت آنها هجوم می آورد و این همه فجایع می آفریند.

فجایعی که دو قرن بعد تبعات و نتیجه تاریخی آن را مردم ایران پس دادند و آن حمله خونبار مغول و تیمور را تجربه کردند.

حذف برخی از متون مقدّس:

یکی دیگر از علل تباهی ادیان توحیدی حذف برخی متون مقدّس از کتب آسمانی بوده است ، بدین معنی که احبار و روحانیون برخی ادیان چون یهود و مسیحی ، برخی متون مقدّس را که با منافع شخصی و امیال و هواهای نفسانی خود سازگار نمی دیدند و یا در مورد تصدیق و تایید ادیان و پیامبران دیگر بودند، به خاطر تعصّب کور حذف می کردند و یا آنها را کتمان می کردند، در قرآن کریم به صراحت بیان می کند، پیروان تورات و انجیل ، بعضی از متون مقدّس را که حاوی بشارت به پیامبر بعدی بود ، عیناً کتمان می کردند، برای اینکه پیروان ادیان جدید بوسیله این متون بر علیه خود آنان استدلال به حقانیت خود نکنند.

تحریف و تغییر معنایی متون مقدّس:

این عامل نیز یکی از عوامل و آفات ادیان محسوب می شود ، به این طریق که همان به اصطلاح روحانیون و متولیان دینی معنای حقیقی و اصلی متون مقدّس را را تغییر و تحریف می کردند و به صورت بد به پیروان خود ارائه می کردند. و باید گفت این تحریف معنی از کلمه شروع می شود ، به این معنی که ابتدا معنی حقیقی کلماتی مانند جهاد و تقیّه و فقه را که مورد نظر خداوند است تحریف می کنند ، برای مثال در قرآن کریم بارها اشاره شده است که در راه خدا جهاد کنید، و همانگونه که باید درست بدانیم معنی اصلی جهاد ، هرگونه تلاش و کوشش انسان از جهات مختلف علمی ، ادبی ، عمرانی ، عملی ، اقتصادی در راه تحقّق اهداف الهی است، ولی همین به اصطلاح علمای دینی ، جهاد را فقط به معنی جنگ و جدال و تجاوز به کشورهای دیگر و کشورگشایی معنی کرده اند و باعث شده اند که

برخی حاکمان بی تقوای اسلامی به این بهانه بدون دلیل موجّه و برای غارت همانگونه که گفتیم به کشورهای همسایه هجوم بیاورندو جنایات بسیاری به نام دین مرتکب شوند.

حال آنکه خود قرآن کریم برای جنگ واژه ای مستقل به نام قتال به کار برده که آن هم تماماً جنبه دفاعی داردو حالت تجاوزکارانه به کشورهای دیگر ندارد.

یا مثلاً مسئله خمس که در قرآن کریم فقط اختصاص به غنایم جنگی دارد و به این امر صراحت دارد، در حالی که علمای فاسد و دنیا طلب آن را به این صورت تعبیر کرده اندکه هر گونه مال و دارایی را که کسی با مشقّت بسیار در طول سال کسب کند ، باید بی جهت ، یک پنجم آن را به علمای دینی تقدیم کنند. این چه ارتباطی با معنای خمس در قرآن کریم دارد؟!

و یا مفهوم تقیه را که علمای فاسد به معنی فریبکاری و دغلکاری و دروغ تعبیر کرده اند، و یا معنی فقه را که به معنی فهم عمیق احکام دین و فلسفه علمی آنهاست ، به معنی تراشیدن حلال و حرام دروغین از نزد خود و بدون توجه به دستورات صریح خدا در قرآن تعبیر و معنی کرده اند.

در متون مقدّس مانند قرآن، حضرت مسیح را روح خدا نامیده شده ، در حالی که مسیحیان به غلو او را فرزند خدا و یا یکی از خداهای سه- گانه نامیده اند که کاملاً یک تعبیر غلط و انحرافی از روح خدا می- باشد.

تقلید کورکورانه ، به جای تعقل و تفکر:

در متون مقدّس و قرآن کریم به صراحت بارها مردم را به تفکر و تعقل در آسمان ها و زمین و طبیعت و انسان و دستورات و احکام الهی دعوت کرده و بدترین افراد را کسانی دانسته که تعقل و تفکر نمی- کنند و شدیداً از پیروی و تقلید کورکورانه از به اصطلاح بزرگان و یا پدران و گذشتگان و اخبار و اکابر و روحانیون دینی نهی می کنندو متذکّر می شود که « بسیاری از روحانیون دینی اموال مردم را به باطل می خورند» ولی با این حال چند قرنی است که در ادیان توحیدی عقل و تفکر عقلانی به

کلی تعطیل و تقلید کورکورانه از به اصطلاح روحانیون و متولیان دینی مرسوم شده است. بطوری که این روحانیون مفسد و فرصت طلب این مطلب را چنان جا انداخته اند و تبلیغ نموده- اند، که هر کس در امور دینی از کسی تقلید نکند، کافر و نامسلمان است، امری که کاملاً با روح تعالیم الهی و قرآنی مخالف و ناسازگار است، این امر ضربات جبران ناپذیری به دین اصیل الهی وارد کرده است که متأسفانه همچنان جوامع دینی با تبعات آن دست به گریبان هستند، پیروان نادان این به اصطلاح روحانیون، کورکورانه به تقلید از فتوی و دستور این شیادان دینی دست به هر جنایت و آدم کشی می- زنند، بعضی مخالفان عقیدتی خود را با بمب بستن به خود و روشهای دیگر از بین می برند و آبروی دین الهی را با این اعمال وحشیانه خود می برند.

بی توجهی به احکام اساسی دین چون آزادی و اختیار در دین:
برخی از اصول و احکام در ادیان توحیدی وجود دارند، که چون ستون فقرات و ستون خیمه آن ادیان محسوب می شوند، به طوری که بدون رعایت آن اصول اگر تمام احکام آن دین اجرا شوند، ارزشی ندارند. یکی از این اصول اساسی ادیان مسئله آزادی و اختیار انسان در قبول دین و عقیده است، این اصل در مهمترین آیات قرآن کریم چون آیه الکرسی به صراحت و قاطعیت آمده است، با این حال می بینیم که در اثر انحرافات دینی و تلقینات غلط بعضی متولیان دینی، کاملاً این اصل مورد غفلت قرار گرفته است، بطوری که تقریباً چند صباحی از ظهور ادیان الهی نگذشته بود که وظیفه اجرای بسیاری از احکام آن که از طرف خدا کاملاً به عموم مردم آن هم به صورت اختیاری واگذار شده بود به حاکمان اسلامی واگذار گردید و جنبه اجباری به خود گرفت. مثلاً امر به معروف و نهی از منکر دستوری است که از طرف خداوند است که به مردان مومن و زنان مومن واگذار شده و این امر به صراحت چندین بار در قرآن آمده است، که جنبه آزادی و اختیار در دین حفظ شود، ولی از همان آغاز

کم کم به حاکمان اسلامی واگذار شد، شخصی به نام محتسب یا داروغه شهر از طرف حاکم تعیین می شد و با مردم در سطح شهرها که ظواهر اسلامی را رعایت نمی کردند، برخورد شدید می کرد، در حالی که این امر به حاکمیت ربطی ندارد و مربوط به عموم مردم است، حتی در عصر حاضر نیز در برخی کشورهای مسلمان، حاکمان به اصطلاح مسلمان به این امر زشت ادامه می دهند، این امر خود، دین را به سوی اجبار و زور به پیش می برد و مردم آزاده و آزادی خواه را طبعاً از دین گریزان می کند.

واسطه ها (روحانیون و متولیان دینی)

از قدیم گفته اند، که آدم زنده وکیل و وصی نمی خواهد، این امر در مورد خدای بزرگ که از هر زنده ای زنده تر و از هر حاضری حاضر- تر است، نیز کاملاً صدق می کند، یکی از آفات مهم ادیان از زمان قدیم تا به حال، وجود واسطه های فضول و مزاحمی چون به اصطلاح روحانیون و متولیان دینی بوده است.

در ادیان توحیدی خصوصاً دین اسلام خدا هیچگاه نخواست واسطه هایی مانع او و بندگانش شوند، به همین خاطر می بینیم که خصوصاً در دین اسلام هیچ گاه از آغاز قشر و نهاد مشخصی با لباس و فرم مشخص و فرهنگی خاص تحت عنوان روحانیت وجود نداشته، علت آن هم شاید خرابکاری هایی بوده است که روحانیون ادیان دیگر در دین به وجود آورده بودند و قرآن نیز شدیداً راجع به آن تذکر داده است.

البته واژه های عالم و ربّانی در قرآن کریم به کار رفته، ولی این عالم دینی و ربّانی تفاوت آشکاری با این قشر روحانی با فرم و لباس مشخص و فرهنگ خاص و طبقه اجتماعی خاص دارد. و خود قرآن کریم نیز در آیه ای صراحتاً به این امر اشاره می کند و می فرماید: «بوسیله آنچه زبانهایتان وصف می کند برای مردم حلال و حرام تعیین نکنید» کاری که اکنون آخوندها و به اصطلاح روحانیون مذهبی در کتب توضیح المسائل آشکارا

انجام می دهند) و لیکن عالم ربّانی باشید و احکام الهی را برای مردم تبیین و روشن کنید»

می بینید که در این آیه خداوند صراحتاً فرق بین عالم ربّانی را با شیّاد دینی کاملاً مشخص می کند.

نقش مخرب این واسطه های مذهبی از آغاز در دین چنان بوده است که به جرات می توان گفت که اگر این قشر شیّاد وجود نداشت ، بسیاری از انحرافات دینی به وجود نمی آمد، چون عملکرد عالم ربّانی عین تبیین و روشن کردن احکام و دستورات الهی است و از خود و هواهای نفسانی خود سخن نمی گوید، ولی عملکرد شیّاد مذهبی تحریف معنایی متون مقدّس و تراشیدن حلال و حرام برای مردم از نزد خود و به سود منافع نفسانی خود بدون توجّه به احکام و دستورات الهی بوده است. کار عالم ربّانی تبیین دین و کار شیّاد مذهبی تولید ضدّ دین و فاسد کننده دین است، باید بین این دو فرق قائل شد، در میان ادیان دیگر این معضل یعنی واسطه ها وجود داشت ، ولی در دین اسلام تا قرن های متوالی این معضل وجود نداشت ولی در چهار پنج قرن اخیر به شدّت بروز کرد و حکومت هایی چون صفویه در این امر موثر بوده اند.

کار این واسطه ها در ادیانی چون مسیح به گونه ای وقیحانه بوده که گاه مردم برای استغفار به جای خدا به کشیش مراجعه می کردند و یا پولی به کشیش می دادند و کشیش قسمتی از بهشت را به آنها می فروخت.

بروز بدعتها و ترویج خرافات در دین:

یکی از عوامل آسیب رسان به دین بروز بدعت ها و خرافات دینی است. این بدعت ها و خرافات که قبلاً هم آنها را تعریف کردیم با- عث شده که بسیاری از پیروان عاقل و دانای ادیان از دین دلزده و گاه فراری شوند و راه الحاد را به پیش گیرند ، چون واقعاً خیال می کنند که تمام حقایق و اصول دین هم به همین صورت غیر عقلانی و خرافی هستند و اساسی ندارند . نمونه ای از این بدعت ها و خرافات در ادیان توحیدی ذکر می گردد.

مثلا در دین یهود اعتقاد بر این بوده که حضرت یعقوب با خدا کشتی گرفت و یکبار او را به زمین زد. این چه اعتقاد خرافی است که در دین یهود به وجود آمده؟! مگر خدا جسم است که با بنده کشتی بگیرد. یا در همین دین یهود معتقدند که عزیر پیامبر پسر خداست. یا در دین مسیح معتقدند مسیح پسر خداست که خدا او را برای بخشش گناهان بشر قربانی کرد تا گناهان بشر تا قیامت آمرزیده شوند، چه ربطی دارد، خدا می داند!

در برخی از مذاهب اسلامی معتقدند که برای شهادی کربلا که هزار و چهار صد سال پیش کشته شده اند، هر سال باید چهل روز عزاداری کرد و به سر و صورت خود زد و جزع و زاری کرد (چیزی که در دین خالص اسلام کلا مردود است) و هر کس برای شهید شدن امام حسین و یاران او قطره ای اشک بریزد و یا قمه به سر بزند و خود را آتش و لاش کند، خداوند تمام گناهان او را می آمرزد، که اصلا این قضیه عزاداری در قرآن کریم اساسی ندارد و حتی عکس این بیان شده، به طوری که در قرآن از زبان شهیدان به بازماندگان آنها توصیه می کند که اصلا «غم و اندوهی نداشته باشند».

مورد بعد، مثلا درختی را مقدّس می دانند و برای رفع حاجات خود به آن پارچه ای می بندند و دعا می کنند که کاملا امر خرافی است.

مورد دیگر، برای رفع حاجات خود به قبر پرستی بزرگان می روند و حاجات خود را به جای خدا از آنها می خواهند، در حالی که خداوند صراحتا بیان می کند، «فقط مرا بخوانید و دعا کنید» و شاید علّت اصلی این که دختر پیامبر، حضرت زهرا (س) می خواست که قبرش مخفی بماند، پیش بینی این امر زشت و قبر پرستی بعضی از پیروان او باشد، علّت مخفی بودن قبر علی (ع) هم پس از سالها از شهادت او هم شاید همین باشد.

مورد بعد، چاهی تعیین می کنند و نامه های خود را در آن می اندازند که به دست ولی خدا برسد و برای اینکه مرد و زن قاطی نشوند یک چاه دیگر نیز برای زنان حفر می کنند.

فرقه گرایی در دین و وسواس های بیمارگونه:

یکی دیگر از آفات دین ایجاد فرقه گرایی بی مورد در دین و وسواس های بیمارگونه در دین است، مثلاً پیامبر از یکی از یاران برجسته خود در موردی تقدیر کرده است و عده ای از این قضیه سوء استفاده می- کنند و از گاهی، کوهی می سازند. مثلاً چون پیامبر با فلان یار خود شبی در غار بوده ، پس لزوماً حق چنین شخصی است که باید خلیفه باشد و یا چون پیامبر در موردی به شخصی در موضعی گفته تو مورد محبت و توجه من هستی و هر کس با تو دشمن است با من دشمن است ، پس باید لزوماً فقط چنین شخصی جانشین پیامبر باشد نه شخصی دیگر و اصلاً نظر و بیعت مردم و شورا و مشورت که بارها قرآن در موارد مختلف به آنها تصریح داشته ، اهمیتی ندارد و به این صورت یک فرقه جدید مذهبی به وجود می آید.

یا مثلاً شخصی دید که پیامبر برای وضو به این صورت بر روی خود آب می ریخت و شخصی دیگر دید که پیامبر برای وضو به صورت دیگر بر روی دست آب ریخت و بر طبق تفاوت دیدن این دو شخص دو فرقه مذهبی با هم مخالفت می کنند و هنوز مشاجره می کنند. در حالی که طرز وضو به طور کامل در قرآن بیان شده و نیازی به وسواسی چنین بیمارگونه که پیامبر از چه قسمتی بر روی دست آب ریخت وجود ندارد، که بر طبق آن بین فرقه های مذهبی مشاجره به وجود بیاید.

یا عده ای می گویند ، پیامبر در نماز دستهایش را بر روی هم می- گذاشت و عده ای دیگر دیدند که پیامبر دستهایش را اهنگام نماز از هم جدا می کرد و بر طبق همین دو دیدن دو فرقه ی مذهبی با هم مشاجره می کنند ، در حالی که شاید هر دو ی آنها صحیح باشد و زیاد اهمیتی در این مورد وجود ندارد، مثلاً گاهی پیامبر برای نماز دستهایش را روی هم می گذاشت و گاهی باز می کرد . چون اصولاً در کل نماز این وسواسها اهمیت و لزومی ندارد و اصل نماز ذکر و یاد خداست و نباید در مورد باز و بسته بودن دستها وسواس خاصی داشت . مقصود این است که

گاه این وسواسهای بی مورد باعث ایجاد فرقه گرایی در دین می شود و آسیبهای جدی به اصل اتحاد مسلمانان وارد می کند.

عدم درک جوهره مشترک ادیان و تنگ نظری در دین و محصور کردن دین در مناسکی خاص:

این مورد هم یکی از آفاتی است که به ادیان الهی آسیب فراوان وارد کرده است، در خود متون مقدس خبری از این نوع تنگ نظری ها و سخت گیری ها نیست و کمال مسامحه و مدارا با ادیان مختلف صورت گرفته است ، به طوری که دین را در نزد خدا یکی بیشتر ندانسته که همان تسلیم در برابر امر خداوند است و همچنین صراحتاً بیان داشته است که هر کس بر طبق همین اصل به خدا ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد و به روز قیامت ایمان داشته باشد، نه ترس و نه اندوهی دارد، یعنی چنین شخصی از هر دین و مسلکی ، یهود ، مسیح و اسلام و زرتشت و صائبی و غیره باشد، دیندار و مومن محسوب می شود و کسی حقّ تعرّض به وی را ندارد، در حالی که پیروان ادیان مختلف از همان آغاز پیدایش در این مورد افراط و تفریط ها و تنگ نظری ها و سخت گیری هایی داشته اند که باعث اختلافات و جنگ ها و خونریزی های بسیار بین پیروان ادیان و حتی خود پیروان یک دین و مذهب شده است، مثلاً ، یهودیان اعتقاد داشتند مسیحیان منحرف هستند و مسیحیان می گفتند یهودیان کافر هستند و بعضی از مسلمانان اهل کتاب را کافر می دانستند و بعضی مذاهب اسلامی ، پیروان مذاهب دیگر را کافر و حتی خون آنها را مباح می دانستند، مگر آنکه فلان شخص را به امامت قبول داشته باشد، یا فلان شخص را خلیفه اول بداند، در حالی که همه این اختلافات از عدم علم و آگاهی و از تنگ نظری است و ناشی از این مسئله است که آنها از توجه به اصول اساسی ادیان که همان توحید و ایمان به مبدا و معاد و اعمال خیر است ، باز مانده اند و اصل را رها کرده اند و به فرع و جزئیات اختلاف بر انگیز که آن هم ناشی از وسواس و عدم علم و آگاهی کامل است، نظر کرده اند.

اختلاط دو مفهوم جهانگیر شدن دین به لحاظ تئوری، فرهنگی و نظامی، سیاسی:

یکی دیگر از عوامل انحرافات ادیان این مسئله است که بعضی پیروان افراطی و قدرت طلب و فرصت طلب، دو مفهوم جهانگیر شدن دین را از نظر فرهنگی و تئوریک و نظامی، سیاسی با هم خلط و قاطی کرده اند، در توضیح این مطلب باید گفت که در متون مقدّس، چون قرآن کریم، به صراحت آیاتی بیان می شود، مبنی بر اینکه او رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه ادیان دیگر غالب و پیروز شود، که کاملاً مشخص است که چون قبول و پذیرفتن دین همچنان که گفتیم کاملاً جنبه اختیاری دارد و اجباری در کار نیست، پس قطعاً مقصود از پیروزی دین اسلام بر ادیان دیگر، غلبه و پیروزی به جهت نظری و تئوری است، نه نظامی و سیاسی، اگر این پیروزی، به صورت نظامی و سیاسی و از طریق اجبار باشد، که جنبه آزادی و اختیار در قبول دین که از اصول اساسی دین است، از بین می رود.

با این حال از همان آغاز پیدایش ادیان توحیدی عده ای از افراد مفسد و بی تقوا و فرصت طلب در رده های سیاسی و نظامی حاکمیت نفوذ کردند و مطلب را کاملاً با هم خلط کردند و کمال سوء استفاده را از این گونه آیات کردند. حال آنکه خود روش پیامبران اصلاً به این صورت نبود، همانطوری که می دانیم در آغاز پیدایش دین اسلام، پیامبر اسلام نامه هایی به سران کشورها نوشت و آنها را به صورت مسالمت آمیز به دین الهی دعوت کرد. بعضی از آنها قبول کردند و برخی نیز با کمال بی ادبی نامه پیامبر را پاره کردند. ولی با این حال پیامبر عکس العمل تندی از نظر نظامی در برابر حرکت آنها نکرد، چون دین الهی بر پایه اجبار و زور و تجاوز نظامی بنا نشده است.

دگان باز نمودن و فعالیت اقتصادی به نام دین

یکی دیگر از عوامل آسیب رسانی به ادیان الهی فعالیت اقتصادی به نام دین بوده است، این عامل هم با عث آسیب جدی

به ادیان شده و باعث گسترش بی دینی و عدم اعتماد پیروان این ادیان به دین شده است، مثلاً در دین مسیح در قرون وسطی بعضی از کشیشان از خدا بی خبر به این صورت سوء استفاده ی مالی از دین می کردند که شخصی مقداری سکه طلا یا پول رایج آن زمان را به کشیش می داد و کشیش نیز قسمتی از بهشت را به او می فروخت. در قرآن کریم به صراحت بیان می کند که بسیاری از روحانیون ادیان توحیدی، مال مردم را به باطل می خورند و در بعضی از مذاهب اسلامی هم شاهد این سوء استفاده های مالی توسط شیادان مذهبی و به اصطلاح روحانیون مذهبی بسیار هستیم، که قبلاً در باب خمس در این مورد توضیح داده ایم.

و یا در ایام عزاداری محرم، بعضی از وعظ مذهبی با مبالغ کلان در شهرها و روستاهای دور افتاده به منبر می روند و مردم را غارت می-کنند و برای امام حسین بر روی منبر گریه می کنند و در دل به حال مردم نادان می خندند. البته کار به رده های پایین تر هم کشیده شده و عده ای تحت عنوان مدّاح مذهبی با صداهای دلخراش و ناموزون و غیر انسانی خود، هم گوش مردم را خراش می دهند و هم جیب آنها را می زنند و حتّی کلاسهای آموزش مدّاحی هم در این رشته شروع به کار کرده و دانشجو می پذیرد.

این سوء استفاده ها از دین کجا اساسی در دین و متون مقدّس دارد؟ و مسلّم است که هیچ عقل سلیمی این مسائل را نمی تواند بپذیرد، وقتی حکومت به دست شیادان و دزدان مذهبی هم بیفتد، کار از این هم فاجعه بارتر می شود، به طوری که هر کس بخواهد فعالیت اقتصادی در شهری و جایی شروع کند، باید اول امام جمعه را ملاقات کند و درصدی از منافع اقتصادی را به عنوان رشوه به وی پیشنهاد کند و گرنه هزاران مشکل در جریان فعالیت اقتصادی برایش پیش می آید.

در چنین حکومتی امتیاز تمام شرکت ها و کارخانجات بزرگ به روحانیون یا شیادان مهم و با نفوذ مذهبی واگذار می شود، تا آنها

نیز چنین حکومتی را تایید و تقویت کنند و برای چنین حکومتی بر سر منبرها برای مردم مشروعیت کسب کنند.

ریاکاری و ظاهر سازی در امر دین و عدم توجه به عمل کردن:
در متون مقدّس چون قرآن کریم بارها تذکّر داده شده که مردم اعمال را به خاطر خدا انجام دهند و برای دیدن مردم و آفرین گفتن آنها کاری نکنند و از ریا شدیداً بپرهیزند، با این حال می بینیم ، این آفت و بیماری از آغاز پیدایش ادیان ، چون خوره به جان ادیان الهی افتاده و تا حال حاضر هم دست بردار نیست ، این بیماری و آفت در مقاطعی از تاریخ چنان جنبه عمومی پیدا کرده که فریاد شعرای روشن بین و آزاده ای چون حافظ و ناصر خسرو را نیز در آورده است ، به عنوان نمونه در زمان حافظ شیرازی در قرن هشتم هجری ، امیری به نام امیر مبارزالدین حاکم شیراز بود که نمونه کامل ریاکاری مذهبی بود، مثلاً در میان اطرافیان خود در قصر حضور پیدا می کرد و به او خبر می- رسید که فلانی شراب خورده و عربده کشیده و دستور می داد او را به قصر می آوردند و در میان جمع خود امیر وضو می گرفت و دو رکعت نماز می خواند و بعد شمشیر خود را به دست می گرفت و سر از بدن مرد بیچاره جدا می کرد ، درحالی که این مجازات هیچ تناسبی با جرم وی یعنی شراب خواری هم نداشت و در نهایت باید ، وی را شلاق می زدند ولی همین امیر در زیر زمین قصر خود ، دستور تهیه ی انواع و اقسام شراب ها را می داد و پنهانی شراب می نوشید و به ریش مردم نادان می خندید. غالب اشعار حافظ به صورت کنایی در وصف حال این امیر ریاکار است ، البته مسئله ریاکاری در زمان حافظ محدود به حاکمان نبوده و شامل زاهدان ریایی و محتسب شهر و وعّاظ منبری شهر هم می شده ، بطوری که حافظ در این شعر، سخت به واعظان ریایی تاخته است :

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دیگر

می کنند

گوئیا باور نمی دارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور

می کنند

و در اشعار دیگر خود سخت به محتسب شهر و زاهدان ریایی
تاخته است ، بطوری که این گروه سخت بر علیه حافظ دشمن
می شوند و قصد جان وی را می کنند و فتوای قتل او را نیز می
دهند و حافظ با تدبیری به جا از این توطئه جان به در می برد.

و اما در زمان ما مسئله ریا در امر دین جنبه های فاجعه بارتری
پیدا کرده است و در همه جنبه های ظاهری یک انسان کاملاً دیده
می- شود، به طوری که افراد ریاکار با ریش و پشم و لباس گشاد
و دراز و لحن سخن گفتن آرام و نرم و پیامبر گونه ، دیانت خود
را به رخ مردم می کشند، بعضی حتی برای اثبات دینداری خود
وضعیت بهداشتی رقت باری دارند، ریش خود را تا روی سینه
بلند می گذارند، حمام دیر می روند ، صورت خود را نمی
شویند، بوی گند بدن آنها مردم را آزار می دهد ، چون به زعم
خود باید مسلمان شل و ول خود را نشان دهد، تا متواضع به نظر
بیاید و چندان چون زنان به ظاهر تمیز و مرتب خود نرسد.

وقتی دین جنبه حکومتی به خود گرفت ، فروشگاههای زنجیره
ای ریا به طور گسترده باز می شوند، مانکن های ریا فراوان
می شوند. چون حاکمیت پست های مهم و کلیدی را به افرادی با
ظاهر مذهبی و باطنی شیطنی می دهد، و برای همین افراد دون
همت با روشهای گوناگون مدلهای ریا را به نمایش می گذارند،
در سخن گفتن ، راه رفتن ، در اصلاح صورت ، در لباس
پوشیدن، در شرکت در نماز جمعه و جماعت ، در حج رفتن ،
در شرکت در عزاداری ها . در چنین جامعه ای دین واقعی و
خدا پسندانه حقیقتاً غریب است و مردم اکثراً به پرستش یکدیگر
و یا حاکمان می پردازند و خیلی از مردم به خاطر این ریاکاریها
از دین رویگردان می شوند و به الحاد روی می آورند.

مقابل قرار دادن دین با ملت و ملی گرایی:

یکی از انحرافات بزرگ دینی که شیادان دینی در عصر حاضر ترویج کرده اند مقابل قرار دادن دین با ملت و ملی گرایی است. دین اسلام با ملی گرایی مخالف نیست ، در روایات صحیحی از پیامبر نقل شده که وی به قریشی بودن خود افتخار می کرد و یا می فرمود که « دوستی وطن نشانه ایمان است» و این دلیل قاطع بر ردّ نظریه این گروه شیاد است که ملی گرایی را مساوی با شرک دانسته اند. اصولاً خدا خود در قرآن تصریح دارد که «ما شما را به صورت ملتهای مختلف آفریدیم...» بنابراین اگر کسی به اصل و نسب و ملت خود افتخار کند نه تنها مذموم نیست بلکه کلام خدا را تایید می کند و کارش کار مثبتی نیز می باشد. آن چیز که از نظر اسلام مذموم است ملی گرایی افراطی است ، به این معنی که کسی نژاد و قوم و ملت خود را برتر از اقوام دیگر بداند. یا اقوام دیگر را مسخره کند ، یا بخواهد آنها را به بردگی بگیرد . که این امر نه تنها مورد قبول خدا نیست ، بلکه فطرت پاک انسانی نیز با آن موافق نیست.

یا عده ای بخواهند با تکیه بر ملی گرایی و به این بهانه با ریشه ادیان خالص توحیدی به مبارزه برخیزند و یا بخواهند ادیان را مختص اقوامی خاص معرفی کنند و یا حقایق تاریخی را به این بهانه کتمان کنند . مثلاً بگویند تمام ملت ایران به زور شمشیر مسلمان شدند. باید از این گروه افراط گرا و متعصب پرسید ، آیا سعدی که هفتصد سال بعد از ظهور اسلام در محیط امن شیراز به دنیا آمد و شمشیری نیز بالای سرش نبود ، به زور شمشیر اسلام آورد که آن اشعار عاشقانه و از روی خلوص نیت را در وصف پیامبر اسلام و تجلیل از دین مبین اسلام سروده؟! این چگونه قضاوتی است که در مورد دین دارید؟ و آیا این تعصب کور و یک جانبه نگری در قضاوت در مورد تاریخ به بهانه ملی گرایی افراطی نیست؟ با این روش و تعصب کور چگونه شرم نمی کنید خود را روشنفکر و عالم بنامید؟ در صورتی که می دانیم اولین شرط یک روشنفکر و محقق واقعی بی طرفی و عدم

تعصّب و انصاف علمی است. و ملّتی که به اصطلاح روشنفکرانش این گونه متعصّب و یک جانبه نگر باشند چگونه می خواهد معضلات فرهنگی خود را حل کند و قدم در راه پیشرفت بگذارد؟!!

دین را مقابل علم قرار دادن:

ادیان خالص و اصیل توحیدی نه تنها با علم و آگاهی به معنای عام خود یعنی تمام علوم انسانی و تجربی و غیره مخالفتی ندارند، بلکه خود نیز مردم را به کسب علوم تشویق می کنند و مخصوصاً آنها را به تعقل و تحقیق علمی و عملی در آسمانها و زمین و در طبیعت و سیر آفاق و انفس سفارش بسیار کرده اند، بطوری که خیلی از محققان و علمای دانش های مختلف از آغاز به خاطر اعتقادات مذهبی به تحقیقات علمی دست زده اند، ولی این امر در مورد ادیان خالص و دور از تحریف توحیدی صادق است، نه ادیان تحریف شده و آفت زده کنونی، مقصود آن است که شیادان مذهبی به خاطر انحرافات گسترده دینی و تعبیرهای غلط که از دستورات شرعی کرده اند، دین را عملاً مقابل و مانع جدی علم و دانش، در قرن های متمادی قرار داده اند. نمونه های کامل رفتار غیر انسانی متولیان مذهبی و کشیش های مسیحی در قرون وسطی با دانشمندان بزرگ علوم بوده است، به طوری که آشکارا آنها را به خاطر اظهار حقایق علمی محاکمه و حتی اعدام می کردند.

در دین اسلام نمونه کامل قرار دادن دین انحرافی در مقابل علم مربوط به علم پزشکی می باشد، به طوری که بعضی حاکمان اسلامی به فتوای برخی روحانیون و شیادان مذهبی، مثلاً تشریح بدن مرده را حرام و ممنوع کردند و جلو پیشرفت این رشته را در میان مسلمانان کند کردند.

و یا در صده های پیشین مفتی های مذهبی، فتوای مفتی در مورد فلسفه و تفکر عقلانی داده اند و آن را کفر دانستند و کسانی را که فلسفه تدریس می کردند و یا تحقیقات فلسفی و عقلانی می کردند را تکفیر می کردند، در حالی که در متونی چون قرآن

کریم گاهی خداوند خود در مورد اثبات وجود خود استدلالات محض فلسفی به کار می برد، مثلاً در آیه ای در قرآن خداوند در اثبات وجود خود این استدلال فلسفی محض را به کار می برد:

« اگر در آسمان ها و زمین خدایان متعدد وجود داشت ، آسمانها و زمین تباه و فاسد می شدند» چون دو یا چند خدا کارهایی مخالف هم انجام می دادند و آشپز که دوتا شد ، آش یا شور می شود یا بی نمک.

پس از نظر این گروه فاسد اولین کافر باید خود خدا باشد و بعد افرادی که دارای مغزی فعال از نظر فلسفی و عقلانی هستند.

معضل دیگر که در بعضی پیروان ادیان چون اسلام در مورد علم وجود دارد ، آن است که علم را محدود به علمی خاص و شاخه ای از علوم انسانی چون علوم دینی و حوزوی کرده اند و شب و روز به تعلیم و تعلّم این دروس که غالباً نیز نو آوری و خلاقیتی در آنها دیده نمی شود، می پردازند و از توصیه اصلی متون مقدّس که پرداختن به علوم تجربی و تعقل و تفکر در آفرینش و طبیعت و ماده است کاملاً غافل شده اند و این امر باعث شده که علوم تجربی و بالطبع فن آوری و تکنولوژی در کشورهای مسلمان هیچ پیشرفتی نکند و از کشورهای دیگر پیشرفته یکی دو قرن عقب بمانند ، این همه، محصول نوعی تنگ نظری در پرداختن به علوم به معنای عام کلمه است.

غلو در دین:

غلو و زیاده روی و بزرگ نمایی در دین نیز یکی از آفات ادیان توحیدی بوده است ، پیروان ادیان توحیدی به دو روش دچار غلو در دین شده اند . یکی در مورد خود دین خود دچار غلو گردیده اند، به این معنی که دین خود را تنها راه نجات بخش انسانها می دانند و کسانی را دارای اعتقادات دینی دیگری بوده اند را حتّی اگر این دین توحیدی بوده است نیز گمراه و کافر می دانستند، در حالی که گفتیم حقایق ادیان توحیدی یکی بیشتر نبوده است.

بعضی مسیحیان یهودیان را قبول نداشتند و برخی یهودیان مسیحیان و برخی مسلمانان هر دو گروه را گمراه و مغضوب

در گاه الهی می دانستند. این یعنی غلو و زیاده روی در دین که در متون مقدّس چون قرآن کریم از آن نهی شده است .

مورد دیگر غلو در دین در مورد شخصیت های دینی و مذهبی است، در این مورد نیز گاه پیروان ادیان در مورد شخصیت های مذهبی خود بسیار غلو و بزرگ نمایی می کنند و مقام خدایی به آنها می دهند و یا صفات الهی به آنها نسبت می دهند، چون پیروان دین مسیح که حضرت مسیح را پسر خدا و یا یکی از خداهای سه گانه می دانند. و یا پیروان بعضی مذاهب اسلامی که به پیامبر و جانشینان او صفات خدایی می دهند و او را از یک بشر عادی بسیار بالاتر می برند، مانند کسانی که به امام علی (ع) صفات الهی می دهند. در حالی که در خود قرآن خداوند، پیامبر را یک بشر عادی معرفی می کند، این امر باعث دلزدگی و رویگردانی عده ای از دین به خاطر بزرگ نمایی های غیر واقعی می شود، که این امر نیز جزء آفات جدّی دینی به شمار می رود.

محصور کردن دین در نژادی خاص (نژادپرستی دینی)

نژادپرستی دینی نیز یکی از عوامل جلوگیری از گسترش ادیان توحیدی و فاسد کردن آنهاست . ابتدا ممکن است این پرسش مطرح شود که مگر نژاد پرستی دینی نیز امکان دارد؟! دین که مخالف نژادپرستی است، بلکه باید گفت که ادیان اصیل آسمانی با نژاد پرستی کاملاً مخالف بوده اند و به تعبیر متون مقدّس ، اولین نژاد پرست خود ابلیس بود که گفت: «من برای آدم سجده نمی کنم ، چون مرا از آتش آفریدی و او را از خاک »، یعنی به تعبیر روشن تر نژاد من از آدم برتر است.

ولی با این حال باید گفت نژاد پرستی دینی در برخی پیروان ادیان چون یهود به شدّت وجود دارد ، مثلاً در باور اکثر یهودیان این امر وجود دارد که یهودی ، یهودی به دنیا می آید و فقط یهودی واقعی باید از نژاد خالص بنی اسرائیل باشد و کسی نمی تواند بوسیله فقط اعتقاد یهودی شود، که اصلاً اساسی ندارد و اعتقاد به یک دین اصلاً ربطی به نژاد ندارد. این اعتقاد غلط

باعث شده که ضربات جبران ناپذیری به دین یهود وارد شود و
اولا میزان گسترش این دین در میان مردم دیگر دنیا در مقایسه
با دین مسیح و اسلام بسیار کم شود و از طرفی همین دید نژادی
به دین یهود باعث شود که پیروان دیگر ادیان هم دچار تعصب
شوند و به دید نژاد پرستانه ای به این قوم نگاه و برخورد کنند و
آنها را از جامعه خود طرد کنند و حتی گاهی به کشتار و قتل
عام آنها بپردازند.

این دید نژادی در دین اسلام و برخی مذاهب آن به نوعی دیگر
دید می شود مثلا خود شاهد بوده ام که بعضی از مردم اعتقاد
دارند که دختر سیّده که از نسل فاطمه (س) و علی (ع) باشد نباید
با غریبه و غیر سیّد ازدواج کند و برای آن روایات جعلی و
دروغ هم درست کرده اند، در حالی که این چیزی جز انحراف
دینی و نژاد پرستی از نوع دینی چیز دیگری نیست و در دین
توحیدی اسلام ، همه مردم مساوی هستند و دارای حقوق مساوی
و هیچ کدام برتری نسبی بر دیگری ندارد.

اختلاط دین با حکومت و سوء استفاده از دین در حاکمیت:

یکی از مهمترین آفات دین اختلاط دین با حکومت و نه سیاست
و سوء استفاده از دین در حکومت است ، البته باید توجه داشت
که این امر تفاوت آشکاری با دخالت دین در سیاست دارد،
دخالت دین در سیاست امری کاملا طبیعی و گاه لازم بوده است
، مقصود از دخالت دین در سیاست ، دخالت پیروان دین در
سیاست است ، در خود متون مقدّس چون قرآن بیان شده «خداوند
ملاک های قسط و عدل را فرو فرستاد تا مردم برای اقامه عدالت
قیام کنند» و این امر جز به معنی دخالت پیروان ادیان در
سیاست برای گرفتن حقّ خود از حاکمیت نیست، که امری کاملا
طبیعی و لازم است و اتفاقا این امر از حاکمیت دیکتاتوری در
جامعه جلوگیری می کند و از خدمات ادیان به سیاست است. ولی
اختلاط دین و حکومت امر دیگری است ، مقصود از اختلاط
دین و قدرت حکومتی آن است که عده ای خاص مثلا روحانیون
و یا هر قشر قدرت طلب با روکشی از دین ، خود را نماینده خدا

بر روی زمین بدانند و تمام احزاب سیاسی و مخالف عقاید خود را با زور و با تکیه به احساسات مذهبی عامه به کناری بزنند و سرکوب کنند و اجازه اظهار نظر در سیاست و حکومت ندهند و خود به اجرای احکامی فقهی از دین، یعنی احکامی که خود از دین فهمیده اند نه احکام واقعی دین پردازند و در این کار هم کاملاً مردم را مجبور به اطاعت کنند و آزادی و اختیار آنها را بگیرند و بعد چنین حکومتی را حکومتی دینی بنامند و هر گونه مخالفتی را در نطفه بی-رحمانه خفه کنند و نوع جدیدی از استبداد را تحت عنوان استبداد دینی به وجود بیاورند.

در این گونه موارد باید گفت چنین حکومتی در حقیقت نه تنها دینی نیست بلکه ضد دین و شیطانی است. چون اولاً احکام دینی جنبه اجباری ندارند که حاکمیتی آن ها را به زور به مردم دیکته کند، دوم آنکه از کجا معلوم چنین قرائتی که آنها از دین کرده اند که قرائتی کاملاً فقهی است، قرائتی مطابق با واقعیت است، که مردم را هم تازه مجبور به اجرای آن کنند، سوم آنکه دخالت دین در سیاست به این صورت نیست و این روش بیشتر، بردن آبروی دین است نه تقویت دین.

بلکه روش دخالت دین در سیاست، به صورت حزبی می باشد، به این صورت که همه عقاید و احزاب و مکاتب باید در یک جامعه باز و آزاد دارای رسانه و تریبون لازم باشند و به تبلیغ عقاید و افکار خود پردازند و در یک انتخاب آزاد با احزاب دیگر به رقابت سالم پردازند و حزب مسلمانان و مذهبیین هم باید به عنوان یک حزب از دهها حزب سیاسی به ترویج افکار خود پردازند و اگر در این رقابت انتخاباتی پیروز شدند و مردم به ایده های آنها رای دادند، حق تشکیل دولت برای دوره ای معین را داشته باشند و کشور را اداره کنند و در اداره کشور هم کاری به مسائل خصوصی و ایمان و عقاید درونی مردم نداشته باشند، چون در این صورت، دین از حالت اختیاری و آزادی که لازمه آن است خارج می شود، بلکه باید به مسائل اصلی و اساسی مردم یعنی ایجاد امنیت، رفع معضلات اقتصادی،

قضایی و غیره مردم بپردازد ، که وظیفه اصلی حکومتهاست و در بقیه امور مخصوصا امور فرهنگی ، عقیدتی ، علمی ، هنری طرز پوشش و غیره کاملاً مردم آزاد باشند. ولی سوء استفاده از دین در حکومت آن است که وقتی یک گروه خاص خود را نماینده خدا بر روی زمین دانستند، علاوه بر آنکه مردم را به زور مجبور به اجرای احکام دینی کنند و مخالفان را سرکوب می کنند ، بلکه از مراسم مذهبی هم به نفع حکومت خودکامه خود سوء استفاده کنند ، مثلاً واعظ منبری در روز عاشورا و هر مراسم مذهبی دیگر به منبر برود و در جهت منافع حکومت و تقویت حکومت ، سخنرانی و تبلیغ کند و تقویت چنین حکومتی را تکلیف شرعی برای مردم بداند.

در چنین حاکمیتی هر واعظ منبری در هر شهر و روستای دور افتاده- ای حکم مامور تبلیغات حکومت را دارد و مرتباً مردم را به نفع منافع حاکمیت هر چند ظالم باشد، شستشوی مغزی می دهد و تحمیق می کند و از احساسات مذهبی مردم سوء استفاده سیاسی و حکومتی می- کند ، چنین حکومتی می تواند با سوء استفاده از اعتقادات دینی و مذهبی مردم ، آنها را تحریک و احساساتی کند و سالها درگیر جنگی بیهوده و حتی تجاوزکارانه با کشورهای همسایه کند، چنین حکومتی با استفاده از سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم می تواند مخالفان عقیدتی خود را در امر سیاست ، به عنوان کافر، منافق و فاجر و مفسد فی الارض بی رحمانه سرکوب و حتی قتل عام کند و مردم نیز این عمل حکومت را بپذیرند و آن را از نظر شرعی به غلط موّجه بدانند.

در حقیقت چنین حاکمیت مذهبی فقط نام مذهب را دارد و عملکرد آن چون حکومت های فاشیستی بر پایه سرکوب و نیروی نظامی استوار است ، با این تفاوت که این حکومتها از احساسات مذهبی مردم هم در کنار قدرت نظامی کمال سوء استفاده را می کنند و به این صورت به حاکمیت خود جنبه مشروعیت دینی هم می دهند و به عنوان حکومت خدا بر مردم

معرفی می کنند ، که مخالفت مردم با آنها گناهی نا بخشودنی در پیشگاه خداست و مستوجب اشدّ مجازات و جهنّم واقعی است. این است که چنین حکومت های شیطانی به نام دین ممکن است که سالها بر مردم یک جامعه به حاکمیت پلید خود ادامه دهند ، چون پایه حاکمیت آنها بر مبنای سوء استفاده از اعتقادات دینی مردم از یک طرف و نا آگاهی و عدم رشد سیاسی و عدم درک درست مردم از دین خالص و رابطه درست دین و سیاست است.

در حقیقت در چنین جامعه ای مردم به رابطه ظریف و مرموزی که بین سیاست و دین جود دارد و نحوه سوء استفاده گروهی فرصت طلب از این رابطه ظریف به درستی پی نبرده اند و متأسفانه در جامعه ای که فقر فرهنگی غالب است، پی بردن به چنین رابطه ای نیاز به گذشت زمان و رشد سیاسی و فرهنگی مردم به صورت توانمند دارد، ولی سرانجام مردم چنین جامعه ای بیدار خواهند شد و حق فرصت طلبان و شیادان دینی را کف دستشان می گذارند.

اختلاط دین با حکومت یکی از عواملی است که جدا ضربات جبران ناپذیری به ادیان الهی وارد می کند به طوری که ممکن است اکثر یک جامعه را به طور کلی از دین رویگردان و ملحد کند و مادی- گری را گسترش دهد. نمونه کامل آن مادی گری و الحادی است که در غرب رواج پیدا کرده ، به دلیل حاکمیت سیاسی کلیسا در قرون وسطی در اروپا. و اما ریشه این اختلاط حاکمیت با دین واقعا چه امری بوده است؟

از تامل در تاریخ اسلام و وقایع تاریخی زمان پیامبر به راحتی می توان فهمید که اختلاط حکومت در دین ریشه در یک تحریف تاریخی دارد، طرفداران اختلاط حکومت در دین این ادعا را دارند که تلفیق حکومت و دین برای اولین بار توسط پیامبر انجام شد، این ادعا نیز کاملاً کذب است ، به خاطر آنکه شان رسالت پیامبر و حاکمیت سیاسی وی دو امر کاملاً جدا از هم بوده است، و این دو امر از آغاز با هم منشاء آسمانی نداشته اند، یعنی

رسالت پیامبر شان آسمانی داشته و پیامبر از طرف خداوند ، به رسالت انتخاب شده و مردم نیز با آزادی کامل به وی ایمان آوردند و اجباری در این راه نبوده ولی حاکمیت سیاسی پیامبر یک حالت کاملاً زمینی و مردمی داشته است، به این معنی که وقتی پیامبر از مکه مهاجرت کرد و به مدینه رفت، در ابتدا اختلاف سیاسی و جنگ بین اوس و خزرج دو طایفه مهم مدینه را بر طرف کرد و بین آنها صلح به پا کرد و در این حال مسلمانان مهاجر از مدینه و تازه مسلمانان اوج و خزرج از مدینه که اکثریت مدینه را نیز شامل می شدند، او را به عنوان حاکم سیاسی نیز قبول کردند، یعنی شان رهبری سیاسی مردم کاملاً چند سال بعد از امر رسالت وی بوده است و از طرف مردم بود و کاملاً جنبه زمینی و انتخابی داشته است. و اگر اکثریت مردم رهبری سیاسی او را قبول نمی کردند، ممکن بود که این امر به شخص دیگری مثلاً عبدالله بن ابی که شخصی با نفوذ در مدینه قبل از ورود پیامبر بود برسد و واقعیت آن بود که اکثر مردم مدینه رهبری سیاسی پیامبر را بیش از آن شخص قبول داشتند. تا اینجا هیچ کس مخالف قضیه نبوده است ، تا مسئله وفات پیامبر و جانشینی وی به وجود می آید. عده ای از پیروان یکی از مذاهب اسلامی عقیده دارند، که پیامبر چند ماهی قبل از وفات خود در منطقه ای به نام غدیر خم در بین عده ای بسیار از مردم مسلمان که برای حج از مکه بر می گشتند، شخصی به نام علی (ع) را به رهبری و جانشینی خود انتخاب کردند و عین سخنان پیامبر را اینگونه نقل کرده اند که برای پیامبر منبری از جهاز شتر تشکیل دادند و او و علی (ع) بر روی آن «رفتند تا مردم آنها را ببینند، آنگاه پیامبر دست علی (ع) را گرفت و بلند کرد و فرمود» هرکس من مولای اویم ، علی نیز اکنون مولای اوست، خدایا هر کس او را دوست دارد او را دوست بدار و هرکس با او دشمن شود با او دشمنی کن»

و به این طریق ریشه اختلاف از همین جا شروع می شود و عده ای از همان آغاز مدعی شده اند که پیامبر در اینجا جانشین بعد

از خود را تعیین کرده ، چون یکی از معنای مولا یعنی سرپرست است و پیامبر در اینجا سرپرست و رهبر سیاسی مردم را تعیین فرمودند و بنابراین نباید مسلمانان بعد از پیامبر جمع می شدند و خود خلیفه پیامبر و رهبر سیاسی خود را خود انتخاب می کردند، چون رهبری سیاسی امری آسمانی است و از طرف خدا و پیامبر تعیین می شود ، نه مردم و به این صورت فرقه ای و مذهبی جدید در دنیای اسلام پدید آمد که رهبری را امری انتصابی از طرف خدا می دانستند و مخالف انتخاب و رای و بیعت مردم در این مورد بودند، اما بهتر است این واقعه غدیر به طور منطقی و اصولی ریشه یابی شود ، آیا چنین واقعه ای در یک لحظه واقعا بدون هیچ زمینه قبلی اتفاق افتاده و از طرف خدا جانشین پیامبر تعیین شده یا خیر؟

واقعیت این است که چنین واقعه ای مثل هر واقعه ای دیگر تاریخی بدون زمینه نبوده است ، بطوری که اکثر راویان فرق اسلامی می گویند علت اصلی این واقعه غدیر آن بوده که عده ای از مسلمانان از عملکرد علی(ع) در زمینه تقسیم غنائم و مسائل دیگر و شدت عمل وی در این مورد در آن مکان به پیامبر شکایت و بدگویی کردند و پیامبر که به حقانیت علی(ع) اعتماد کامل را داشت و از این بدگویی و دشمنی عده ای با وی سخت رنجیده خاطر شد و به همین خاطر خواست که این گروه از دشمنی و بدگویی آن حضرت دست بردارند و بلافاصله به منبر رفت و به آنها با جمله اخیر فهماند که علی محبوب من است و نباید کسی از او بدگویی کند و با او دشمنی کند ، چون یکی از معنای ولایت علاوه بر سرپرستی ، دوستی و محبت است.

بسیار خوب ، حالا از کجا بفهمیم مقصود پیامبر از مولا در این جا دوست است یا سرپرست و رهبر سیاسی ، بسیار روشن است ، از ادامه سخن پیامبر که در ادامه در حضور مردم به درگاه خدا دعا می کند، « خدایا دوست بدار هر که با او دوست است و دشمن بدار هر که با او دشمن است، می توان به روشنی فهمید که پیامبر در این دعا ولایت را به دوستی در اینجا به معنی

دوستی به کار برده و نه رهبری سیاسی و گرنه باید معنی دعای پیامبر این باشد که خدایا رهبر قرار ده کسی را که علی را رهبر کند و دشمن بدار کسی را که با علی دشمن است که در این صورت معنی جمله دوم با جمله اول از نظر معنایی تناسب ندارد. چون که معنی دشمنی در برابر معنی دوستی قرار می گیرد و معنی دشمنی در مقابل رهبری قرار نمی گیرد، این یک دلیل، در ردّ برداشت این گروه از غدیر.

دلیل دیگر آنکه طرفداران جانشین علی(ع) معتقدند که آیاتی از قرآن کریم در این مورد نازل شده، آنجا که می فرماید: «ای رسول آنچه را از پروردگارت نازل شده است به مردم ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی مانند آن است که رسالتت را انجام نداده ای» و ادعا می کنند این آیات اشاره به دستور خداوند برای تعیین جانشینی حضرت علی(ع) است وقتی که پیامبر این کار را انجام داد، این آیات نازل شد «امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد...»

در حالی که این ادعا نیز منطقی به نظر نمی رسد، چون که این آیات وقتی نازل شد که در آیات قبلی خداوند چند آیه در مورد خوراکی ها و حلال و حرام بودن آنها فرستاد و بعد در ادامه آن دستورات این آیات نازل شد. که بیان شد و بنابراین آیات مذکور که بیان شد ادامه منطقی همان آیات حلال و حرام خوراکی ها بوده و وقتی خداوند تکلیف خوراکی های حلال و حرام را تعیین کرد، پس از آن فرمود: «من امروز دین شما را کامل کردم...» و قضیه ربطی به تعیین جانشینی پیامبر ندارد، در ثانی اگر خدا می خواست چنین امری را با نزول آیه مشخص کند، آن را به صراحت به کار می برد و کلماتی از قبیل جانشین و غیره را به صراحت به کار می برد و جزئیات بیشتری در این مورد ارائه می کرد، همانگونه که مثلا در مورد یک معامله و خرید و فروش آن چنان جزئیات را در یک آیه طولانی بیان می کند، در این مورد هم همین کار را می کردو آیا مگر قضیه جانشینی پیامبر که امری بسیار مهم بوده است، اهمیّتش کمتر از یک قرار

داد و معامله و خرید و فروش کالا است که خداوند از ذکر جزئیات آن خودداری کند؟

دلیل سوم اگر مسئله جانشینی حضرت علی در غدیر واقعا حقیقت داشت ، چرا پیامبر این قضیه مهم را در روزهای آخر زندگیش که چند روزی در بستر بیماری بود برای جلوگیری از غافل شدن مردم به صراحت تکرار نکرد، همچنانکه می دانیم پیامبر در آخرین روزهای زندگی از نزدیکان خود کمک خواست تا به مسجد و بین مردم برود و از آنها حلالیت بطلبد ، آیا در همان موقع نمی توانست در بین مردم جانشین خود را به صراحت مشخص کند این امر که کمتر از حلالیت طلبیدن از مردم نبود، بنابراین به راحتی روشن می شود که مسئله جانشینی پیامبر در غدیر خم یک تحریف تاریخی بیشتر نبوده است، که البته در قرون بعد عده ای سوء استفاده های سیاسی فاجعه باری برای تحمیل دیکتاتوری خود بر مردم از این تحریف تاریخی کرده اند و بطور قطع باید گفت ریشه دیکتاتوری های مذهبی در حال حاضر ریشه در تحریفات تاریخی مسئله غدیر دارد، و معلوم نیست مردم ناآگاه از چه رو هر سال غدیر را به عنوان عید جشن می گیرند، چون این گونه برداشت غلط از مسئله غدیر به معنی قبول دیکتاتوری و حاکمیت قشری خاص بر مردم است، حال آنکه دین اسلام برای این به وجود آمد که دیکتاتوری و خودرایی و بی توجهی به رای و نظر مردم را از بین ببرد ، نه آنکه آن را تقویت کند، دین اسلام اولین نهضت نظریه برتری شورا و عقل جمعی و حق تعیین سرنوشت مردم توسط خودشان در خاورمیانه است و قبل از آن در اینجا اینچنین سابقه ای در این منطقه وجود نداشت . البته این نهضت و نظریه قبلا در مغرب زمین و یونان باستان سابقه داشت. ولی این جریان فکری و سیاسی در خاورمیانه قبل از اسلام در خاورمیانه اصلا سابقه نداشته و اسلام مبدع آن بود.

خود حضرت علی (ع) پس از آنکه مردم او را به عنوان خلیفه چهارم پیامبر انتخاب کردند، بارها به صراحت به انتخابی بودن

رهبری خود از طرف مردم و نه از جانب خدا و زمینی بودن رهبری خود اشاره می کرد، آنجا که می فرمود: «اگر حضور حاضر (مردم برای انتخاب من) نبود و تمام شدن حجت به واسطه وجود یاور (مردم) وجود نداشت، و اگر آن نبود که خداوندان دانشمندان پیمان گرفته که بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم ساکت نمانند، امر خلافت را نمی پذیرفتم» یعنی ملاک قبول و مشروعیت رهبری خود را رای و بیعت مردم می داند و نه برای آن شان آسمانی قائل است، نمی گوید خدا مرا رهبر شما قرار داد.

خود امام رضا وقتی مامون پیشنهاد خلافت و ولی عهدی را به وی داد قبول نمی کرد، و وقتی هم که به اکراه قبول کرد، به آن شرط قبول کرد که در امور سیاسی مردم دخالت نکند، چون به تفاوت مسئله ولایت الهی و رهبری سیاسی کاملاً آگاه بود و در ثانی می دانست که رهبری مسلمانان امری انتصابی از طرف مامون نیست بلکه امری است که مربوط به بیعت و اجماع و رای مردم است و مامون حق آن را نداشت که این پست و مقام را از نزد خود و بدون مشورت با مردم به کسی بدهد.

به هر حال در قرون بعدی از این تحریف تاریخی مسئله غدیر به این صورت سوء استفاده شد که برای پیامبر دوازده جانشین از نزد خدا به عنوان حاکم مسلمین تراشیدند و بعد گفتند، یکی از آخرین آنها غایب شده و در زمان غیبت امر حاکمیت سیاسی را به یک روحانی واجد شرایط که ولی فقیه نام دارد واگذار کرد و ولی فقیه از طرف خداوند امام دوازدهم چه مردم بخواهند، چه نخواهند ولایت مطلقه بر مردم دارد و اصلاً مردم در تعیین رهبری سیاسی خود حق هیچ گونه اظهار نظری را ندارند. با کمی تأمل در این تحریف تاریخی و سوء استفاده از آن واقعه به راحتی می توان رد پای شیطان و حزب او را از آن زمان تاکنون به راحتی رد یابی کرد، که چگونه با نقشه های کثیف و حساب شده خود کم کم و به مرور زمان حاکمیت اسلامی را از حالت

شورا و انتخاب و عقل جمعی به سوی منجلاّب دیکتاتوری و خودرایی با سوء استفاده از ظواهر مذهبی ، سوق دادند.

مسئله ای که این گروه منحرف در حقانیت خود بسیار مطرح می کنند این است که چگونه ممکن است پیامبر اکرم با آن تدبیر و پیش بینی های خود ، مسئله جانشینی خود را قبل از مرگ اصلاً مشخص نکرده باشد و همین را دلیل حقانیت ادعای خود در مورد غدیر می دانند ، در حالی که این گروه غافل از آن هستند، که پیامبر در مسائلی در امور مسلمین خود صراحتاً اظهار نظر می کرد که خداوند در مورد آن مسائل صراحتاً آیه و دستوری نفرستاده بود ، حال آنکه مسئله حاکمیت مسلمانان به وضوح در قرآن تعیین شده که جنبه شورایی دارد . در آیه ای در این مورد می فرماید: و امرهم شورا بینهم... و امر مسلمین (هم امور سیاسی و مسائل اجتماعی) بوسیله شورا و مشورت حل می شود. آنگاه در آیه دیگر می فرماید: اطیع الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم... از خدا و رسول و صاحب امر (حاکم) اطاعت کنید. حال این دو آیه را در کنار هم قرار دهید تا حقیقت روشن شود، از طرفی می گوید : همه امور با مشورت مسلمانان حل می شود ، از طرف دیگر می گوید: از صاحب امر اطاعت کنید، پس نتیجه منطقی از این دو آیه این است که از صاحب امری که با شورا قبلاً تعیین شده اطاعت کنید چون تعیین حاکم هم از امور سیاسی و اجتماعی مسلمانان است که با مشورت تعیین می شود. بنابراین مسئله حاکمیت مسلمین بعد از پیامبر به طور واضح تعیین شده بود و چون هم برای پیامبر و هم برای عامه مسلمانان کاملاً این امر مسلم و مسلّم بود ، نه مسلمانان پرسش و ابهامی در این مورد داشتند که آن را از پیامبر بخواهند و نه خود پیامبر به خود اجازه می داد که در این مورد که خداوند به صراحت آن را قبلاً تعیین کرده ، دیگر بر خلاف نظر خدا اظهار نظری کند ، چون پیامبر در ابلاغ رسالت خود کاملاً معصوم و بدون لغزش بود و از فرمان خدا تخطی نمی کرد.

تذکر این مسئله را نباید فراموش کرد که مسئله ولایت الهی را نباید با حاکمیت سیاسی به هم آمیخت ، ولایت الهی امری است که بنا به دلایل عقلی و نقلی و قرآنی کاملاً حقیقت دارد. ولایت یک مقام بلند معنوی و عرفانی است که همواره در همه زمانها عده ای بسیار کم از انسانهای کمال یافته به این مقام دست پیدا می کنند و دارای ویژگی های منحصر به فردی می باشند، اکثر پیامبران در عین رسالت ، جزء اولیای الهی نیز بوده اندو به مقام ولایت هم رسیده اند. در صدر اسلام هم عده ای بسیار کم به این مقام رسیده بودند، که مسلماً علی(ع) و فاطمه (س) همسر وی و فرزندان آنها به این مقام شامخ دست پیدا کرده بودند، ولی این امر را نباید با امر حاکمیت سیاسی خلط کرد و یکی دانست، امر ولایت این بزرگان امری کاملاً جدا از حاکمیت سیاسی و رهبری آنها مشروط به انتخاب آنها توسط مردم بود و اگر مردم آنها را به عنوان رهبری می پذیرفتند، آنها نیز رهبری را بدست می گرفتند و علاوه بر ولی الهی ، رهبری سیاسی مردم هم بودند و اگر مردم نمی پذیرفتند آنها نیز از قبول این امر امتناع می کردند، همچنانکه می بینیم اکثریت آنها پس از امام حسین ، از رهبری سیاسی مردم کناره گیری کرده بودند ولی همچنان شان ولایت و رهبری معنوی مردم را داشتند و همه فرقه های مسلمانان هم به آنها احترام می گذاشتند و آنها نیز مردم را ارشاد می کردند و احکام و دستورات دین را برای آنها تبیین می کردند.

اختلاط کردن دین با علوم تجربی:

یکی دیگر از عوامل آفت زای ادیان اختلاط دین با علوم تجربی است ، برخی از پیروان ادیان در قرون گذشته و مخصوصاً اخیر سعی و تلاش کرده اند که بگویند که تمام حقایق علوم مخصوصاً علوم تجربی در متون مقدس آمده است ، مثلاً زمان دقیق آفرینش را از طریق متون مقدس تعیین می کنند، بیماری ها را بوسیله متون مقدس درمان می کنند ، حرکت کرات آسمانی را بوسیله متون مقدس تشریح می کنند و چون بعضی متون مقدس

قبلا گفتیم در طی زمان دچار تحریف و تغییر شده اند بنابراین نظرات آنها با کشفیات علوم تجربی سازگار نمی آید و بنابراین این امر باعث می شود که برخی پیروان ادیان در مورد سایر احکام این ادیان هم دچار شک و تردید شوند و بی ایمانی گسترش یابد ، در قرون و سطی دیدیم که چون کشفیات علمی دانشمندان علوم تجربی با کتاب مقدس جور در نمی آمد و مخالف آن بود، این دانشمندان را متهم به الحاد و کفر می کردند.

علت این اشکال همانطوری که گفتیم یکی تحریف متون مقدس بود که مطالبی را به دروغ وارد آن کرده بودند و مسلماً این مطالب با کشفیات علمی سازگار نمی شود و علت دوم آنکه اصولاً این روش یعنی توقع بی جایی است، از متون مقدس و کتب آسمانی برای ارائه حقایق علوم تجربی . چون اصولاً کارکرد ادیان آسمانی نه کشفیات علمی ، بلکه تکامل روحانی و معنوی و اخلاقی نوع بشر و سعادت اوست در دو جهان. وظیفه آنها کشفیات علوم تجربی نبوده و نیست ، کشفیات علمی وظیفه بشر است که با تلاش و کوشش و آزمایش و خطا و به کار بردن ادوات مادی به آنها دست پیدا کند، البته چنین استعدادی را خدا نیز به او قبلاً داده و وظیفه ادیان آسمانی در نهایت تشویق مردم به کسب علوم به معنی عام کلمه است، نه بیشتر که البته این وظیفه را نیز ادیان توحیدی به بهترین وجه انجام داده اند.

البته نباید از نظر دور داشت که برخی از متون مقدس آسمانی چون قرآن کریم که دچار تحریف نشده اند، حقایقی از علوم تجربی را بیان کرده اند که پیشرفت علوم تجربی کاملاً صحت آنها را به اثبات رسانده ، ولی با این حال باید گفت وظیفه اصلی قرآن و هر کتاب آسمانی نه بیان کشفیات علوم تجربی ، بلکه صرفاً اصلاح اخلاقی و معنوی نوع بشر و تکامل روحی و سعادت وی در دو جهان است و ادامه این روند یعنی سعی در این راه که کشفیات علمی را با متون مقدس توجیه کنیم ، جز آسیب رساندن به ادیان نتیجه ای ندارد.

حتّی باید گفت که نباید بعضی شاخه های علوم انسانی چون جامعه شناسی و روان شناسی و فلسفه و غیره را با ادیان آمیخته کرد، چون ارزش علمی آنها را دچار آسیب می کند و به ادیان هم آسیب می رساند و پیروان آنها را دچار شک و تردید می کند.

محدود کردن دین در مکانی خاص و مقطع خاصی از زندگی:

یکی دیگر از عوامل آسیب رسان به ادیان الهی ، محدود کردن آن در مکانهایی خاص یا مقطع و حالت خاصی از زندگی است. در توضیح باید گفت که ادیان الهی برنامه ای برای تربیت روحی و معنوی و اخلاقی انسان در تمام جنبه های زندگی فردی و اجتماعی است و به مکان خاصی یا زمان خاصی اختصاص ندارد. مثلاً بعضی دین را منحصر به مکان های خاصی چون مسجد و کلیسا و یا قبرستان و ازدواج و مراسم حج و روز جمعه و ایّام مذهبی می کنند. و غیر از این موارد عملکردی کاملاً غیر مذهبی دارند. مثلاً در مسیحیت وقتی خانمها به کلیسا می روند روسری به سر می زنند و وقتی بیرون می آیند گاه کاملاً برهنه می شوند، در اسلام مسلمانان قرآن کریم را فقط در مسجد و در قبرستانها قرائت می کنند و یا در ایّام خاصی مثلاً اعیاد و مراسم مذهبی ، در حالی که قرآن کتاب زندگی است و دستورات آن جزء جزئی زندگی فردی و اجتماعی انسان را فرا می گیرد و برای جزئی ترین رفتار انسان با مردم دستور العمل سازنده دارد و اگر انسان مرتباً با آن در ارتباط نباشد، چه بسا دچار گمراهی های مختلفی در زمینه های مختلف اخلاقی، سیاسی و اقتصادی می شود و در موضع گیری ها و دو راهی های حق و باطل ، امر باطل را انتخاب کند ، چون از راهنمای زندگی در کتاب مقدّس کمک نمی گیرد.

بنابراین نمی توان در مکانی و یا زمانی خاص و مقطعی خاص و حالتی خاص به دین مراجعه کرد و در بقیه امور کورکورانه جاده زندگی را به تنهایی پیمود.

محدود کردن دین در ظاهر و لباس و رفتاری خاص و یا فشری خاص: این هم یکی از آفات دین است که برخی تصوّر می-

کنند که فرد دیندار باید لباس خاصی بپوشد، یعنی مثلاً کسی را که لباس دِمد و ساده و گشاد بپوشد و شیک پوش نباشد و به مدلهای روز لباس توجهی نکند، انسانی دیندار بنامند و کسی را که صورتش را با تیغ اصلاح کند و شیک پوش و نظیف و امروزی باشد و به مدلهای لباس توجه کند، انسانی بی قید و بی دین می نامند. و یا مثلاً دین را مخصوص خانواده های روحانیت و یا خانواده هایی که با خانواده های روحانی ارتباط نزدیک دارند، بدانیم، در حالی که دین برای قشر خاصی با ظاهری خاص نیست، بلکه مربوط به عموم افراد بشر است، مگر فقط خانواده های روحانی حق دارند با خدا ارتباط داشته باشند و سعادتمند شوند و افراد دیگر چنین حقی ندارند.

همین محدود کردن دین در ظواهری خاص و یا در قشری خاص باعث می شود که گاه دین در تمام اقشار یک جامعه نتواند گسترش یابد و مهمتر از همه زمینه برای بازار ریاکاری در دین خدا بیشتر فراهم شود، چون چه بسا افرادی که چندان گرایش مذهبی هم نداشته باشند، به خاطر منافع شخصی و مادی خود، به قول معروف «نان را به نرخ روز بخورند» و با ظاهری مذهبی مردم را بفریبند و اهداف پلید خود را در این زمینه دنبال کنند. اینگونه افراد معمولاً وقتی این سوء استفاده ها را شروع می کنند که دین جنبه دولتی به خود می گیرد که در این زمینه قبلاً سخن گفته ایم.

مقابل قرار دادن دین با لذات و تفریحات و غرایز بشری:

یکی از مهمترین آفات دین مقابل قرار دادن دین در مقابل تمام تفریحات و لذات و غرایز بشری است. گروهی از پیروان نا آگاه ادیان تصوّر می کنند که فرد دیندار باید از بسیاری از لذات سالم دست بردارد، مثلاً سفر به مناطق داخل و خارج کشور را منحصر به زیارت امام زاده ها و شهرهای زیارتی می کنند و سفر خارجی را منحصر به سفر حج، سوریه و عتبات عالیات می کنند و اگر شخصی سفرهای دیگری برای تفریح و گشت و گذار در جهان انجام دهد و مناطق دیدنی و مراکز تمدن و طبیعی

داخل و خارج کشور را تماشا کند او را فردی لا ابالی ، بی قید، و ولگرد معرفی می کنند و اولین فکری که درباره او می کنند و حتی به زبان می آورند، این است که او برای لذت جنسی به اینجا و آنجا می رود، در حالی که دستور سیر و سفر در جهان و استفاده از آنها ، متن صریح کتب مقدس از جمله قرآن کریم بوده است. یا این عقاید غلط که کسی که دیندار است نباید به مجالس جشن و شادی پا بگذارد، با این استدلال که این گونه افراد با رفتن به عروسی که در آن جشن و شادی می باشد، مرتکب گناه می شوند.

به باور اینگونه افراد گوش دادن به موسیقی و رفتن به کنسرت موسیقی نشانه کامل لا ابالی است، در حالی که در هیچ جای متون مقدس از آواز و شادی و حتی رقص نهی نشده و این آقایان این حلال و حرامها را از کجا برای بشر تراشیده اند، خدا می داند! رفتن به کنار دریا از نظر این گروه گناه است، حال باید پرسید پس خدا دریا و ساحل آن را برای چه کسی خلق کرده ؟ فقط برای کفار؟!

حتی کار به جایی می رسد که اینگونه افراد ثروت و دارایی را نیز امری ناپسند و طاغوتی می دانند ، و وقتی کسی را سوار ماشین مدل بالایی ببینند با بدبینی می گویند: چه فرد دنیا طلبی ! و یا حتی گاهی به وی تهمت های ناروایی می زنند ، که چنین پولی را از چه راهی دزدیده است؟! در حالی که شاید واقعا چنین ثروتی نتیجه زحمات وی باشد و از راه ارث و یا راه درستی به وی رسیده باشد. ولی از نظر آنها داشتن ثروت هم گناهی بزرگ است.

به هر حال این مسائل هم از مواردی است که به ادیان الهی ضربات جبران ناپذیری وارد می کند، و غالبا قشر جوان را که به دنبال تفریحات سالم و شادی و لذت بردن از زندگی هستند از دین گریزان می کند و آنها ترجیح می دهند، در سنین پیری به سراغ دین بروند، که امری بی فایده است و تضمینی هم برای عمر انسان وجود ندارد.

مقابل قرار دادن دین در برابر هنرهای زیبا:

یکی دیگر از آفات ادیان مقابل قرار دادن دین با بعضی هنرهای زیبا چون موسیقی، نقاشی، پیکر تراشی، سینما، و حتی رادیو و تلویزیون در مقاطعی از زمان بوده است. موسیقی یکی از نیازهای اساسی روح بشری و به مثابه غذای روح انسانی از آغاز تا کنون بوده است، حتی بچه ای که تازه به دنیا می آید، بیشتر مواقع فقط با لالایی مادر به خواب می رود و این نشان می دهد که روح انسانی قبل از ورود به این جهان خاکی در جهانی دیگر با موسیقی انس و الفت داشته و برای همین هم در آغاز تولد چون تازه از جهانی دیگر آمده صدای موسیقی هنوز برایش تازه و آشناست و فقط با شنیدن آن آرامش می یابد و به خواب می رود.

حال چنین هنر و پدیده ای که تا این حد با روح انسانی عجین و سازگار است و از آغاز تولد و حتی قبل از آن با وی بوده است، چگونه می تواند با دین الهی که آن هم البته جنبه فطری در ذات انسان دارد منافات داشته باشد؟! یکی از خیانت های بزرگی که برخی متولیان ادیان در طول تاریخ مرتکب شده اند، آن است که موسیقی را امری مذموم و حرام در شرع معرفی کرده اند و از این جهت چه فشارهایی را به روح بشر وارد نکرده اند و درست مانند آن است که طفلی شیرخوار را از سینه مادرش برای همیشه جدا کرده باشند.

گاهی این به اصطلاح متولیان دینی بر اثر فشارهای مردم اندکی عقب نشینی کرده اند و به حيله هایی متوسل شده اند و موسیقی را به دو بخش مبتذل و غیره مبتذل تقسیم کرده اند و یا به دو دسته موسیقی های ریتمیک که در انسان حالات هیجانی به وجود می آورد و غیر ریتمیک تقسیم کرده اند. و یکی را حلال و دیگری را حرام تعیین کرده اند، در حالی، این هم امری بی اساس است و افراد بشر به همه نوع موسیقی بر اساس سلیقه های مختلف نیاز دارند. چون موسیقی یک امر کاملاً سلیقه ای است، گاهی عده ای موسیقی شاد و ریتمیک را قبول دارند و عده

ای موسیقی آرام و کلاسیک و غم انگیز را و نمی توان در این مورد برای افراد کادر تعیین کرد و یا خط کشی خاصی کرد. و عده ای را به زور از یک موسیقی محروم ساخت. به هر حال هنر ها از جمله موسیقی محدودیت ندارد و یا حداقل متولان دینی نمی توانند این محدودیت ها را برای مردم در این مورد تعیین کنند، بلکه اگر محدودیتی هم لازم است، بر می گردد به خود شخص و اعتقادات درونی وی که می تواند یک نوع موسیقی را گوش کند و دیگری را گوش نکند و اصولا ایجاد محدودیت در هنر ها از جمله در موسیقی جلو گسترش و خلاقیت این هنر ها را می گیرد.

دومین و سومین هنر هایی که شیادان مذهبی برای آنها محدودیت تعیین کرده اند، هنر های زیبای نقاشی و پیکر تراشی (مجسمه سازی) بوده است. در ادیان دیگر چون مسیحیت کمتر برای این هنرها محدودیت تعیین کرده اند ولی خصوصا در دین اسلام این محدودیت ها را از حدّ خود هم فراتر برده اند.

مفتی های مذهبی از آغاز به صراحت اعلام کرده اند که نقاشی و پیکر تراشی در اسلام حرام است و هرکس پیکری می تراشد و یا نقاشی می کشد، اگر نتواند مانند خدا در آن روح بدمد و آن را زنده کند، گناهی بزرگ و نابخشودنی مرتکب شده است، در حالی که این امر در متون مقدس اساسی ندارد و هیچگاه در این مورد متن صریحی در منع آن نیامده است.

شاید ریشه مخالفت این گروه نادان با این هنرها، داستان گوساله سامری در میان قوم بنی اسرائیل باشد که در قرآن آمده است و چون این کار سامری باعث گمراهی بنی اسرائیل در آن زمان شد، این گروه گمان کرده اند که نقاشی و مجسمه سازی برای همیشه در دین مذموم و حرام است، در حالی که این گروه نادان درک نکرده اند، که خود هنر مجسمه سازی و نقاشی بد نیست، بلکه مجسمه پرستی و نقش پرستی است که مذموم است و همان بت پرستی محسوب می شود، که کسی منکر آن نیست و هر عقل سلیمی بت پرستی را امری بیهوده و شرک آمیز می داند و

این در مورد تمام امور است، مثلاً خود ثروت ذاتاً بد نیست، ثروت پرستی بد است، زن بد نیست، زن بارگی و زن پرستی بد است و الی آخر، به هر حال این حلال و حرام های بی مورد و بی اساس باعث شده است که عده ای بعضی از ادیان را ضد هنر و ضد زیبایی بدانند و این عوامل از گسترش ادیان در بعضی موارد جلوگیری کرده است.

کار به این هنرهای سنتی و قدیمی ختم نمی شود و آقایان در مقاطعی از زمان حتی هنرهای مدرنی چون سینما و یا رادیو تلویزیون را هم حرام کرده اند، به این بهانه که در این رسانه ها اشاعه فحشا می شود.

اولاً در این مورد باید گفت که سینما و رادیو و تلویزیون مربوط به قشر خاصی چون روحانیون و مذهبیین در جامعه نیست و باید برنامه هایی تولید و پخش کند که مطابق با سلیقه های افراد مختلف در اجتماع باشد، و به این صورت گاه پیش می آید که همه این برنامه ها با معیارهای مذهبی و دینی جور در نمی آید و نباید هم این انتظار را داشت، و این یک روند طبیعی و مطابق با سایر قوانین آفرینش هم هست، مگر همه چیزهایی که در آفرینش وجود دارند، جنبه اخلاقی و مطابق خواست مذهبیین است، در آفرینش فرشته وجود دارد، جن هم وجود دارد، در آمد حلال وجود دارد، در آمد حرام هم وجود دارد، زشت و زیبا وجود دارد، راه خیر و شر وجود دارد و انسان سعادت مند همیشه با اختیار خود راه خیر و خوبی و زیبایی را انتخاب می کند و اگر جز این بود مسئله جبر به وجود می آمد، اگر همه چیز در جهان خوب و زیبا بود و شر و بدی وجود نداشت، دیگر مسئله خوب بودن و زیبا بودن، خیر بودن، سعادت مند بودن، تکامل بشر معنایی نداشت، بلکه باید مطابق با اصل آزادی نوع بشر در انتخاب خوبی یا بدی، همه این امور وجود داشته باشد که کسب خوبی برای بشر فضیلت محسوب شود، و خدا نیز درست به همین علت و آگاهانه خوبی و بدی، زشتی و زیبایی و خیر و شر را در جهان ایجاد کرده است.

در ثانی اصلی فلسفی وجود دارد که «امور با ضدّ خود شناخته می شوند»، اگر همهٔ امور خوب بودند و یا زیبا و همهٔ افراد خیر بودند پس اصلاً شناخت این امور چگونه صورت می گرفت ، چون وقتی نور معنی پیدا می کند و دیده می شود که ظلمت وجود داشته باشد، وقتی انسان خوب شناخته می شود که انسان بد وجود داشته باشد، بنابراین نباید انتظار داشت در تمام آفرینش همه چیز یکسان و خوب باشد، چون به صلاح هم نیست.

برگردیم به بحث سینما و رادیو و تلویزیون ، اگر در این رسانه ها هم فقط امور مذهبی و اخلاقی برای قشری خاص چون مذهبپون و روحانیون به نمایش در بیاید، اولاً مسئلهٔ تبعیض به وجود می آید و حقّ عده ای دیگر که سلیقه های دیگری دارند به کلی ضایع می شود و در ثانی خود امور خوب و فضیلت ها هم به خوبی قابل شناخت نمی شوند ، چون ضدّ این امور در رسانه وجود خارجی ندارد.

پس توقع این گروه (روحانیون و مذهبپون افراطی) در این مورد توقع بی معنی و بیهوده ای بیش نبوده و نیست ، در ثانی تماشای رادیو و تلویزیون و سینما در حیطهٔ آزادی و اختیار انسان واقع است ، اگر کسی واقعا حتّی تمام برنامه های آنها را غیر اخلاقی و فاسد می داند(که چنین نیست) می تواند با آزادی و اختیار و ارادهٔ خویش آنها را تماشا نکند ولی حق ندارد برای دیگران تکلیف تعیین کند و مردم یک کشور را از این مظاهر زندگی مدرن و هنرها محروم کند . در بعضی حکومت های دینی در عصر حاضر نهادی دولتی تعیین می کنند تا برنامه های رادیو و تلویزیون و سینما را تحت کنترل خویش قرار دهند ، برای اینکه از موازین اسلامی و دینی خارج نشوند، این هم کاری بیهوده و غلط است، چون علاوه برآن چیز که در مورد آزادی و اختیار انسان گفتیم ، اگر هنرها کلاً محدود و تحت کنترل خاصی باشند ، اصلاً رشد و پیشرفت نمی کنند ، چون رشد و پیشرفت هنرها در پرتو آزادی هنرمندان است که همین آزادی بدون قید و شرط باعث خلاقیت آنها می شود و وقتی هنر و هنرمندان تحت کنترل

قرار گیرند و آزادی آنها گرفته شود، خلاقیت آنها نیز کلاً از بین می رود .

به هر حال مقابل قرار دادن دین در برابر هنرها ی مختلف هم یکی از آفاتی است که باعث آسیب جدّی به ادیان می شود، چون مردم باید یکی از دو راه را انتخاب کنند یا دین و یا هنرها را و این کار ی غیر ممکن است ، چون هم ادیان توحیدی و هم هنرها ریشه در ذات و فطرت انسانی دارند و نمی توان اینها را از هم جدا کرد و یکی را پذیرفت و دیگری را رد کرد.

قرار دادن سنن افراطی چون غیرت ناموسی جزء دین:

یکی از انحرافات دینی قرار دادن غرایز افراطی چون غیرت ناموسی جزء دین است، اصولاً در متون مقدّس و کتب آسمانی به صراحت اصلی چون غیرت ناموسی دیده نشده است ، ولی در بعضی پیروان ادیان آسمانی این عادت اخلاقی را که بیشتر ناشی از یک وسواس بیمارگونه و مشکل روانی است جزء دین قرار داده اند و آن را نیز بسیار به صورت افراطی اعمال می کنند. به طوری که بنام غیرت ناموسی چه جنایاتی را که در حقّ زنان و دختران بی پناه و ضعیف مرتکب نشده اند، مثلاً اگر دختری و یا زنی بنا بر غرایز طبیعی و فشارهای جنسی گاهی لغزش و خطایی مرتکب شد، به نام غیرت ناموسی که از نظر آنها اساس دینی هم دارد، با وی برخورد شدید می کنند و اکثراً زن و دختر بیچاره را به خاطر یک اظهار محبّت صادقانه به جنس مخالف به طرز فجیعی به قتل می رسانند ، در حالی که اگر مجازاتی هم در این مورد لازم بود، این مجازات به هیچ وجه قتل نبوده است، ولی با این حال عدّه ای نادان و بی رحم بسیاری از زنان و دختران را در همین قرن حاضر هم به همین خاطر به قتل می رسانند و با نادانی و افتخار هم چون یک الاغ سر را بلند می کنند و عمل غیر انسانی خود را به ریش دین نیز می بندند و به آن وظیفه شرعی هم می گویند و به این صورت تصویری خشن از دین در دید پیروان سایر ادیان نشان می دهند ، بعضی پا را از این هم فراتر می برند و حتّی به زنان و

دختران خود به نام غیرت ناموسی اجازه نمی دهند به خارج از خانه بروند و در اجتماع حضور داشته باشند و مانند سایر افراد بشر اجازه کار و تحصیل و تفریحات سالم داشته باشند. این امر یعنی برده داری به نام دین و چه ظلمی بالاتر از این که یک دختر و زن حقیقی آزادی آن را نداشته باشد که به نیازهای شخصی و طبیعی خود بپردازد و انسانی مانند خودش او را به نام غیرت ناموسی از این کار محروم کند و بعد این کار خود را نیز به دین نسبت بدهد.

تبدیل دین اصیل توحیدی به دین فقهی و سوء تعبیر از فقه:

در متون مقدّس فقه را به معنی فهم درست و عمیق دین تعبیر و معنی کرده اند که شاید همان فهم عرفانی و عارفانه و درست از دین و متون مقدّس باشد.

ولی با این حال می بینیم که از آغاز پیدایش ادیان توحیدی چون اسلام از فقه سوء تعبیر بسیار کرده اند و فقه را به معنی تراشیدن حلال و حرام از طرف عدّه ای به نام قشر روحانی برای مردم بدون توجه به صراحت دستورات و احکام الهی و کاملاً مخالف دستورات الهی تعبیر کرده اند و نام چنین اشخاصی را نیز به اصطلاح فقیه نامیده اند.

خود قرآن چنین خطری را خوشبختانه پیش بینی کرده بود. و فرق گذاشته بین عالم ربّانی و شّیاد دینی، که قبلاً به آن اشاره شد. ولی متأسفانه کو گوش شنوا و عامل به این دستورات.

به این علّت دیرگاهی است در حوزه های به اصطلاح علوم دینی خبری از فهم و تبیین خود دستورات قرآنی و متون مقدّس برای مردم وجود ندارد و بیشتر کتاب ها راجع به احادیث (که در صحّت آنها هم کاملاً شک وجود دارد و احادیث دروغین اکثریت آنها را تشکیل می دهند) نوشته می شود و به اصطلاح فقیهان و علمای دینی کتاب های توضیح المسائل در مقابل قرآن می نویسند که در حقیقت ضدّ قرآن است و توجّهی به حلال و حرام قرآن ندارند و حلال و حرام خود را در آن می نویسند و اکثر اّصل را گذاشته اند و به فرع چسبیده اند، به جای اینکه به

تبیین و فهم صحیح آیات اساسی و رمز آمیز قرآن پردازند که معدن عرفان و خدا شناسی است و این آیات را برای مردم تبیین کنند ، به مسائل حاشیه ای و غیر ضروری و گاه خنده دار چون آداب بیت الخلاء (دستشویی) رفتن، شکایات نماز، فضایل با دست غذا خوردن، و یا کیفیت خالی کردن معده و اینکه در موقع دفع ، چند بند انگشت را باید در مقعد فرو برد و غیره می پردازند و در مورد بعضی از مسائل شرم آور و خنده دار کتاب های مستقل نیز نوشته اند. یعنی کاملاً دین اصیل توحیدی را تبدیل به دین فقهی ، آن با همان تعبیر غلط و انحرافی از فقه ، کرده اند و در این مورد به مباحثی بیهوده می پردازند که حتی مرغ پخته هم از شنیدن آنها به خنده می افتد.

کار وقتی حالت فاجعه بار به خود می گیرد که این گروه نادان و فاسد و منحرف حاکمیت سیاسی جامعه را نیز به دست گیرند و بخواهند دینی را در جامعه اعمال کنند . در این حال همین دین فقهی و منحرف و شیطنانی خود را به نام دین خدا می خواهند به مردم یک جامعه تحمیل کنند و حال تصور کنید سرنوشت چنین جامعه ای با چنین دینی و چنین متولیانانی چه خواهد شد. این گروه فاسد منابع فقه و فهم خود را از دین ، کتاب خدا ، سنت پیامبر ، عقل و اجماع قرار داده اند و بر طبق آن برای مردم حلال و حرام می تراشند. حال به بررسی این چهار اصل می پردازیم . اگر این گروه قرآن را به وسیله دلایل عقلی و بدون تحریف معنایی بفهمند که مشکلی در این راه وجود ندارد. چون احکام شرعی قرآن به اندازه کافی واضح است و اگر جایی توضیحی هم لازم است، خود قرآن در این مورد در آیات دیگر توضیح می دهد.

ولی متأسفانه چنان که گفتیم این گروه قرآن را بنا بر هوی و هوس خود و منافع قشری یا فرقه ای خود تعبیر و معنی می کنند و اصطلاحاً تعبیر و تفسیر به رای خود می کنند و این امر بسیار خطرناک و فتنه انگیز است و قرآن در سورة آل عمران تصریح می کند که «این گروه که دلشان مایل به باطل است برای ایجاد

فتنه چنین تعبیری از آیات قرآن می کنند». مانند تعبیری که از مسئله خمس می کنند ، یا مسئله جهاد که به آنها اشاره شد ، که باعث جنایات تاریخی بسیاری شده است.

منبع دیگر فقه آنها عقل است که متأسفانه درست آن را به کار نمی برند و فقط این اصل را به صورت اسمی رعایت می کنند و گرنه بسیاری از انحرافات دینی به وجود نمی آمد.

منبع دیگر آنها سنت پیامبر و احادیث است که می دانیم سنت و احادیث پیامبر در طی زمان دچار دستبردهای فراوان شده است و دروغهای بسیاری به نام احادیث نبوی و امامان وارد کتاب های حدیث کرده اند و اصولاً خدا آیات قرآن را ضمانت کرده که حفظ کند ولی تضمینی در مورد احادیث نداده است. و متأسفانه بسیاری از برداشتهای فقهی آقایان هم بر طبق احادیث دروغین و مشکوک بنا شده است.

منبع دیگر آنها در فقه ، اجماع است ، یعنی گروهی از علما در مورد مسئله ای شرعی با هم نظری می دهند و نظر اکثریت در این مورد پذیرفته می شود. که این امر نیز خود مسئله دار است ، چون که می دانیم همیشه نظر جمعی صحیح و به حقیقت نزدیک نیست و اگر جمع اجماع کننده همگی بی سواد باشند و بخواهند در مسئله ای اجماع کنند مانند آن است که چند آدم روانی را بیاوریم و آنها با هم در مورد مسئله ای اجماع کنند و ما نظر آنها را بپذیریم. پس چه بسا ممکن است رای عده ای از علما هم به خطا برود و در این صورت رای این علما باید مبداء یک رای فقهی قرار بگیرد و مردم بیچاره سالهای سال به آن عمل کنند و زیانهای آنها را نیز بچشند و دم بر نیاورند.

این است که اصولاً نه درست فقه و فقیه را تعبیر و معنی کرده اند و نه اصلاً همه اصول فقه آنها اصولی درست و غیر قابل خطاست.

اصولاً فقهی قابل خطا نیست که بر پایه نظر قطعی و بدون تحریف آیات قرآنی و عقل سلیم بنا شده باشد.

گفتیم که دین فقهی که اختراع و ابداع این به اصطلاح علماست ، دین نیست ، در حقیقت ضدّ دین است. حال دلایل خود را می آوریم . دلیل اصلی این است که دستورات این دین دین فقهی یا در مقابل و ضدّ دین اصیل توحیدی است و یا این دستورات در دین اصیل نیامده و اساسی ندارد.

مثلا در دین فقهی موسیقی حرام است ، در متون مقدس و قرآنی نه تنها موسیقی حرام نشده ، بلکه در خود آیات قرآن نوعی موسیقی وجود دارد و کاملاً هماهنگی لازم با دستگاههای موسیقی در آیات قرآن دیده می شود که خود می تواند تایید موسیقی توسط قرآن باشد.

در دین فقهی قضاوت زن حرام است ، در کجای دین و متون قرآنی قضاوت زن حرام شده است؟!!

در دین فقهی آواز زن حرام است ، در آیات قرآن حرام نشده. در دین فقهی سنگسار وجود دارد، در دین الهی دستور به سنگسار داده نشده و به عکس سنگسار را کار کفّار دانسته که مومنان را تهدید به سنگسار می کردند.

در دین فقهی عزاداری توصیه شده ، در دین توحیدی ، توصیه به عزاداری نشده و گاه تصریح کرده برای شهیدان حتی غمگین نباشید چون آنها شاد هستند.

در دین فقهی برای مردم از نزد خود حلال و حرام تعیین می کنند ، در دین توحیدی و اصیل از این کار بسیار نهی شده ، که علّت آن هم روشن است یک بشر با علم محدود و نسبی خود که نسبت به گذشت زمان ناقص است به هیچ وجه نمی تواند برای نیازهای بشر که همهّ زمانها را شامل می شود قوانینی تحت عنوان حلال و حرام تعیین کند چون علمی به نیازهای آینده بشر ندارد. ولی خدا می تواند چون او علمش نامحدود است و نیازهای بشر را در همهّ زمانها می داند.

در دین توحیدی به تفکّر و تعقّل در آفرینش و طبیعت و در همهّ آیات الهی توصیه شده و از تقلید کورکورانه از روحانیون و

بزرگان و پدران نهی شده ، ولی در دین فقهی توصیه فر اوان به تقلید شده و غیر مقلد را کافر دانسته اند.

در دین توحیدی به خاطر ارزش علم و آگاهی به قلم قسم یاد شده و در دین فقهی گاهی فتوی داده اند که بشکنید این قلمها را.

در دین توحیدی همه جا خداوند را به رحمانیت و رحیمیت به مردم معرفی کرده است و در دین فقهی خدا را خشن و بی رحم و قاصم الجبارین معرفی کرده اند.

در دین توحیدی تفریحات سالم و لذات را برای انسان مجاز داشته اند ولی در دین فقهی انسان را از بسیاری تفریحات سالم چون مراسم جشن و شادی و آواز و جهانگردی منع کرده اند.

در دین توحیدی و اصیل انسان را به صداقت و درستی تشویق کرده اند و در دین فقهی مسلمانان را مجاز به گفتن دروغ و دغلبازی و فریب دیگران به بهانه تقیه کرده اند.

در دین توحیدی شدیدا از قتل نفس بدون دلیل موجه نهی شده و در دین فقهی خون هزاران انسان بی گناه را به دلیل صرفا عقاید مخالف با خود مباح دانسته اند.

اینها تنها نمونه هایی از تضاد و مخالفت دین فقهی شیادان مذهبی با دین اصیل توحیدی می باشد، نمونه هایی از این دست بسیار است و تقریبا به جرات می توان گفت که هر جا خدای بزرگ برای سعادت و تکامل بشر حکمی صادر کرده ، دین فقهی و شیطانی در مقابل و در تضاد با او حکمی صادر کرده است، بطوری که از دین فقهی آقایان می توان به دین ابلیس و ضدّ دین در مقابل دین توحیدی تعبیر کرد.

تبعیض نسبت به جنسی خاص و یا دین و مذهبی خاص به نام دین: یکی دیگر از آفات دین مسئله تبعیض به نام دین است.

این تبعیض گاهی مخصوصا نسبت به جنس زن بسیار دیده می شود، بطوری که به نام دیانت زنان و دختران را که از نظر مقام انسانی هیچ تفاوتی با مرد ندارند از بسیاری حقوق اجتماعی و اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی ، هنری و غیره محروم کرده اند.

یک زن از نظر این گروه نمی تواند مقام و پست بالای سیاسی کسب کند هر چند لیاقتش در این مورد از بسیاری مردان بالاتر باشد و این امر هم ثابت کند. یک زن نمی تواند قاضی شود . هر چند سواد و توانایی آن را داشته باشد. یک زن نمی تواند خواننده باشد. هر چند صدایی بسیار خوش داشته باشد.

یک زن نمی تواند بعضی از شغلها را داشته باشد. یک زن نمی تواند برخی فعالیتهای اقتصادی را داشته باشد. و سایر تبعیض ها

حال پرسش اینجاست که کجای این منع ها و حرامها در متون مقدّس برای زن تعیین شده است؟

این تبعیض ها گاه مربوط به یک مذهب و پیروان یک دین نیز اعمال می شود. بطوری که مثلا از همان آغاز در پیروان دین مسیحیت و اسلام نوعی یهودی ستیزی و تبعیض نسبت به این قوم و مذهب وجود داشته است . که اصلا اساسی در متون مقدس نداشته است ، درست است که در بعضی متون مقدس گروهی از یهودیان از طرف خدامورد سرزنش واقع شده اند ، ولی این سرزنش و عذاب و تنبیه یهودیان فقط شایسته مقام خداوند است ، نه پیروان ادیان دیگر که خود بشرند و اصلا اجازه این کار در متون مقدس به پیروان ادیان داده نشده و منطقی هم نمی نماید که چنین باشد.

تقدّس گرایی کاذب در جامعه به نام دین:

یکی از آفات مهم دین اصطلاحا تقدّس گرایی کاذب و دروغین است . در متون مقدس تنها خداوند مقدس دانسته شده و نهایت مکانهای خاصی چون محلی از کوه طور و یا بیت المقدّس و یا مسجد الحرام و دیگر کلمه ی تقدّس را برای افرادی خاص به کار نبوده و هدف هم این بوده که دایره تقدّسات به صورت کاذب و دروغین گسترش نیابد ، مبدا که بعدا از آن سوء استفاده شود. ولی با این حال می بینیم که از آغاز پیدایش ادیان مخصوصا دین اسلام دایره تقدّسات را به صورت دروغین و برای سوء استفاده های شخصی و گروهی گسترش داده اند. ابتدا

اشخاص را مقدّس کرده اند، بعد قبور آنها را را مقدّس ، سپس علامتها چون صلیب را ، لباسها را مقدّس کرده اند ، روحانیون و متولیان دینی را مقدّس شمرده اند ، بعضی حکومتها را مقدّس شمرده اند. حتّی جنگها و خونریزی ها را مقدّس کرده اند و کار به جایی رسید که محلّ جنگها را نیز مقدّس کرده اند . سپس نوبت به سران حکومتی رسید ، رهبر مقدّس شد، بنیادهای دولتی مقدّس شدند، امام جمعه ها مقدّس شدند، فرزندان دزد آنها مقدّس شدند و الی آخر...

نتیجه چه شد؟ نتیجه آن شد که از این تقدّس های کاذب و دروغین کمال سوء استفاده های سیاسی ، اقتصادی و غیره را نمودند. وقتی که مقبره ای مقدّس شد، باید برای کمک به آن پول به ضریح ریخت و جیب عده ای به این صورت پر می گردد. وقتی رهبر مقدّس شد کسی حقّ مخالفت و انتقاد از وی را ندارد چون انتقاد از او گناهی بزرگ است. وقتی امام جمعه مقدّس شد، اگر دچار فساد اقتصادی و اخلاقی شد کسی حقّ اعتراض ندارد در نهایت باید در دادگاه مخصوص روحانیّت قضیه ماسمالی شود .

پس نتیجه تقدّس گرایی کاذب در دین باعث مصونیت برای فرد یا قشری خاص و در نتیجه تبعیض و انواع سوء استفاده های مختلف می شود که باز هم به حیثیّت و آبروی دین حقیقی لطمه وارد می کند .

قضیه معصومیت هم از این نوع است. در هیچ جای متون مقدّس و قرآن کریم به معصومیت افراد از گناه و لغزش تصریح نشده است ، بلکه به عکس همواره در آیاتی از قرآن به ارتکاب گناه و لغزش پیامبران بزرگ و پیامبر اکرم تصریح شده است . و حتّی انسان متوجه می شود که در بکار بردن لفظ گناه برای پیامبران در قرآن از طرف خداوند نوعی تعمّد وجود دارد ، تا بر این مسئله تاکید کند که آنها معصوم از گناه و اشتباه نبوده اند و بشر عادی بوده اند و صفات الهی را از آنها دور کند. تا عده ای از این قضیه سوء استفاده نکنند.

حال عده ای در این مورد نیز کاسه از آش داغ تر شده اند و مدعی عصمت پیامبران و جانشینان آنها از گناه و لغزش شده اند و مثلاً آیه ای می آورند ، تحت این عنوان : « همانا خدا اراده کرده که ناپاکی را از شما اهل بیت پاک کند و شما را پاک کند . » و به استناد به این آیه ادعا می کنند که این آیه در شان معصومیت اهل بیت پیامبر آمده است . در حالی که اولاً بردن پلیدی از کسانی به معنی معصومیت از گناه و اشتباه نیست و نمی توان چنین معنایی از آن برداشت کرد . ، دوم آنکه این گروه مدعی هستند که این آیه در شان حضرت علی و همسر و دوازده فرزند آنها ست ، در حالی که این آیه در ادامه آیات مربوط به زنان پیامبر آمده و اشاره به فرزندان پیامبر نمی کند و این هم از مواردی است که از آن سوء تعبیر کرده اندو خواسته اند دامنه تقدس ها را بیشتر کنند و زمینه را برای سوء استفاده های دیگر به نفع خود فراهم کنند . مثلاً چون فلانی سید و اولاد پیامبر است ، حق حکومت بر مردم دارد و اطاعت بی قید شرط نکردن از او گناهی بزرگ است .

البته لازم به تذکر است که این سخن به معنی بی احترامی به خاندان بزرگوار پیامبر نیست . آیاتی دیگر در قرآن کریم در این مورد نازل شده ، از جمله اوایل سوره هل اتی که در تقدیر از نیکوکاری خاندان پیامبر نازل شده و یا آیه ای که دوستی خاندان پیامبر را به عنوان مزد رسالت به پیروان پیامبر توصیه کرده و یا سوره کوثر که در شان تولد حضرت زهرا دختر پیامبر نازل شده ، ولی هیچ کدام از آیات قرآن کریم بر معصومیت خاندان پیامبر و هیچ پیامبری دلالت نمی کند .

رواج مدح و چاپلوسی و حمد غیر خدا به نام دین:

در متون مقدس دینی و مخصوصاً قرآن کریم حمد و ستایش را فقط مخصوص خداوند می داند . علت هم کاملاً مشخص است چون کمالی که در هر موجودی می بینیم در نهایت این کمال او ریشه الهی دارد و خود آن موجود از اول صاحب آن کمال نبوده است . یعنی لااقل استعداد رسیدن به کمال در آن موجود توسط

خداوند در آغاز آفرینش وی به او اعطا شده است. به عنوان مثال یک میوه طعم لذیذ خود را از خدا گرفته . یک هنر مند استعداد هنری خود را بطور ژنتیکی دریافت کرده و بعد آن استعداد را پرورش داده است . یک دانشمند استعداد فکری و نیروی تفکر علمی را از خدا گرفته . به همین صورت هرچه در آفرینش می بینیم همین حالت را دارد ، پس در نهایت هر حمدی که از کسی می کنیم به خداوند بر می گردد . به همین علت در قرآن کریم به صراحت آمده ، حمد و ستایش مخصوص خداوند جهانیان است . ولی از آغاز پیدایش ادیان ما با این حمد و ستایش و چاپلوسی غیر خدا سر و کار داریم . مقام پیامبران و اولیا را در حدّ خدا بالا می برند و به آنها صفات الهی می دهند و آنها را مانند خدا حمد و ستایش می کنند . وقتی در این روش کار به رده های پایین تر بکشد ، کار خراب تر از این می شود، روحانیون مورد حمد و ستایش واقع می شوند ، شیوخ و عرفا مورد حمد و ستایش واقع می شوند . رهبر حکومت مورد حمد و ستایش و چاپلوسی قرار می گیرد. امام جمعه و فرزندان او مورد حمد و ستایش قرار می گیرند. شهردار و فرماندار به همین صورت ، واعظ منبری هم حمد و ستایش می شود ، در حالی که اکثر آنها نیز لیاقت چنین حمد و ستایشی را ندارند و اصلا عملکرد هیچ کدام مورد نقد علمی و منصفانه قرار نمی گیرد . افراد کاملاً سفید سفید دیده می شوند و در مدح آنها قصاید و اشعار زیادی سروده می شود . فیلمهای چاپلوسانه تهیه می شود. شعارهای افراطی و از روی چاپلوسی داده می شود و نتیجه آن می شود ، گاهی یک رهبر روحانی و سیاسی با این شعارها خود را گم می کند و از راه بدر می رود . واقعا خود را کسی می بیند که اصلاً گناه و اشتباهی در کردار و رفتار خود احساس نمی کند . و احساس نوعی تقدّس و معصومیت کاذب به وی دست می دهد و در این حال است که قضیه خطرناک می شود و در اثر تلقینات زیر دستان و هوای نفس خود و برای حفظ قدرت ، دستور جنایاتی را می دهد که باعث شرم و ننگ بشریت می شود.

ممکن است دستور اعدام هزاران انسان بی گناه و مخالف عقیدتی خود را در یک شب بدهد. و این امر را یک تکلیف شرعی بداند و اصلاً هم در خود احساس گناهی نکند و اطرافیان او همچنان به حمد و ستایش و چاپلوسی او ادامه دهند. کار به جایی می رسد که یک رهبر روحانی و مذهبی که نباید مورچه ای از دست وی آزار ببیند، در آخر عمر نکبت بار خود با یک پرونده سیاه از کشتار و جنایت و فریب در حق مردم به جهان دیگری می رود و تصوّر رفتن به بهشت را نیز تا آخرین لحظه در ذهن دارد.

همه این فاجعه ها در نتیجه حمد و ستایش غیر خدا صورت می گیرد، اگر شخصیت اکثر افراد نوع بشر را نه سیاه و نه سفید سفید سفید، بلکه خاکستری فرض کنیم و به جای حمد و چاپلوسی بی مورد، در موارد مختلف رفتار و کردار آنها را نقد کنیم و به آنها تذکر دهیم، چنین فاجعه های بشری را هرگز شاهد نخواهیم بود.

البته مسئله حمد و ستایش با تقدیر و بزرگداشت شخصیت ها فرق دارد. در بزرگداشت و تقدیر از شخصیت ها می توان طی مراسمی، عملکرد آنها را مورد تقدیر و تشکر قرار داد و در عین حال منصفانه، آثار و خدمات آنها را مورد نقد علمی و بی طرفانه قرار داد. تا زندگی این افراد الگوی مناسبی برای دیگران و باعث تشویق دیگران به تلاش علمی، فرهنگی و اقتصادی و ورزشی و غیره شود. این عملکرد باعث پیشرفت جامعه می شود ولی حمد و چاپلوسی افراطی لطمات زیادی به یک جامعه وارد می آورد. و یکی از آفت های جدی و مهم ادیان توحیدی است.

سوء تعبیر از تقیّه و توجیه ضدّ اخلاق به نام دین:

در متون مقدّس و قرآن کریم به این صورت بیان شده که «با کفّار دوستی نکنید، مگر آنکه به عنوان تقیّه بخواهید خود را از شرّ آنها حفظ کنید»، این بطور اجمال به معنی تقیّه است، یعنی وقتی کار به خطر جانی و دیگر خطر ها یش می آید، مومنان

می توانند از روی اضطرار در مقابل کفار تقیّه پیش گیرند و برخی ظواهر را رعایت کنند ، در حالی که شیّادان مذهبی از این قضیه هم سوء استفاده کرده اند و انواع امور ضدّ اخلاقی و دغلکاری و فریب و جنایت های خود را به نام تقیّه توجیه می کنند . به مردم آشکارا دروغ می گویند، فریبکاری سیاسی می کنند ، انواع ناجوانمردی ها را انجام می دهند ، به قول و پیمانهای خود عمل نمی کنند ، و بعد نام همه این دغلکاری ها و ناراستی ها و جنایات را تقیّه در دین می گذارند. در حالی که در همین قرآن کریم بارها و بارها آمده که در کار خود صداقت داشته باشید، دروغ نگوئید ، به عهد و پیمان خود پایبند باشید و بارها می فرماید «حتّی دشمنی گروهی با شما باعث آن نشود که شما ظلا و بی عدالتی کنید و به عهد و پیمان خود پایبند نباشید و دچار گناه شوید». در حالی که می بینیم این گروه منحرف و افراطی و شیّاد در حقیقت به این اصل غلط اخلاقی که « هدف وسیله را توجیه می کند» سخت پایبند تر هستند تا به دستورات قرآنی . در مجامع مخالفان عقیدتی خود بمب گذاری می کنند و با عملیات جنایت آمیز هزاران افراد بی گناه را به قتل می رسانند . به ترور فیزیکی افراد مخالف عقیدتی دست می زنند ، در حالی که هنوز آنها دست به اسلحه نبرده اند و کمال بی رحمی را در این کار به کار می برند تا به قول خود به اهداف والای اسلامی و الهی خود که همان استقرار حکومت الله است دست پیدا کنند . حتّی گاه دست به تجاوز جنسی به مخالفان به نام دین دست می زنند که هیچ دین و اخلاقی آن را نمی پذیرد . در حالی می بینیم سیره و روش عملی بزرگان دین به این صورت نبوده و کاملاً مخالف این اعمال شیطانی بودند. وقتی که یاران علی (ع) از او می خواهند که در مقابل سیاست بازی های معاویه و دغلکاری ها و عوام فریبی های وی ، او هم مقابل به مثل کند ، هرگز این امر را نمی پذیرد، چون آن را مخالف دستورات صریح قرآنی می داند که از این کار نهی می کند. به هر حال این روشهای غلط باعث شده است که دیرگاهی است که پیروان ادیان توحیدی

چون اسلام در بین ادیان دیگر به عنوان تروریست معرفی شوند و لطمات جبران ناپذیری هم به پیروان و هم به گسترش دین الهی در جهان وارد شود.

قرار دادن دین در مقابل مدرنیسم:

یکی دیگر از آفات دین مقابل قرار دادن آن مقابل بسیاری از مظاهر زندگی مدرن و امروزی است. از سینما و هنرهای زیبا گرفته که به آن اشاره شد تا طرز پوشش مردان و زنان. این پدیده در بعضی پیروان سایر ادیان چون مسیحی هم وجود دارد. مانند گروهی خاص و کوچکی از مسیحیان آمریکای شمالی که به خاطر اعتقادات مذهبی خود اعتقاد دارند، حتی نباید از مظاهر مدرن و امکانات آن چون اتومبیل و غیره نیز استفاده کرد و هنوز در قرن بیست و یکم با حیوان و کالسکه به این طرف و آن طرف می روند. این امر باعث می شود که بعضی پیروان ادیان که طبعاً به نو شدن و جدید شدن مظاهر زندگی علاقه مند هستند از دین دلزده و بیزار شوند. در دین اسلام هم در مقاطعی از زمان دیدیم که برخی به اصطلاح علمای متحجر رادیو تلویزیون و سینما را با بهانه های واهی حرام کردند.

اختلاط مفهوم تخصص و تعهد:

یکی دیگر از عوامل آسیب رسان به ادیان، اختلال دو مفهوم کاملاً جدای تخصص و تعهد است، به این صورت که وقتی حاکمیت سیاسی به دست این گروه افراط گرا بیفتد، ملاک گزینش و استخدام در شغل های مختلف و غالباً دولتی را تعهد قرار می دهند. و هر کس را که دارای ظواهر و گرایشات مذهبی و دینی است، بدون توجه به تخصص و سواد وی در آن زمینه استخدام می کنند و پست های کلیدی را به این افراد می دهند و هر کس را که این ظواهر و افکار را نداشته باشد، با وجود تخصص بسیار در گزینش شغلی رد می کنند.

این عمل حاکمیت مذهبی باعث می شود که ریاکاری و ظاهر سازی و فریبکاری در بین احاد جامعه گسترش روز افزون یابد و خلوص دینی از بین برود و ضربات زیادی به ادیان در جامعه

وارد شود. چرا که عده ای فرصت طلب با ظاهر سازی و ریاکاری پست های کلیدی یک جامعه را به دست می گیرند و به اهداف پلید خود می رسند و افراد صادق و کاردان و با ایمان واقعی که اهل ریا و فرصت طلبی نیستند ، از همه شغلها و پست ها طرد و رد می شوند و سرنوشت جامعه به دست افراد بی لیاقت و فریبکار می افتد . این فاجعه ، نتیجه آمیختن کردن دو مفهوم تخصص و تعهد می باشد ، که کاری اشتباه و غلط است .

اصولا باید ملاک گزینش در یک جامعه توحیدی سالم همان علم و تخصص باشد ، یعنی همان ملاک خداوند در فضیلت آدم نسبت به فرشتگان ، خداوند در آغاز آفرینش ملاک برتری و فضیلت را عبادت ظاهری قرار نداد، چون در آن صورت ابلیس می توانست شانس بیشتری برای گزینش از طرف خدا داشته باشد چون او در حدود شش هزار سال تا زمان آفرینش آدم خدا را عبادت کرده بود ، ولی با این حال خدا ملاک برتری آدم را علم یا همان تخصص به معنی امروزی قرار داد. و این به معنی این است که در حال حاضر هم باید ملاک گزینش و استخدام افراد فقط علم و تخصص باشد و به این صورت راه بر ریاکاران و بی سوادان برای احراز پست های کلیدی بسته شود.

ارائه تصویری خشن از خدا و دین به جای تصویری رحمانی:

در متون مذهبی و قرآنی به صورت مکرر می بینیم که تلاش می شود که از پروردگار عالم بیشتر تصویری رحمانی و مهربان به بشر ارائه شود تا بشر تشنه معنویت از خداوند و راه او وحشت نکند و به سوی ارتباط با او رغبت نشان دهد ، که البته هم واقعیت امر هم همین رحمانیت پروردگار است و به همین علت آگاهانه در آغاز تقریبا تمام سوره های قرآنی نام پروردگار با رحمانیت و رحیمیت همراه شده است . این نوعی پیش بینی آینده مکتب رهایی بخش اسلام است ، چون پروردگار با علم ازلی خود می دانست که به نام خدا و دین در آینده چه بیرحمی ها و جنایاتی که صورت نمی گیرد و خدای رحمان و رحیم و عاشق بندگان را به صورت پروردگاری خشن و بی

رحم و خونریز جلوه می دهند و معرفی خواهند کرد و بسم الله الرحمن الرحيم را از آغاز هر کاری بر می دارند و به جای آن بسم الله القاصم الجبارین را جایگزین آن می کنند . وقتی شیّادان و جنایتکارانی پیدا می شوند که خود را در جایگاه خدا قرار می دهند و به جای او برای مردم حلال و حرام تعیین می کنند و خدا را خدایی بی رحم و خشن به مردم معرفی می کنند ، خود نیز مجری اوامر بی رحمانه چنین خدایی می- شوند که آن را برای مردم تصویر کرده اند و برای مردم تراشیده اند و خود همین دنیا را جهنمی واقعی برای نوع بشر می کنند و قیامت و قضاوت الهی را دیگر بی معنی و غیر لازم می کنند ، چنین افرادی تازیانه عذاب را از دست خدای خشن خود می گیرند و مردم را مجبور به اجرای دین خرافی و فقهی و تحریفی خود می کنند و از پروردگار خشن خود نیز انتظار اجر و پاداش اخروی و دنیوی (البته بیشتر دنیوی) را دارند.

البته لازم به تذکر است که پروردگار تنها با صفات رحمانیت در متون مقدّس معرفی نشده ، بلکه گاهی با صفت صاحب انتقام از ستمگران و جبار معرفی شده که در کمینگاه ستمگران است، ولی با این حال نباید از نظر دور داشت که این صفت خدا نیز ناشی از عدالت خداوندی است ، که جزای افراد ستمگر و خشن و منحرف و شیّاد دینی را به تمامی بدهد و از آنها به خاطر ظلم آنها به بندگان انتقام بگیرد و در عین حال هم بیشتر در متون مقدّس خداوند با صفات رحمانیت تا جباریت معرفی شده و همیشه رحمت او بر عقوبت او و غضبش سبقت و پیشی دارد ولی سخن در این است که شیّادان جنایتکار مذهبی ، فقط خدا را با تصویری خشن به مردم معرفی می کنند و خود هم به جای او ناشیانه به اجرای احکام جعلی به نام دین می پردازند ، و این معرفی خدا به این صورت برای توجیه اعمال بی رحمانه خود به نام دین و دیانت است.

مقابله با عرفان:

یکی از عوامل زیان آور به دین ، مقابل قرار دادن دین با عرفان است . عرفان یک روش خاصّ نظری و عملی برای شناخت خدا و رسیدن به اوست. عرفا دارای آداب و رسوم مخصوص به خود برای درک حقیقت و رسیدن به خدا هستند. مثلاً به جای مسجد در مکانی به نام خانقاه حضور می یابند و به تکرار انکاری خاص برای خدا می-پردازند و گاهی به نوعی رقص (سماع) عارفانه می پردازند ، آنها معتقدند که برای رسیدن به حقیقت یا خدا ، دو راه وجود دارد ۱- راه شریعت 2- راه طریقت: راه شریعت یعنی عمل به ظاهر احکام و دستورات شرعی برای رسیدن به رضای خدا . ولی راه طریقت فهم عمیق تر احکام و دستورات شرعی و حرکت روحی و معنوی به سوی خداست . از نظر این گروه اهل شریعت پوست دین را گرفته اند و اهل طریقت و عرفان از پوست دین گذشته اند و به مغز دین دست پیدا کرده اند . راه شریعت راه سکون است و. راه طریقت راه حرکت و پویایی انسان به سوی خدا.

به هر حال عرفا دارای آداب و رسوم خاصی در فهم دین هستند که اینجا مجال پرداختن به آن آداب نیست ، یکی از اطماتی که شیادان دینی در قرون متوالی به دین زده اند ، مقابل قرار دادن عرفان با دین است . این گروه برمنابر و مساجد بر علیه عرفان و طریقت داد سخن داده اند و این طور به عوام تفهیم کرده اند که عرفان ، امری خلاف دین و کاری بدعت آمیز در دین است ، در حالی که اگر منصفانه در این مورد بخواهیم تأمل کنیم ، خواهیم دید که ارکان عرفان تقریباً هیچ کدام مخالف شرع نیست ، بلکه کاملاً ریشه قرآنی و دینی دارند و با هم اشتراک مبانی دارند. بلکه به جرات می توان گفت نه تنها عرفان مخالف دین نبوده و نیست ، بلکه فهم بیشتر و بهتر و عمیق تری از دین نسبت به اهل شریعت و ظاهر ارائه می دهد و نوعی فهمیدن دین به صورت فقیهانه و موشکافانه است و همین نیز توصیفه پروردگار و بزرگان دین از متون مقدّس و قرآن کریم بوده است.

البته لازم به تذکر است که نباید تصوّر کرد که در برخی مکاتب عرفانی هم انحرافاتِ دیده نمی شود، چرا که در برخی مکاتب عرفانی هم چون خود دین تحریفات و لغزشهایی وجود دارد، ولی نباید به این بهانه تمام ارکان عرفان را که یکی از شاهکارهای قوه تفکر و خلاقیت بشری برای معرفت جهان و پروردگار است، زیر سوال برد و آن را به کلی رد و انکار کرد و آن را مقابل دین و ضدّ دین قرار داد.

تبدیل دین به ماتمکده:

یکی از آفات مهم دین تبدیل کردن دین به ماتمکده توسط شیّادان مذهبی بوده، در این مورد توضیح بیشتری داده می شود. در هیچ جای متون مذهبی و قرآنی توصیه و تشویق به عزاداری و ماتم نشده، حتّی در بعضی آیات قرآنی از زبان شهیدان به بازماندگان توصیه می شود که «نه غم و نه ترسی از رفتن شهدا نداشته باشند» باید توجّه داشت غمگین بودن یک امر خفیف تر از عزاداری است، خداوند در قرآن از زبان شهیدان به بازماندگان می گوید، عزاداری که جای خود دارد، حتی برای شهیدان اندوهگین هم نباشند. خود پروردگار بار ها از زبان فرشتگان به مومنان می گوید که ترس و اندوهی نداشته باشند. این تکلیف غم و عزاداری از دیدگاه قرآن، حال این پرسش پیش می آید که این مراسم زشت عزاداری و جَزَع و فَزَع که برای مثلا شهیدان کربلا در مجامع عمومی و مساجد و حسینیه ها به راه می افتد، ریشه در کجای قرآن و دین اصیل دارد. کجای قرآن توصیه شده که از دوازده ماه سال ده ماه آن مردم به مناسبتهای به اصطلاح مذهبی عزادار باشند و به سر و صورت خود بزنند. به کَلّه قمه بزنند و خود را آتش و لاش سازند آن هم برای شهیدانی که هزار و چهارصد سال پیش به عیش و لقای الهی رسیده بودند. و در عالم اعلی مرتبا به پیروان خود توصیه می کنند که نه ترس و نه اندوهی داشته باشند. این چه کار زشت و بیهوده و چه بدعت نا میمون و نا مبارکی است

که در دین خدا به وجود آورده اند؟ بنابراین عزاداری به این دلایل در دین جایگاه و ریشه ای ندارد.

1- چون از نظر عقلی کاری بیهوده است ، چرا که نمی توان با عزاداری کسی را دوباره زنده کرد و اصولاً سودی به حال از دست رفته ندارد.

2- از نظر قرآنی و شرعی نیز اساسی ندارد و ضدّ قرآنی هم محسوب می شود چون نوعی خود آزاری جسمی و روحی است و ضرر به جسم و جان از نظر خدا ممنوع است .

3- عزاداری نوعی اظهار ترّحم به شهیدان است، و همچنانکه می دانیم شهیدان افرادی عزّتمند و با شرف هستند و نیازی به ترّحم کسی ندارند و از این کار بدشان هم می آید.

4- از نظر اجتماعی امری زیانبار است چرا که از نشاط و شادمانی جامعه که لازمه پیشرفت یک جامعه است جلوگیری می کند و روحیه غم و اندوه بیهوده را در جامعه فراهم می کند و جامعه را دچار افسردگی و بیماری های روانی فراوان می کند. و به این صورت مقاومت عمومی مردم جامعه را در برابر سختی ها و مصائب پیش آمده بسیار کم می کند.

به هر حال عزاداری به دلایل یاد شده یک بدعت و تحریف آشکار در دین و یک امر زیانبار برای جامعه است . ولی آیا سودی هم برای کسانی دارد یا خیر؟

جواب مثبت است . بله برخی شیّادان مذهبی و روحانیون مفسد بوسیله این عزاداری فعالیت های اقتصادی و گاه سوء استفاده های سیاسی فراوان کرده اند.

یعنی به این صورت در دین اصطلاحاً دگّان باز کرده اند. آن هم نه دکان ساده و کوچک ، بلکه فروشگاه های زنجیره ای به وسعت یک جامعه و با گسترش و نفوذی در تمام آحاد و اقشار یک جامعه رشد نیافته و دچار فقر فرهنگی.

شیّادان مذهبی در تمام طول سال به مناسبت های مختلف و به بهانه عزاداری برای بزرگان دین به منبر های فریب عزاداری می روند و مبالغ کلان به خاطر گزافه گویی ها و

دروغ های خود در مورد بزرگان دین به جیب می زنند . هر ساله نیز نرخ آن را بالاتر می- برند و برای آنکه سخنان آنها جنبه تکرار به خود نگیرد هر سال دروغ ها و خیال بافی ها و تهمت ها و افسانه های آن را بیشتر می- کنند و خود همین منشا بدعت های بیشتر و بعدی را در دین فراهم می کند.

یک روحانی در دهه محرم یک بار به صورت دست جمعی مردم یک شهر را می چاید و بعد از دهه نیز به مدت سی روز دیگر تا اربعین تک تک خانه های مردم را غارت می کند و در ماه صفر و مناسبت های عزاداری دیگر نیز باز هم شکر، اوضاع کاسبی بد نیست.

این بدترین سوء استفاده اقتصادی به نام دین است که شیادان مذهبی مرتکب می شوند، چون حال و حوصله کار کردن و شغلی دیگر را ندارند و به مفت خوری عادت کرده اند و کدام شغل از این شغل پر درآمدتر می تواند برای آنها باشد؟

جنبه دیگر عزاداری ، سوء استفاده سیاسی است که از این مراسم بدعت آمیز می شود. اگر این گروه شیاد مذهبی قصد داشته باشند ، حاکمیت سیاسی را در جامعه بدست بگیرند، منبر عزاداری تریبون مناسب و موثری است، در این حال این گروه شیاد به بهانه عزاداری به اقصاد نقاط شهرها و روستاهای یک کشور می روند و به بهانه عزاداری امام حسین و یاران او شروع به مخالفت با حکومت و اشکال تراشی از آن می کنند و از احساسات مذهبی مردم در این مورد کمال سوء استفاده را می کنند و چون این کار را از راه عزاداری انجام می دهند و پشتوانه آن احساسات مذهبی مردم است ، حکومت مفلوک هم توانایی برخورد با آنها را ندارد ، چون که بلافاصله مردم بیشتر بر علیه حکومت واکنش نشان می- دهند.

به هر حال وقتی که این گروه به این بهانه ارکان یک حکومت را به تزلزل درآوردند و مردم را بر علیه حکومت شوراندند و حکومت را سرنگون کردند. حاکمیت استبدادی

خود را باز هم با تکیه بر عزاداری تثبیت می کند و این بار عملکردی عکس پیدا می کند و بر روی منابع عزاداری از حاکمیت پیروز حمایت فراوان می کنند و در راه تثبیت آن داد سخن و حدیث می دهند و مخالف با آن حکومت را به معنی پایمال کردن خون امام حسین و یاران او معرفی می کنند . این هم سوء استفاده سیاسی که از مسئله عزاداری می شود. ممکن است برخی خرده بگیرند و بگویند که طرفداران عزاداری شهیدان کربلا تقریباً همه مردم هستند و مخالف ندارد و همه به آن اعتقاد دارند، و آیا همه آنها اشتباه می کنند و گمراه هستند و کار بیهوده می کنند؟!

در پاسخ باید گفت ، که اکثریت و تعداد زیاد یک عقیده غلط دلیل بر درستی آن نیست، در زمان حضرت ابراهیم ، همه بت پرستان خدای یکتا را قبول نداشتند و بت می پرستند و فقط یک نفر یکتا پرست بود، پس آیا بر طبق این نظریه، حق با گروه بت پرستان بود یا حضرت ابراهیم؟

و یا در مورد حضرت عیسی (ع) اکثریت مسیحیان دنیا قائل هستند که مسیح فرزند خداست ، پس آیا سخن و عقیده این قشر عظیم دو سه میلیاردی درست است ، به صرف اینکه فقط تعداد آنها زیاد است ، این چه استدلالی است و کدام عقل سلیم آن را می پذیرد؟

در این مورد باید گفت که که تعداد عزاداران امام حسین که از تعداد مسیحیان دنیا که بیشتر نیست . پس آیا صرفاً به این دلیل می- توان عقیده آنها را پذیرفت .

دلیل دیگر ما مسئله مهدویت در روایات مذهبی است که در اکثر روایات مذهبی پیش بینی کرده که در زمان ظهور منجی آخر- الزّمان اکثریت جامعه بشری دچار گمراهی های فراوان و شرک شده اند ، آیا این پیش گویی ها اشاره به همین عقاید خرافی و انحرافی از دین مانند عزاداری نیست. حال این پرسش مطرح می گردد، که پس عزاداری عاشورا را به چه صورت می توان توجیه کرد؟ چون هر امری

منشایی دارد . بلکه ما هم موافق واقعیت عاشورا هستیم ولی باید تذکر داد همیشه به این صورت بوده که در طول تاریخ از یک مسئله و امر حق سوء استفاده های فراوان کرده اند و مسئله عاشورا هم به همین صورت است . مسئله عاشورا یک واقعه تاریخی و مذهبی است که حقیقت هم داشته است . ولی از آن سوء استفاده های فراوان شده است .

در قرآن کریم و متون مقدّس ، مکرر توصیه شده که در احوال و تاریخ گذشتگان تأمل کنید و از آن عبرت بگیرید تا دچار گمراهی و اشتباهات مکرر نشوید .

مسئله عاشورا هم درست به همین صورت است ، بزرگان دین اگر گفته اند مسئله عاشورا را به مردم متذکر شوید و در آن تأمل کنید . به هیچ وجه توصیه به عزاداری نبوده است . بلکه هدف این بوده که در مسئله عاشورا هم مانند یکی از وقایع تاریخ مذاهب چون موسی و فرعون و ابراهیم و نمرود مطالعه و تأمل کنید و از آن عبرت بگیرید و حق و باطل را در آن بشناسید تا در دوران معاصر و زمان خودتان و همه دوره ها درست بتوانید جناحهای حق و باطل را تشخیص دهید و حاکمیت های شیطانی و باطل نتوانند شما را فریب دهند و حق را بر شما مشتبه کنند ، چون جبهه گیری حق و باطل در هر زمان وجود دارد ولی توانایی شناخت حق و باطل به دلایل مختلف و به خاطر لایه هایی از باطل که در هر زمان بر روی حق قرار می گیرد بسیار مشکل می شود . و مطالعه امثال واقعه عاشورا شما را در شناخت ملاکهای حق و باطل کمک می کند . به همین دلیل است که پیامبر در حدیثی نغز در مورد امام حسین و عاشورا می فرماید : « بدرستی که حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است » چراغ هدایت از این نظر است که عملکرد او در واقعه عاشورا مانند چراغی راه را برای شناسایی حق و باطل در آینده برای بشر روشن می کند .

چه بسا همان حاکمیت که در زمان معاصر دم از طرفداری از امام حسین می زند ، خود در حقیقت حاکمیت یزید را دارد و بر باطل است و منافقانه از حسین (ع) طرفداری می کند و مردم باید بوسیله یاد آوری واقعه عاشورا ، چهره واقعی یزید زمان خود را بشناسند و فریب ایادی و بازی های فریبکاری های وی را نخورند.

اصل واقعه عاشورا که شیادان دینی واقعیت آن را بنا بر مصالح خود کتمان می کنند ، در حقیقت ریشه در یک گمراهی سیاسی مردم آن زمان دارد.

واقعیت آن بوده که علّت مخالفت حضرت علی بعد از قتل خلیفه سوم با ادامه حاکمیت معاویه بر شام این بود که او بدرستی با زیرکی مخصوص به خود و با شناختی که از شخصیت فرصت طلب معاویه داشت می دانست که او می خواهد مهمترین اصل اسلام در زمینه سیاسی و حاکمیت را به انحراف بکشانند و بعد از خود خلافت و حاکمیت اسلامی را که بر طبق ملاکهای درست قرآنی به صورت بیعت عمومی و مشورت همه مسلمانان انتخاب می شد که به زمان امروزی همان رای مستقیم مردم و انتخابات آزاد و دموکراسی است به انحراف بکشانند و به صورت سلطنت موروثی در بیاورد و بعد از خود آن را به فرزندش یزید بسپارد. این انحرافی بزرگ و خطرناک در جامعه نوبنیاد مسلمان بود. ولی متأسفانه علی (ع) موفق به ممانعت از این کار نشد. بعدها امام حسن هم به این شرط از روی اضطرار و به سبب یاری نکردن مردم با معاویه مجبور به صلح شد که او به این اصل اسلامی پایبند بماند و حاکمیت اسلامی را به بیعت عمومی و شورا واگذارد ولی معاویه در اواخر عمر پیمان شکنی می کند و برخلاف نظر مردم و بیعت عمومی فرزندش را به جانشینی خود برای خلافت به زور به مردم قالب و معرفی می کند . و در این زمان است که امام حسین و دوسه نفر دیگر از جمله عبدالله بن زبیر به حق در برابر

این انحراف بزرگ قیام می کند و آن حماسه عظیم را خلق می کند . تا به همه مردم در تمام دورانها درس آزادگی بدهد تا در برابر استبداد و دیکتاتوری و خودرایی و بی توجهی به رای مردم در امر تعیین حاکم ساکت ننشیند و این است قیام با بصیرت برای آرمانهای الهی. یعنی درحقیقت امام علی و دو فرزندش در راه این آرمان یعنی توجه به رای و خواسته مردم در حاکمیت و جلوگیری از دیکتاتوری شهید و جاودانه شدند، همان آرمانی که در عصر حاضر تمام آزادی خواهان و آزادگان در راه آن تلاش و مبارزه می کنند.

اگر اشخاصی پیدا شود که در در ماه محرم این واقعه را به این صورت برای مردم تشریح کنند مردم تمام ملتهای دنیا هیچ گاه فریب حاکمیت های فریب و دیکتاتور را در هیچ زمانی نخواهند خورد و همیشه در عرصه سیاست مردمی آگاه و بیدار خواهند بود و بر علیه این حاکمیت ها قیام می کنند و خود سرنوشت خود را به دست می گیرند.

این فلسفه واقعه عاشورا است ، نه عزاداری کور و بیهوده که بیشتر جامعه را خواب و تحمیق می کند.

می توان به جای این حرکات زشت تحت عنوان عزاداری در روزی مشخص کنگره ها و مراسمی با حضور محققان و پژوهشگران تاریخ مذاهب تشکیل داد و و فلسفه عاشورا را به صورت علمی و منطقی برای مردم تشریح کرد و آنها را از نظر بینش سیاسی آگاه و بیدار کرد و به حقوقشان در تعیین حاکمیت واقف گرداند و نه بر روی منبرهای ضلالت گمراه و تحمیق کرد.

می توان در این مورد کتاب های روشنگرانه نوشت . می توان آثار هنری و سینمایی و موسیقایی با کمک همین مردم و هنرمندان در تشریح درست مسئله عاشورا به وجود آورد. به هر حال این شیادان مذهبی به بهانه همین عزاداری و نوحه ، اقسام موسیقی شادی آور و مترقی را در جامعه تحت عنوان موسیقی مبتذل نابود و خفه کرده اند و ضربات جبران

ناپذیری را به فرهنگ و هنر جوامع دینی وارد کرده اند و در نهایت تهمت آن را هم به اصل دین زده اند: گنه کرد در بلخ آهنگری

به شوشتر زدند گردن

مسگری

تاسیس شرک خانه در مقابل مسجد:

در متون مقدّس و قرآن کریم مکرّر تصریح شده که « همانا مسجد برای خداست پس نخوانید با خدا احدی را» ولی با این حال می بینیم در بعضی مذاهب اسلامی انواع مکانها را در مقابل مساجد برای عبادت غیر خدا تاسیس کرده اند. مکانهایی تحت عنوان مهدیه ، حسینیّه و غیره به بهانه عزاداری بنا کرده اند و شب و روز در آنها به راز و نیاز با غیر خدا می پردازند و برای حاجات خود به جای یاخدا یا مهدی ، ، یا حسین ، یا ابالفضل می گویند. در حالی که این امر منافات و ضدّیت جدی با تعالیم الهی و قرآنی دارد که مرتباً می فرماید: « همراه خدا ، خدایی دیگر را نخوانید»

آیا خواستن حاجات از مهدی و حسین و عباس علیهم السلام شرک آشکار و عبادت غیر خدا نیست ، آیا این شباهت تام با کار مشرکان قریش ندارد که حاجات خود را به جای خدا از لات و عزّی و منات می خواستند ، آنها می گفتند که ما این بت ها را برای تقرّب به الله می پرستیم و اینها هم می گویند که ما این بزرگواران را برای تقرّب به خدا می خوانیم و حاجات خود را به آنها عرضه می کنیم تا خدا این حاجات ما را بر آورده کند.

این نیز یکی از انحرافات آشکار و رسمی دین است که به دین توحیدی لطمه جدی وارد می کند و کسی هم جرات آن را ندارد در مقابل آن حتّی سخنی به زبان آورد وگرنه او را کافر می دانند.

سوء استفاده از برخی مراسم حج:

یکی دیگر از آفات دینی سوء استفاده و سوء برداشت از برخی مراسم حج چون برائت از مشرکین است.

برائت از مشرکین (به معنی بیزاری از مشرکان) یک اصل قرآنی است که در سوره توبه به آن تصریح شده ولی باید دید آیا این اصل در حج به این صورت غیر متمدّانه و غیر اخلاقی و غیر عقلانی باید اجرا شود که عده ای در مکانی مقدّس جمع شوند و به مردم یک یا چند کشور که در هر حال پیرو ادیان توحیدی چون مسیحیت و یهود هستند فحش و ناسزا و بد و بیراه و مرگ بگویند و مگر مشرکان فقط پیروان ادیان دیگر هستند؟!

در مورد مفهوم شرک و ملاکهای آن قبلاً توضیحات لازم را داده ایم و گفتیم که بر طبق ملاکهای شرک ، افراد مشرک مخصوص یک دین خاص نیستند بلکه افراد مشرک در سراسر دنیا و ادیان مختلف پراکنده اند و همان هایی که به پیروان ادیان مختلف به عنوان مشرک در این مراسم بد می گویند ، ممکن است بر طبق ملاکهای شرک ، خود مشرک تر باشند و طرف مقابل مؤحد.

جدا از این که این امر باعث اختلافات سیاسی و تشنّج بین روابط کشورها و ادیان مختلف هم می شود . و صلح جهانی را که مورد توصیۀ ادیان است هم به خطر می اندازد. به هر حال این امر هم یکی از آفات لطمه زننده به بعضی ادیان الهی محسوب می شود و آبروی دین را در معرض خطر قرار داده است.

و اگر می بینیم مسلمانان در صدر اسلام این امر را بر علیه مشرکان مگّه به کار می بردند، (آن هم نه به این صورت زشت) علّت واقعا شرک آشکار مشرکان مگّه بوده و شرک آشکار و وقیحانه ، برائت آشکار لازم داشت. و کسی این واقعیت را در تاریخ نمی- تواند انکار کند و شرایط آن زمان تا زمان حال و معنی شرک از زمین تا آسمان فرق می کند و تغییر کرده است.

اصالت به مرگ و نیستی:

یکی از آفات زیان آور به دین ، اصالت به مرگ و نیستی و کشته شدن و بی اهمیّت نشان دادن زندگی توسط برخی منحرفان به نام دین است . اصولاً در تمام ادیان الهی هیچگاه اصالت به مرگ و نیستی داده نشده و زندگی دنیا بسیار پر معنی و هدفدار معرفی شده و بارها تاکید شده که خدا انسان را بیهوده خلق نکرده . این اشاره به ارزش زندگی است، و یا بارها فرموده « با دستهای خود ، خود را به هلاکت نیفکنید» و از خودکشی بسیار نهی شده . با این حال می بینیم که در ادیان توحیدی همواره عده ای به خاطر آنکه منافع دنیایی و کثیف خود را دنبال کنند و منافع مادی هم گاهی جز با جنگ و کشته شدن افراد به دست می آید ، همواره پیروان خود را به مرگ و کشته شدن و فضیلت مرگ تشویق کرده اند. در این مورد باید گفت گر چه بعضی موارد در متون مقدّس کشته شدن در راه خدا فضیلت محسوب شده ، ولی با این حال باید گفت ، از نظر خداوند ، این امر یک سرنوشت محتوم و گریز ناپذیر برای بشر هم نیست ، بلکه نوعی اضطراب است ، یعنی به خاطر اضطراب و به خاطر سرکشی طاغوتها گاهی لازم می آید ، که جنگ و جدالی پیش بیاید و به ناچار زندگی انسانها به خطر بیفتد ولی هیچگاه در متون مقدّس مرگ و نیستی به خودی خود و بدون هدفی والا بر زندگی فضیلت داده نداشته ، بلکه مرگ یک اضطراب بوده است.

مسئله دیگر آنکه شیّادان دینی به این بهانه مسئله شهادت و کشته شدن را در راه خدا لوّث کرده اند و آن را وسعت بیهوده داده اند ، در حالی که مقام شهادت چون مقامی بلند است آسان هم بدست نمی آید. و شامل همه کس و همگان هم به سادگی نمی شود مگر مجاهدان برجسته و آگاه به معنی واقعی کلمه.

چون شهید واقعی باید لااقل دو ویژگی مهم داشته باشد که شهید محسوب گردد:

1- با نیت خالص در راه خدا گام بردارد (و نه صرفاً بجنگد، یا مجاهده کند) که می دانیم چنین امری برای همه مردم امکان ندارد و بسیاری از افراد شرکت کننده در کارزار ممکن است ، اهداف غیر الهی ، مانند اهداف حزبی و اهداف مادی ، اهداف شهوانی داشته باشند که به این صورت و با این موانع داشتن نیت خالص بسیار مشکل خواهد بود. اصولاً آمال و آرزوهای دنیایی نمی گذارد که انسانها همه نیت خالص داشته باشند.

2- دومین ویژگی شهید آن است که راهش راه مستقیم و درست الهی هم باشد و بر راه حق باشد. در حالی که می بینیم عوامل مختلف خصوصاً در عصر حاضر باعث می شوند که راه افراد راهی الهی و مستقیم به سوی خدا و برحق نباشد. چون عوامل مختلف باعث می شود که حق و باطل بر انسانها مشتبه شود و درست نتواند جبهه حق را تشخیص دهد و بدین ترتیب از باطل طرفداری می کند و در راه باطل مجاهده کند . چنین فردی که نتواند حق را تشخیص دهد و در راه باطل کارزار کند ، اگر واقعاً نیتش هم خدایی باشد ، فایده ای ندارد چون در راه حق کارزار نمی کند و از ظلم جانبداری می کند و به ظلم کمک می کند . این است که می بینیم در طول تاریخ بسیاری از کسان به زعم خود در راه حق شهید شدند، حال آنکه اشتباه می کردند و شهید نشدند چون در راه باطل مجاهده می کردند و جان خود را هم بیهوده در راه باطل از دست دادند. نمونه های بسیاری در این مورد هم در قرون گذشته و هم در قرن حاضر شاهد هستیم که بسیاری در راه اهداف پلید سیاستمداران با روکشی از ریا و مذهب جان خود را در این قمار بیهوده باختند و در

آن عالم هم باید پاسخ گوی نادانی های خود باشند که چرا در دنیا در راه باطل گام بر می داشتند؟

خداوند در مورد این افراد گمراه که دچار زیان دنیوی و اخروی شده اند می فرماید: «آیا آگاه کنم شما را به زیانکارترین افراد ، افرادی که تمام هم و تلاش خود را در زندگی دنیا مصروف (امر باطلی) کردند و در آخرت خداوند را ملاقات کردند(در حال که در گمراهی بودند و اشتباه می کردند) این افراد در دنیا و آخرت زیان کار شدند، این است زیان جبران ناپذیر و آشکار.»

افراط گرایی به نام دین:

در قرآن کریم در بسیاری از موارد از زیاده روی نهی فرموده و زیاده روان و به تعبیر امروزی افراط گرایان را وعده عذاب دنیوی و اخروی داده ، اما به راستی افراط گرایی به چه معنی است به طور خلاصه باید گفت افراط گرایی از نظر قرآن خارج شدن از اوامر و دستورات الهی بر اثر تابعیت از هوای نفس و عوامل دیگر است.

با کمال تاسف این آفت دینی در عصر حاضر از طرف شیادان دینی شکل فاجعه باری به خود گرفته و این گروه های افراط- گرا به بهانه اجرای احکام الهی همه نوع حدود شرعی و اخلاقی و انسانی را زیر پا گذاشته اند. به مخالفان سیاسی و عقیدتی خود در زندان تجاوز می کنند ، آنها را وحشیانه شکنجه می کنند . به خانواده آنها تعرض می کنند ، بعضی از مخالفان عقیدتی را به خارج از کشور آواره می کنند ، در حالی که در قرآن صریحا از این زیاده روی ها نهی شده و همواره به تعادل و تسامح با مخالفان دعوت کرده و حتی فرموده در صورتی که آنها موازین اخلاقی را زیر پا گذاشتند شما مومنان این کار را نکنید. و همواره راه خدا را راه تعادل و میانه روی معرفی کرده ، این افراط گرایی ها هم با

عث شده که بسیاری از پیروان ادیان از دین گریزان شوند و به کفر و الحاد روی بیاورند.

گور پرستی و مرده پرستی:

در صدر اسلام بزرگانی چون حضرت فاطمه(س) دختر پیامبر و علی(ع) به بازماندگان توصیه کردند که مقبره آنها را مخفی نگه داشتند. برخی افراط گرایان عقیده دارند که علت این کار این بوده که دشمنان آنها به جسد آنها جسارت نکنند. این احمقانه ترین نظری است که می شود در این مورد داد و اصلاً عاقلانه نیست. این بزرگان در زمان حیات و مدت ها پس از مرگ در میان مردم به عنوان قدیس مورد احترام مردم بودند و برخی به نام آنها قسم می خوردند. و چنان طایفه قدرتمندی داشتند که کسی جرات بی احترامی به آنها را نداشت. و در زمانهای بعد هم همین احترام تا زمان ما باقی بوده است. حال چه کسی در آن دوران جرات داشت به مزار آنها و جسدشان بی احترامی کند. این اصلاً عقلانی نبوده و نیست. ولی احتمال بسیار نزدیک به حقیقت این است که چون این بزرگواران از طریق خدا و پیامبر آگاهی پیدا کرده بودند که ممکن است برخی پیروان گمراه آنها در مقام آنها غلو کنند و به آنها صفات الهی بدهند و به جای مساجد و ذکر خدا در مساجد در آینده بر اثر گمراهی های عقیدتی مزار آنها را کعبه آمال و عبادات خود قرار دهند و حاجات خود را به جای خدا از آنها بخواهند و دچار شرک آشکار شوند، به ناچار به بازماندگان خود توصیه کردند که مزار آنها برای جلوگیری از این انحراف بزرگ مخفی بماند. که البته بعد ها برای حضرت علی مزاری کشف کردند و مزار او و فرزندانش را به صورت شرک خانه ای پر زرق و برق در آوردند و روز و شب به جای دعا به درگاه خدا به درگاه آنها دعا می کنند، به بهانه توسل و بهانه های واهی دیگر و حال آنکه می دانیم این کار آنها

شرکی آشکار است . و متولیان شیاد دینی هم چون سران قریش که از نذورات و قربانی بتها در مگه منافع بسیار بدست می آوردند، این شیادان هم از نذورات و اموال مردم در درون این ضریح ها مال و ثروت بسیار اندوخته اند ، امان از نادانی و حماقت. در حالی که خود رسول گرامی در یک پیش بینی در مورد آخر الزمان می فرماید ، «در آن روز مردم بر اثر گمراهی های بسیار قبرستانها را زیارتگاه و عبادتگاه خود به جای مسجد قرار می دهند» و همواره هم در دوران زندگی خود توصیه می کرد قبر ها را تخت و کم ارتفاع درست کنند و بر روی آن قبه و بارگاه درست نکنند تا کم کم این انحراف به وجود نیاید ولی افسوس از فقر فرهنگی ابناء بشر !

سوء استفاده و انحراف در مهدویت و منجی موعود :

مسئله منجی موعود در همه ادیان توحیدی وجود دارد و در دین اسلام هم اصل آن قابل انکار نیست. چون تمام راویان فرق اسلامی از پیامبر اسلام روایاتی صحیح و متواتر ذکر کرده اند که چنین شخصی یعنی محمد مشهور به مهدی در آخر الزمان ظهور می کند و جهان را از عدالت پر می کند ، جهانی که قبل از او از ظلم و جور پر شده بود. در خود قرآن گر چه به صراحت نام چنین شخصی نیامده ولی می توان از کلماتی از قرآن که جنبه استعاری و سمبلیک دارند می توان تعبیر به مهدی موعود کرد مثلا آنجا که می فرماید: «قسم به طارق) ستاره ظاهر شونده در شب) و تو چه می دانی طارق چیست؟ ستاره ای است درخشان» که اجمالا می توان ستاره ظاهر شونده در شب را همان منجی موعود دانست که پیشوایی است که چون ستاره در شب برجسته و درخشان است و شب را هم تعبیر به شب ظلم و بی عدالتی کرد، که این هم منطقی می نماید ، چون خود ما هم افراد برجسته در زمینه هنری و ورزشی را ستاره می

نامیم، مثلاً می‌گوییم فلانی ستاره سینماست و یا ستاره فلان تیم فوتبال است.

پس در اصل منجی موعود و مهدی شک نیست. و پیشوایان شیعه و سنی هم بسیار به آمدن او در آخر الزمان بشارت داده‌اند. اما، مسئله در این است که از این اصل مسلم دینی هم، شیادان دینی در طول زمان و در عصر حاضر هم سوء استفاده و تحریفاتی به نفع منافع دنیایی و کثیف خود نموده‌اند. و فرقه‌ای از آنها به دروغ ادعا کرده‌اند که چنین شخصی فرزند خرد امام حسن عسکری پیشوای یازدهم شیعیان است که به دنیا آمده و در خردسالی پدر خود را از دست داده و بعد چند سالی غیبت کرده (غیبت صغری) و چهار نایب خاص با نامهای مخصوص واسطه او و مردم بوده‌اند و بعد از مرگ آخرین نایب غیبت کبرای او آغاز شده و تاکنون بیش از هزار سال از غیبت کبرای او می‌گذرد و مردم را در حال غیبت هم به نوعی رهبری می‌کند و روزی ظهور می‌کند و جهان را پر از عدل و داد می‌کند.

حال شیادان دینی سوء استفاده‌ای که از نظر اقتصادی و سیاسی در طی دورانی در این مورد کرده‌اند به این صورت بوده که اولاً در این دوران روایتی از چنین شخصی جعل کرده‌اند مبنی بر اینکه او می‌گوید: (در زمان غیبت کبری) «و اما در مسائل پیش آمده، به روایت کنندگان حدیث ما رجوع کنید که آنها حجت من بر شما هستند و منم حجت خدا»

و بعد به بهانه این حدیث که مشخص هم هست جعل شده این نتیجه غلط غیر منطقی را می‌گیرند و این طور از حماقت مردم سوء استفاده می‌کنند که مسائل پیش آمده که حضرت به آنها اشاره می‌کند تنها حلال و حرام شرعی را شامل نمی‌شود و شامل امر حکومت و کشورداری و رهبری سیاسی نیز هست، پس فقط مجتهد جامع الشرایط

که مرجع تقلید شیعیان است و فقط از قشر روحانیت است حق رهبری بر مردم را دارد و دیگر مردم حقی در این مورد ندارند و این حق را هم خدا به واسطه امام زمان به او عطا کرده و مردم همه حق دخالت در تعیین سرنوشت خود و انتخاب رهبری را ندارند.

می بینید چگونه این گروه شیاد به طور سیستماتیک و قدم به قدم به مرور زمان دین خالص توحیدی را از حالت شورایی و حق رای مردم با سوء استفاده از تحریف غدیر و در ادامه با تحریف مهدویت و منجی موعود ، به سوی دیکتاتوری و استبداد دینی سوق داده اند. و مردم را چگونه تحمیق کرده اند. در این جارد پای شیطان را در این سیر تحریف تاریخ مذاهب به راحتی می توان تا زمان حال دنبال کرد.

در اینجا باید گفت اصل مهدویت و منجی موعود مسلماً از آنجا تحریف شد که این گروه شیاد ادعا کردند که این منجی فرزندان کوچک امام حسن عسکری است،

دلایل زیادی در این زمینه وجود دارد که این یک تحریف و دروغ بزرگ تاریخی است از جمله این دلایل محکم:

1- تمام راویان دیگر در آن زمان شهادت داده اند که امام حسن عسکری اصلاً فرزندی نداشته و حتی یک روایت صحیح تاکنون نقل نشده که مهدی موعود فرزندان امام حسن عسکری است و حتی برادر امام حسن عسکری هم صراحتاً همین را به مردم با صداقت تمام گفت که «آن حضرت فرزندی نداشته است» که این گروه شیاد او را بعد ها به ناحق کذاب (بسیار دروغگو) نامیدند.

2- در روایت متواتری از پیامبر که تمام شیعه و سنی نقل کرده اند فرموده که هم خود مهدی و هم پدر حضرت مهدی هم نام پیامبر اسلام است ، حال آنکه اگر امام عسکری فرزندی به نام محمد داشت ، پس

نام پدر این پسر مانند پیامبر باید عبدالله باشد ، در حالی که نام پدرش حسن است و این با روایت صحیح پیامبر جور در نمی آید.

3- بعضی از روایات خاندان پیامبر صراحتاً بیان می کنند که هر کس پیش از صیحه آسمانی (فریادی از آسمان) ادعای دیدن حضرت را بکند دروغگو است و می دانیم که صیحه آسمانی در آخر زمان به گوش می رسد و این نشان می دهد که آن حضرت هم در آخر زمان به دنیا می آید و قضیه به دنیا آمدن آن حضرت در بیش از هزار سال پیش و فرزند امام حسن و نواب خاص او و دیدن و ارتباط با او تا کنون دروغهایی بیش نبوده است.

به هر حال دلایل در دروغ بودن این واقعه بسیار است . ولی در این که چنین پیشوایی نه به آن شکل که تصویر کرده اند که چون یک قاتل خونریز قیام می کند ، بلکه به صورت یک روشنفکر و مصلح دینی و اجتماعی در آینده ظهور خواهد کرد شکی نیست و به احتمال زیاد هنوز هم به دنیا نیامده ولی در آینده به دنیا می آید و وعده های الهی را با یاری مردم و توفیق الهی تحقق خواهد بخشید مانند تمام مصلحان بزرگ اجتماعی و سیاسی که نمونه هایی از آنها را در قرن حاضر هم دیده ایم که چگونه ملّتی را از قید برده داری و یا استعمار و تبعیض نژادی با همت بلند خود نجات دادند. و این با عقل و منطق بیشتر سازگار است تا آن اراجیف و مهملات در مورد منجی موعود.

شاید انگیزه چنین تحریفی در هزار سال پیش بیشتر کلاهبرداری و شیادی و سوء استفاده اقتصادی بوده چون نواب او به این بهانه جانشین بودن منجی، خمس و زکات مردم را جمع می کردند و از آن به

نفع خود بهره می بردند و در قرن حاضر که انگیزه این کار قطعا کسب قدرت سیاسی بوده که متأسفانه با وجود فقر فرهنگی مردم موفق به این کار هم شده اند. و چون سفیانی بر خر جهالت مردم سوار شده اند و ظاهرا به این زودی ها هم قصد پایین آمدن از آن را ندارند.

ویژگی های یک دین خالص و توحیدی و حقیقی :

اکنون پس از ذکر پاره ای از آفات و آسیبهای دینی برای اینکه تا حدی با دین خالص و توحیدی آشنا شویم ، برخی ویژگی های یک دین خالص و توحیدی را ذکر می کنیم.

1- نداشتن شرک به معبود در دین:

چنین دینی چون باید کاملاً خالص و توحیدی باشد ، طبعاً جلوه های گوناگون شرک که بر شمرديم در آن راهی نداشته باشد وگرنه از حالت توحیدی که شالوده و ستون خیمه یک دین خالص است خارج می شود.

2- دومین ویژگی دین خالص آن است که باعث

تعالی معنوی و اخلاقی انسان و جامعه شود: اگر دینی باعث سقوط اخلاقی و معنوی یک جامعه شود بطوری که مردم در آن احساس آرامش روحانی و امنیت نکنند ، دیگر نمی توان نام دین بر آن گذاشت ، بلکه یک بیماری فراگیر فرهنگی است که باید برای درمان آن فکری کرد. اگر دینی باعث شود که مردم در آن فرزندان را برای مراسم مذهبی ذبح کنند و یا چنان آنها را بی رحم کند که گناهکاران خود را سنگسار کنند ، نمی توان ادعا کرد که چنین مردمی با این دین رو به پیشرفت اخلاقی و معنوی گذاشته اند.

3- توجه به حقوق تمام انسانها و عدالت

اجتماعی: سومین ویژگی یک دین خالص آن است که به حقوق بشر به معنای واقعی و عدالت اجتماعی توجه کند. ادیان الهی برای این فرستاده شده که در خدمت حقوق انسانی باشند و انسانها در سایه آن دین به حقوق خود برسند. اگر دینی باعث شود که حقوق بشر در آن جامعه به بهانه- های شرعی ضایع شود، مثلا آزادی های طبیعی آنها گرفته شود، حریم شخصی آنها نقض شود، دیگر نمی توان گفت چنین دینی، دینی توحیدی و خالص است، بلکه ضدّ دین است.

4- عدم تبعیض:

یکی از ویژگی های دین خالص نداشتن تبعیض نسبت به انسانها در آن است. اگر دینی باشد که در آن حقّ یک جنس مثلا زن و یا یک گروه مذهبی به بهانه های مختلف ضایع شود و نسبت به حقوق آنها با تبعیض قائل شوند و یا قشری خاص چون روحانیت مقام مخصوص و برتری نسبت به مردم پیدا کنند، چنین دینی چون در آن عدالت در آن رعایت نمی شود، شایسته نام دین خالص و توحیدی نیست، چون عدالت از صفات خداوندی است که ادیان را فرستاده است.

5- هماهنگ بودن دین با علم و عقلانیت مدرن و

ایجاد انگیزه و گرایش علمی در جامعه: یک دین خالص نباید با علم به معنای عام آن در جامعه به هیچ روی در تضاد باشد و بخواهد جلو گسترش علم را به بهانه های مختلف (مثلا کفرآمیز بودن بعضی تحقیقات علمی)

بگیرد و همچنین چنین دینی نباید با عقلانیت مدرن و نیز فلسفه مخالف باشد، بلکه به عکس باید دین خالص مشوق تفکر علمی و فلسفی در جامعه و برخورد اندیشه ها باشد.

6- هماهنگ بودن دین با زمان و پیشرفت

جوامع: یک دین حقیقی و خالص نباید با مظاهر پیشرفت و مظاهر مدرنیسم مخالف باشد، یک دین نباید با فن آوری، با هنرهای مدرن چون سینما، کاریکاتور و غیره مخالف باشد وگرنه در سلامت آن باید شک نمود. همچنین دین باید هم زمان با پیشرفت زمان انعطاف لازم را داشته باشد و عقب تر از جوامع حرکت نکند و به نوعی جلوتر از آنها هم با توجه به نیازهای بشر حرکت کند.

7- دادن بینش و آگاهی سیاسی به افراد جامعه:

یک دین خالص و حقیقی باید نسبت به مردم یک جامعه روشنی بخش و آگاهی بخش از نظر سیاسی باشد، و مرتباً حقوق انسانی آنها را نسبت به حکومتها به مردم متذکر شود تا شیادان و دغلکاران سیاسی و مذهبی نتوانند به حيله ها و نقشه های مختلف و کتمان حق، آنها را گمراه و فریب دهند و از احساسات مذهبی آنها سوء استفاده کنند.

8- هماهنگ بودن دین با هنر و زیبایی و کمک

به گرایش هنری انسانها: یکی از ویژگی های دین خالص، هماهنگی آنها با هنرها-ست، دینی که با انواع هنرها، چون موسیقی، پیکر تراشی و نقاشی و غیره که ریشه در فطرت و ذات انسانی دارند، مخالف باشد، نمی تواند، دین توحیدی باشد، بلکه ضدّ دین است چون

دین توحیدی هم ریشه در ذات و فطرت انسانی دارد و همچنین دین باید به گرایش انسانها به انواع هنرها در جامعه کمک کند و این گرایشها را تشویق کند.

9- مقابله دین با خرافات: یکی از ویژگی های

دین خالص تقابل و ضدیت آن با خرافات گوناگون است. اگر دینی خود سرشار از انواع خرافات مذهبی باشد و باعث ایجاد خرافات گوناگون در جامعه شود ، دیگر نمی توان نام دین را بر آن گذاشت ، چرا که دین باید وسیله روشنگری اذهان بشر باشد، نه باعث تاریکی اذهان به خرافات گوناگون شود.

10- سازگار بودن دین با مشورت و عقل

جمعی: یکی از ویژگی های دین خالص هماهنگ بودن با مشورت و عقل جمعی است ، اگر دینی قائل به دیکتاتوری و خودرایی و استبداد در حاکمیت و عدم مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود در جامعه باشد، نمی توان به آن دین خالص و توحیدی نامید، چون ادیان توحیدی به مشورت و عقل جمعی اهمیت فراوان می دهند.

11- احترام به آزادی و اختیار انسانها:

یک دین خالص و توحیدی نباید با آزادی و اختیار انسانها در عقیده و مظاهر دیگر زندگی مخالف باشد ، وگرنه همین ویژگی دین باعث ایجاد دیکتاتوری در شکل های گوناگون در جامعه می شود و عده ای خود را جای خدا می انگارند و آزادی مردم را در جامعه به خطر می اندازند.

12- هماهنگی دین با غرایز مشروع انسانی،
چون غرایز جنسی ، نیازهای اقتصادی و
غیره:

یک دین خالص توحیدی نباید با غرایز
مشروع انسانی چون غریزه جنسی و اقتصادی
و غیره در تضاد باشد ، یک دین توحیدی مثلاً
نباید با غرایز جنسی انسانها به انحاء مختلف
به بهانه مقاصد معنوی به مخالفت پردازد و
قائل به سرکوبی این غرایز باشد. نباید به فقر
قائل باشد و فقر را به عنوان

یک فضیلت ترویج کند و ثروت را مذموم و

ناپسند داند.

راهکارهای اصلاحات دینی

1- اصلاح دین بوسیله جایگزین کردن یک قشر محقق و پژوهشگر
واقعی در دین به جای قشر شیاد برای پژوهشهای دینی:

این اولین اقدامی است که لازم است در راه اصلاحات ریشه ای دین و پاک
کردن انحرافات و بدعتها در جامعه به انجام رساند . تا زمانی که یک قشر
پژوهشگر واقعی و دلسوز و صادق آستین همت بالا نزند و با برنامه و به
صورت دقیق و گروهی با شرح وظایف هر فرد و محقق در این راه قدم بر

ندارد، و اصطلاحاً این کار سازمان یافته و نهادینه نشود، همچنان به صورت سنتی کار دین و دیانت و تحقیق های سطحی دینی و در نتیجه تحریفات دینی به دست این قشر فاسد خواهد بود و همچنان به سوء استفاده از دین و اعتماد مردم ادامه خواهند داد. و دین را به ابتذال خواهند کشاند. بهتر است مراکز پژوهشی در این زمینه در داخل و اگر جوّ سیاسی اجازه نداد در خارج از کشور تاسیس گردد. و دانشکده هایی در این زمینه تاسیس گردد و علما و پژوهشگران نقّاد و واقعی به پاک کردن رخ دین از انواع خرافات و بدعتها همّت گمارند. و تحقیقات دینی در این مورد نیز به شاخه های مختلف از پالایش احادیث از احادیث جعلی تا انحرافات دینی در اخلاق، سیاست، اقتصاد و دیگر شاخه ها پرداخته شود. ریشه های سوء استفاده از دین برای اقتصاد، سیاست و غیره مورد موشکافی قرار گیرد. که البته این کار هم مستلزم صرف هزینه های بسیار می باشد.

2- اصلاح دین در عرصه تحریفات تاریخی:

برخی تحریفات دینی ریشه در تحریف تاریخ ادیان دارد. مثلاً یکی از علل ایجاد فرقه گرایی و اختلاف شدید پیروان آنها در اسلام گزارشهای غلط تاریخ در مورد وقایع صدر اسلام است. به عنوان مثال می دانیم بر طبق اصول قرآنی حلّ همه امور روزمره و سیاست و انتخاب حاکم بوسیله شوری و مشورت و مشارکت مردم صورت می-گیرد و همین روند به درستی در صدر اسلام در مورد تعیین خلیفه اول به خوبی اجرا شد و عمر با بیعت و یا همان رای تمام جماعت مهاجر و انصار خلیفه مسلمین شد. حال گروهی شیاد و مفسد که قصد اختلاف در صفوف مسلمین و ایجاد فرقه گرایی را در دین داشتند. از همان آغاز این شایعات را بین مسلمین پخش کردند که پیامبر در غدیر علی (ع) پسر عمویش را جانشین خود قرار داده که قبلاً راجع به بطلان آن دلایل خود را آوردیم. بعد در ادامه این روند شروع به افسانه سازی کردند که وقتی مردم عمر را برای خلیفه انتخاب کردند. حقّ علی (ع) را ضایع کردند و بعد ماموران عمر به خانه علی (ع) هجوم آوردند تا به زور از او بیعت بگیرند، در این حال فاطمه دختر پیامبر همسر وی پشت در خانه بود و او در را به روی آنها باز نکرد و آنها در را شکستند و به پهلویش زدند و بعد در خانه را آتش زدند و باعث سقط جنین او شدند. و علی (ع) همه اینها را می بیند و برای

جلوگیری از اختلاف مسلمین سکوت می کند . بعد فاطمه(س) در اثر این ضربه چند روز بعد از دنیا می رود و در حقیقت شهید می شود.

اگر به این داستان خوب توجه کنیم به ساختگی و دروغ بودن آن به راحتی پی می- بریم ، چگونه عقل سلیم انسانی می تواند قبول کند که با فاطمه دختر(س) پیامبر(ص) شخصیت اول اسلام که در همان زمان هم مردم به عنوان قدّیس به نامش قسم یاد می- کردند و همسر علی(ع) یکی از شخصیت های درجه یک اسلام کسی جرات کند و به خود اجازه دهد چنین بی حرمتی کند . چگونه می توان باور کرد با همسر علی (ع) کسی که با یک دست در خیبر را از جا کند و با شجاعت در شب هجرت در بستر پیامبر خوابید ، این بی حرمتی صورت گیرد ، و او این قدر بی عرضه و بی غیرت باشد که کسی جرات کند با همسر وی چنین رفتاری کند و وی ساکت بماند؟!!

این نمونه ای از تحریفات تاریخی بوده است که هدف آن اختلاف بیشتر بین مسلمین و از بین بردن اتحاد آنها بوده است و شیطانی بودن این امر کاملاً بدیهی است. حال باید در روند اصلاح دینی محققان و پژوهشگرانی پیدا شود که عرصه دین را با روش کاملاً علمی و منصفانه از این افسانه ها و تحریفات تاریخی کاملاً پاک کنند.

تعریف درست فقه و پایه های فقه که باید فقط کتاب و عقل باشد:

قبلاً توضیح دادیم که در تعریف درست فقه تحریفاتی صورت گرفته و از آن سوء برداشت به معنی تراشیدن حلال و حرام بدون توجه به دستورات الهی ، شده است. این تحریف باید اصلاح گردد. در زمینه پایه های فقه هم با دلیل گفتیم که فقط باید کتاب خدا و عقل ملاک باشد و به اجماع و سنت به خاطر خطر روایات مجعول اعتماد نمی توان کرد. این کار عرصه فقه را از تحریف پاک خواهد کرد. در ضمن این امر یعنی فقه هم باید به نوابع فکری جهان اسلام واگذار شود نه هر شیّد و نادانی.

اصلاح روایات دینی بر اساس عقل و کتاب خدا:

گفتیم که روایات بی شمار مجعول و مشکوک به دروغ تحت عنوان سخنان پیامبر و امامان و صحابه در طول زمان در بین مسلمین رواج یافته که لطّما

بسیاری به دین وارد کرده و چون یکی از پایه های فقه قرار گرفته باعث انحرافات و بدعت های گسترده در دین گردیده . تنها راهکار چاره در این مورد به نظر می رسد این است که یک گروه متخصص و محقق تمام این روایات را تک به تک با کتاب خدا و عقل توأمان مقایسه کنند و اگر مضمون آنها مخالف و در تضاد با کتاب خدا و عقل سلیم باشد آن را به زباله دان بریزند و برای همیشه عرصه دین را از این گونه روایات پلید و دروغ و شیطانی پاک کنند . البته این امر نیازمند محققان بسیار و وقت و هزینه بسیار می باشد ولی با این حال کاملاً امکان پذیر است.

اصلاح روش تفسیری کتاب خدا و استفاده از خود آیات قرآن در این مورد.
یکی از عوامل انحرافات دینی و بدعتها عرصه تفسیر است گفتیم که قرآن کریم خود تحریف نشده ولی آیات آنها به بهانه تفسیر تحریف معنایی بسیار شده مانند سوء برداشت از جهاد و خمس و دیگر مسائل که قبلاً بیان کردیم.

در این مورد به نظر می رسد تنها راه اصلاح انحرافات کمک گرفتن از خود آیات قرآن برای تفسیر آیات دیگر است . از تامل در آیات قرآن می توان به راحتی پی برد که بسیاری از آیات قرآن ، آیات دیگر را به خوبی تفسیر و روشن کرده و خود قرآن نیز به این امر اشاره کرده، آنجا که می فرماید، «ثم ان علينا بيانه...سپس (بعد از نزول قرآن) بر عهده ما ست بیان و توضیح آن» . جالب است در روایات هم به این امر اشاره شده که حضرت علی (ع) در این مورد می فرماید: « برخی از آیات قرآن بر بعضی دیگر شهادت می دهد»

با این توصیف باید اولاً تفسیرهای انحرافی ر انابود کرد و بعد در تفسیرهای جدید فقط از خود آیات برای تفسیر آیات دیگر استفاده شود. و از روایات در این مورد و اظهار نظر شخصی کاملاً پرهیز شود که خطر تحریفات معنایی کلام خدا برطرف گردد.

اصلاح روابط دین و سیاست و اقتصاد:

قبلاً گفتیم که یکی از تحریفات دینی ، سوء استفاده از دین است در عرصه سیاست و اقتصاد. اگر میزان دخالت دین در عرصه سیاست درست تعریف شود. امکان سوء استفاده از آن توسط برخی شیادان دینی از بین خواهد رفت . مثلاً باید به مسلمانان و مذهبیین تفهیم کرد که دخالت آنها به صورت حزبی در

سیاست نه تنها اشکال ندارد بلکه لازم است ولی این به معنی قبضه کردن تمام قدرت سیاسی و حذف احزاب عقاید دیگر با استفاده از زور و شعارهای دینی و اصطلاحاً استبداد مذهبی نیست ، چون این امر با روح دین اصلاً سازگار نیست و ضدّ دین هم می باشد. مذهب یون باید نسبت به ناعدالتی های حاکم حسّاس باشند و بی تفاوت نباشند و فعالیت سیاسی کنند و در صورت لزوم بر علیه ظلم حکام قیام کنند ولی در صورت پیروزی حتّی اگر اکثریت هم طرفدار آنها باشند. تعیین حاکم را به صندوق رای و انتخاب مستقیم مردم واگذارند و از حدّ و حدود قوانین عرفی کشور در باب دخالت مستقیم مردم در تعیین حاکمیت تجاوز نکنند ، که این امر به دین در جامعه لطمه بسیار می زند.

در عرصه اقتصاد و روابط آن با دین باید تدابیری اتخاذ گردد، که مقام روحانی با شغل او یکی نشود . به عبارتی روحانیون هم باید مثل دیگر مردم شغلی غیر از مقام روحانی خود داشته باشند . آنها هم اهل فعالیت و تولید باشند و از طریق روضه خوانی و ارشاد مردم را سر کیسه و غارت نکنند . و اصلاً چنین کاری جرم محسوب شود و مستوجب مجازات و تعذیر باشد. تا عرصه دین از سوء استفاده مالی پاک شود.

اصلاح دین در مورد مفاهیم کلی و مهم چون حاکمیت- عزاداری – مهدویت- آزادی و اختیار- شرک و توحید- جهاد – علم- انسان و خدا- عقاید دینی و ریشه یابی درست این مفاهیم در دین و در ارتباط با در جامعه:

یکی از عوامل لطمه زننده به دین و انحرافات و بدعت گذار در دین این است که هنوز تعریف درست و منطقی و عمیق و فلسفی از مفاهیم کلی و در عین اساسی مفاهیمی از دین مانند آزادی و اختیار در دین ، شرک و توحید، جهاد ، مسئله قیام عاشورا و امام حسین و فلسفه درست آن و دیگر مفاهیم دین توسط محققان و پژوهشگران واقعی دینی ارائه نشده و همین امر باعث شده که شیادان دینی به راحتی این مفاهیم اساسی را در قالب فقه ساختگی به نفع امیال نفسانی و قشری خود تحریف معنایی کنند و در جامع رواج دهند و کمال سوء استفاده را از آنها بکنند. اگر مثلاً مفهوم جهاد به درستی توسط پژوهشگران دینی که دارای فکر فلسفی باشند تعریف شود . کسی مانند سلطان محمود پیدا نمی شود که با سوء استفاده از مفهوم جهاد و با انگیزه غارت کردن مردم به

بهانهٔ جهاد در راه خدا به کشورهای دیگر و مردم بی دفاع حمله کند و این همه جنایت مرتکب شود.

اگر مفهوم مشروعیت قدرت و تعیین حاکم در اسلام درست برای مردم تعریف شود ، هیچ شیاد دینی نمی تواند از دین به نفع کسب قدرت سیاسی و ایجاد استبداد دینی سوء استفاده کند ، چون مردم او را یاری نخواهند کرد.

اصلاح غلو در دین:

این مورد را هم می توان با تفهیم درست مفاهیم قرآنی به مردم به کلی از بین برد. اگر مردم بدانند که پیامبران بزرگ در قرآن اینگونه به صراحت معرفی شده اند، که افرادی هستند که گاهی خطا و گناه می کنند. برخی موارد از اموری می ترسند. برخی موارد مثل هر انسانی عاشق می شوند. و یا قرآن به پیامبر اسلام می فرماید: « که بگو من انسانی مانند خود شما هستم.» خواهند فهمید که نباید در مقام آنها غلو کنند و صفات خدایی به آنها نسبت دهند و یا فرزند خدا بدانند و به این صورت جلو بسیاری از غلوه‌ها و بزرگ‌نمایی‌ها در دین گرفته خواهد شد.

همچنین اگر جلو غلو کنندگان در جامعه گرفته شود و آنها را بخاطر غلوهایشان مورد باز خواست قرار بگیرند و گاهی مواقع در صورت لزوم تنبیه شوند، جلو این گونه انحرافات در جامعه گرفته میشود. قبلاً گفتیم خود پیشوایان دین همین روش را داشتند و حتی تعدادی از غلوکنندگان را حضرت علی تبعید و اعدام کرد تا جلو این انحرافات گرفته شود ، ولی با کمال تاسف امروزه این غلو کنندگان و منحرفان که در شکل مدّاحان هرزه گو ظهور کرده اند مورد تشویق مردم و مسئولین هم قرار می گیرند.

اصلاح دین در مورد تعریف و گزینش یک عالم واقعی دینی و فرق عالم ربّانی با شیاد دینی:

این مورد هم برمی گردد به تعیین ملاکهای یک عالم ربّانی و پژوهشگر واقعی دینی با شیادان مذهبی . وقتی چنین ملاکهایی هنوز تعیین نشده و مراکز پژوهشی دینی هم ارزشیابی های درست و علمی برای ورود محققان دینی برگزار نمی کنند و در روند آموزش نیز ارزشیابی میانی و پایانی درستی

صورت نمی گیرد ، به ناچار ، افراد بی- مایه و کم استعداد و در عین حال شیاد و غیر قابل اعتماد به این عرصه ها راه پیدا می- کنند و هم باعث ترویج خرافات و بدعتها در دین می گردند و هم از این کانال وارد دستگاه قدرت و حکومت می گردند و این خرافات را بازور حاکمیت در سطح جامعه رواج می دهند . بنابراین باید اولاً در ملاکهای گزینش این مراکز تجدید نظر اساسی صورت گیرد و بعد هم تعریف درستی از این دو یعنی پژوهشگر واقعی دینی یا همان عالم ربّانی از نظر قرآن و شیاد دینی صورت گیرد و این امر هم به مردم درست تفهیم شود. تا فریب این شیادان را نخورند.

اصلاح دین در مورد هماهنگی آن با زندگی امروز و مدرنیسم:

این مورد نیز در عرصه دین باید اصلاح گردد. اگر روح دین درست فهم شود در هر زمانی می توان آن را با زندگی روز بشر هماهنگ کرد. به عنوان مثال در عصر مدرن می توان امر به معروف و نهی از منکر را به صورت نقد در عرصه های گوناگون هنر و اقتصاد و سیاست و ورزش و در دیگر عرصه ها در رسانه های آزاد چون رادیو و تلویزیون ، فضای مجازی ، روزنامه ها ، کتابها و مجلات به خوبی اجرا کرد. اگر یک فیلم مبتذل در روزنامه ها و مجلات و رادیو تلویزیون به صورت منصفانه نقد شود . کارگردان به فکر تهیه فیلم بهتری می افتد وگرنه با کمبود تماشاگر و شکست مالی روبه رو می شود. و بالعکس ، البته بر طبق اصل آزادی بیان در اسلام به هیچ وجه نمی توان آن را سانسور کرد و جلو نمایش آن را گرفت.

معنی نقد چیزی جز مطرح کردن جنبه های مثبت و منفی یک اثر و یا هر چیز دیگر نیست و این چیزی جز امر به معروف و نهی منکر در عصر مدرن نیست که همین امر نیز باعث پیشرفت جامعه می شود و جلو بسیاری از مفاسد را به طور طبیعی خواهد گرفت. این امر نمونه ای از هماهنگ بودن احکام دین با زندگی امروزی و عصر مدرن می باشد. که البته نیازمند به کارگزاران زیرک و فهیم و پژوهشگر می باشد که در این زمینه های هماهنگی های احکام دین را با عصر مدرن ایجاد کنند.

نقش یک قشر روشنفکر و محقق در این مورد و چگونگی ارتباط آنها با مردم: روشن است که در اصلاحات دینی نقش یک روشنفکر و یا نو اندیش و

مصلح دینی بسیار موثر است. ولی ارتباط این روشنفکر و مصلح دینی با مردم چگونه باید باشد؟ مسلم است که فکر این مصلح و روشنفکر بسیار پیچیده تر از مردم عادی است و او همیشه از افقی برتر به انحرافات و معضلات دینی به مسائل نگاه می کند و از جامعه خود چند دهه و یا بیشتر جلوتر از نظر فکری حرکت می کند و باید هم این طور باشد ولی آیا در ارتباط با عامه مردم نیز باید این چنین باشد؟ مسلماً خیر ، چون اکثریت دینداران را عامه مردم تشکیل می دهند و ناآگاهی آنها هم باعث انحرافات دینی و ایجاد بدعتها در دین می شود . پس باید در مرحله اول فکری به حال عوام کرد چون خواص و اهل فکر و نظر که مشکلی ندارند. بنابراین یک روشنفکر و مصلح دینی زبانی باید برای ارتباط با مردم عامه برگزیند که ساده و در حد فهم آنها باشد و در آن فلسفه بافی بی مورد به کار نبرد و سخنان عمیق و فلسفی و اصطلاحات دشوار خود را برای خواص بگذارد تا عوام را از خود گریزان نکند. مانند پیامبران که با زبان و فهم مردم خود با آنها صحبت می کردند و یا قرآن که به تعبیر خدا» برای فهم مردم آسان نازل شد.»

مورد بعد اینکه غالب روشنفکران و مصلحان دینی را مشاهده می کنیم که برای کار خود غالباً به مراکز علمی و پژوهشی داخل و بیشتر خارج می روند و از ارتباط مستقیم با عامه مردم دور هستند. رفتن به این مراکز البته لازم است ولی نه به آن صورت که از رفتن به میان مردم و روشن کردن اذهان آنها بطور مستقیم طفره بروند. چون این کار هم لازم است . چرا که شیادان دینی بیشتر در میان مردم در شهرها و روستاها و تا ته دورافتاده ترین روستاها می روند و بر روی منبرها مردم را گمراه می کنند و در مقابل روشنگران دینی نیز در این مورد باید نمایندگانی داشته باشند که آنها را برای روشنگری به اقصا نقاط بفرستند . البته این کار خطراتی دارد هم دارد ولی گزیری هم از آن نیست.

یا کتابهایی بازبان ساده در این مورد بنویسند و با وجود محدودیتهای سانسور حکومتها به نوعی در بین عامه مردم منتشر کنند .

روش روشنگری مردم هم باید کم کم و به تدریج باشد تا این مطالب برای آنها قابل هضم باشد و آنها به زودی در مقابل آن زود موضع منفی نگیرند. مثلاً صلاح نیست در ابتدا به آنها بگویند که برای زیارت به امام زاده نروید ، بلکه

مثلاً ابتدا به آنها متذکر شد که وقتی به برای زیارت به امامزاده می روید، فقط حاجات را از خدا بخواهید نه از امام زاده تا این مطلب کمی برای آنها قابل هضم باشد و بعد به تدریج سایر انحرافات دینی را نیز برای آنها تشریح کرد و به تدریج ذهن او را روشن کرد.

در عرصه وسایل ارتباطی با مردم در حاضر وسایل ارتباطی چون اینترنت و ماهواره بسیار در این مورد کارساز است. به شرطی که کیفیت برنامه های روشنگرانه در آنها در عین بالا بودن و روشنگرانه بودن با زبان ساده و جذاب باشد و دور از افراط و تفریط باشد، تا مخاطبان را تحت تاثیر قرار دهد.

نوشتن قانون بر اساس فهم درست و فقیهانه احکام دینی:

و سخن آخر اینکه قوانینی که اکنون در حاکمیت های دینی در اداره کشور نوشته شده اند قوانینی هستند که ریشه در یک دین منحرف و بدعت آمیز دارند که تعبیر ضدّ دین می توان از آن کرد. توصیه می شود که اگر بنا باشد از این به بعد قوانینی برای اداره کشور بر اساس شریعت، نوشته شود بعد از اصلاحات اساسی دینی این امر صورت گیرد. تا از این به بعد به حقوق انسانی لطمه ای وارد نشود و باعث بدنامی ادیان اصیل توحیدی نشود.